

امام شناسی

جلد سوم

(معرفت امام - شناخت شیعه - تفسیر آیه تطهیر)

تالیف

حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکوة

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هوالمزین

امام شناسی

بحث های تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی

در باره امامت و ولایت بطور کلی
و در باره امامت و ولایت ائمه المؤمنین علی بن ابیطالب

و ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین بالخصوص

درس های استدلالی علمی مخزن از زمان سید محمد

و روایات وارده از خاصه و عامه؛ واجبات حلّ و نقضی

پیرامون ولایت

لمرآة القیصر :

سید محمد حسین حسینی طهرانی

عجفی محمد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْعَدُوِّمْ جَمْعًا

إمام شناسی

خلاصہ فقارہ تہذیبیہ فی رمضان کبھی لکھی گئی اور دینی سہ ماہی کے لیے
 یہ سجدہ نام لکھان میں تہذیبیہ روایات کے لیے لکھی گئی
 دلائل اہل بیت روایات عامہ اور درجہ موضوع اور درجہ بہت
 مولفہ سیدہ رحیمہ

جلد سوم

- ۱- تفسیر آیه: یا ایت ان تد جائن من العلم ما لم یا تبا ما تبغی اهدک صراطاً مستقیماً { دکت در سند و فقہ حدیث
- ۲- تفسیر آیه: ومن اعظم ممن اتبع هواہ بغیر ہدای من اللہ واللہ لا یہدی القوم الظالمین { من کتاب علم لدنی
- ۳- تفسیر آیه: فلا اقم بالشفق واللبل وما وست لتركبن طبعاً عن طبع در روایت دستغفرق انہی بدوی علی ثلاثہ و سبب فرقہ
- ۴- تفسیر آیه: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک ہم خیر البویہ و روایات ان علیاً و شیعہ ہم القاننون
- ۵- تفسیر آیه: ومن یطع اللہ والرسول فاولئک مع الذین انعم اللہ علیہم من البین تصدیقین الآئینہ و در صفات شیعہ
- ۶- تفسیر آیه: من یطع الرسول فقد اطاع اللہ و مولد احادیث شیعہ و شیخ ازہدیکاه اصول ذریعہ دینیہ
- ۷- تفسیر آیه: انما یرید اللہ لیزہب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً و کما یفادان ہدیہ رسول خدا حضرت فاطمہ

فہرست

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد سوّم امام شناسی (شناخت شیعه ، تفسیر آیه تطهیر)

- ۱- لزوم متابعت از اعلم
- ۲- حدیث جابر درباره ائمه اثنی عشر
- ۳- بحث در سند و مفاد حدیث : مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
- ۴- حوادث واقعه در امام گذشته در امت اسلام نیز پیدا خواهد شد
- ۵- آیه کریمه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ درباره امیرالمؤمنین و شیعیان آن حضرت وارد شده است
- ۶- مبدأ پیدایش تشیع و نام شیعه
- ۷- معیت و اتحاد معنوی ارواح مؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام
- ۸- صفات و نشانه‌های شیعه اهل البيت علیهم السلام
- ۹- برخی از بدعت‌های عمر
- ۱۰- مراد از تطهیر و بیان مصادیق مُطَهَّرُونَ در آیه تطهیر
- ۱۱- استشهاد رسول اکرم و ائمه هدی علیهم السلام به آیه تطهیر
- ۱۲- خروج زنان پیامبر از آیه تطهیر

امام شناسی جلد ۳

۹ تا ۲۴

درس سی و یکم

تفسیر آیه « يَا أَبَتِ قَدْ جِئْتَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا. »
شامل مطالب :

۹

لزوم متابعت از اعلم

۱۱

رجوع شیعیان به امام محمد تقی بعد از شهادت حضرت رضا علیهما السلام

۱۳

مردن در حال عدم شناخت امام، مردن در حال جاهلیت است.

۱۹

حدیث جابر درباره ائمه اثناعشر

۲۲

درباره علم غیب ائمه علیهم السلام

۲۷ تا ۳۹

درس سی و دوم

تفسیر آیه « وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٌ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. »
شامل مطالب :

۲۸

بحث در مفهوم مرگ جاهلی

۳۴

در هر زمان مردم مکلف به شناخت امام خود هستند

۳۶

منازعه حضرت سجاد علیه السلام با محمد بن حنفیه در امر امامت

۳۸

اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت خود

۴۳ تا ۵۳

درس سی و سوم :

تفسیر آیه : فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّقَقِ . . . لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ
شامل مطالب :

۴۴

حوادث واقعه در امم گذشته، در امت اسلام نیز پیدا خواهد شد.

۴۵

احادیث راجع به افتراق امت پس از رسول الله

۵۲

اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ نهروان

درس سی و چهارم وسی و پنجم :

۸۰ تا ۵۷

تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَإِنَّهُمْ خَيْرٌ الْبَرِيَّةِ...»
شامل مطالب :

- ۵۷ شأن نزول آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» امیرالمؤمنین علیه السلام است
- ۶۰ احادیث اهل سنت در تفسیر آیه «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» به امیرالمؤمنین و شیعه او
- ۶۲ روایت «انَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ» در مدارک اهل سنت
- ۶۵ روایات اهل سنت راجع به شیعیان امیرالمؤمنین
- ۶۸ پیروی شیعیان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۶۹ نامگذاری پیروان علی به شیعه توسط خود پیامبر اکرم بوده است
- ۷۰ تشیع یک فرقه خاص از اسلام نیست، بلکه حقیقت اسلام است
- ۷۲ اسامی گروهی از شیعیان امیرالمؤمنین از صحابه و تابعین
- ۷۳ علت عصمت و کرامت شیعه
- ۷۵ احوال مستضعفین از اهل سنت

۱۰۶ تا ۸۳

درس سی و هشتم وسی و هفتم:

تفسیر آیه: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»
شامل مطالب :

- ۸۴ معیت و اتحاد معنوی میان ارواح مؤمنین و ائمه معصومین علیه السلام
- ۸۶ صفات و نشانه‌های شیعه اهل بیت علیهم السلام
- ۹۵ طرد حضرت رضا علیه السلام جماعتی را که لوعای تشیع نمودند و تعلیم آنها
- ۹۸ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف شیعه
- ۱۰۰ روایات امام صادق علیه السلام در اوصاف شیعه
- ۱۰۲ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در اوصاف شیعه و مرگ همام

۱۳۸ تا ۱۰۹

درس سی و هشتم وسی و نهم:

تفسیر آیه: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»
شامل مطالب :

- ۱۱۰ مراد از جماعت، اهل حقند اگرچه اندک باشند
- ۱۱۲ شیعه اهل سنت رسول خداست و رفض باطل است
- ۱۱۶ سیره شیخین ملاک عمل نیست
- ۱۱۷ بدعت‌های عمر

- ۱۲۱ برخی اختلافات شیعه با اهل سنت در اصول و فروع
 ۱۲۷ متن فتوای شیخ محمود شلتوت در جواز پیروی از مذهب شیعه
 ۱۳۰ تشیع سلطان محمد خدابنده در نزد علامه حلّی

۱۴۱-۲۲۴

درس چهلم تا چهل و پنجم

- تفسیر آیه: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**
 ۱۴۲ اسامی کتب عامّه که آیه تطهیر را راجع به اصحاب کساء می‌دانند
 ۱۴۴ احادیث اهل سنت و شیعه راجع به شأن نزول آیه تطهیر
 ۱۵۹ استشهاد رسول اکرم و حضرت مجتبی به آیه تطهیر
 ۱۶۲ احتجاجات امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر راجع به خود
 ۱۷۲ استشهاد حضرت فاطمه به آیه تطهیر
 ۱۷۵ احتجاج حضرت امام حسن به آیه تطهیر
 ۱۷۹ استشهاد حضرت سیدالشهداء به آیه تطهیر
 ۱۸۱ استشهاد حضرت سجّاد به آیه تطهیر
 ۱۸۳ استشهاد حضرت زینب به آیه تطهیر
 ۱۸۴ سایر استشهدات به آیه تطهیر
 ۱۹۴ تواتر احادیث در نزول آیه تطهیر درباره پنج تن از معصومین علیهم السلام
 ۱۹۵ زنان پیامبر مصداق اهل بیت نیستند
 ۱۹۸ تفسیر آیه شریفه تطهیر
 ۲۰۰ عصمت اهل بیت عالیترین درجه عصمت است
 ۲۰۲ مراد از رجس در آیه تطهیر
 ۲۰۷-۲۲۴ شبهات وارده پیرامون آیه تطهیر و پاسخ آنها

درس سی ویکم

تفسیر آیہ

يَا اَبْتَ اِنِّي قَدْ جِئْتُكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي اِهْدِكْ

صراطاً سويّاً

درس سی و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جِئْتَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا^١

ترجمه: «ای پدر به درستی که از جانب خدا به من علمی رسیده است که آن علم به تو نرسیده بنابراین از من پیروی بنما تا تو را در راه راست و مستوی راهنمایی کنم».

مُفَادَ اَيْنَ آيَةِ كُفْتَارِ وَ اِحْتِجَاجِ حَضْرَةِ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَبَدَّ بِسِرِّسْتِ
خود آزر که بت پرست بوده و نسبت به خدای تعالی مشرک بود .

چون در این آیه وجوب متابعت را منوط به علم حضرت ابراهیم و نبودن علم در آزر نموده است ، بنابراین استفاده می شود که هر جاهلی لازم است از عالم پیروی کند . یعنی به جای اراده و اختیار خود در امور ، اختیار و اراده او را مقدم بدارد و جایگزین خواسته ها و منویات خود کند . و در این صورت آن جاهل در اثر متابعت از عالم کامیاب شده و از مواهب الهیه که در صراط مستقیم برای انسان قرار دارد متمتع می گردد .

به قول بزرگان از اهل علم ، در این گفتار به علت و سبب پیروی نمودن تصریح شده است ، و امر حضرت ابراهیم توأم با دلیل و برهان است و آن اینکه : من

١- سورة مريم ١٩- آية ٤٣ .

علم دارم و تو نداری ، بنابراین لازم است از من پیروی کنی تا تو را به راه سعادت و کمال انسانیت و بروز استعدادات نهفته رهنمون گردم و این امر متکی بر غریزه فطری و حکم عقلی رجوع جاهل به عالم است .

از کلیت این برهان می توان دو استفاده نمود : اول - رجوع عامی
 لزوم متابعت به عالم و لزوم تقلید در مسائل شرعیّه فرعیّه ، بلکه لزوم
 عامی از عالم رجوع عامی به اعلم. گرچه من تا به حال در مسائل اجتهاد و
 تقلید در کتب اصولیّه به احدی از بزرگان برخورد نکرده ام که
 به این آیه استدلال نموده باشد.

اما رجوع عامی به عالم به علت آن است که عامی نمی داند و عالم می داند .
 و به همین مناط حضرت ابراهیم به سرپرست خود آزر الزام می کند که باید از من
 متابعت کنی .

اما رجوع عامی به اعلم به جهت آنکه همین مناط بعینه در آن موجود است و
 آن اینکه اعلم در همه مسائل اطلاع و تبخّر و وسعت علم و قدرت استنباطش بیشتر
 است و عالم نسبت به اعلم اطلاعات کمتر و قدرتش کمتر و علمش تنگتر و ضعیف تر
 است ، بنابراین در تمام مسائل جهاتی است که بدانها اعلم راه یافته و آنها را شکافته
 و دسترسی پیدا نموده است ، که بدان جهات عالم دسترسی پیدا نموده و به آن
 دقایق راه نیافته است ، و عامی اگر رجوع به این عالم کند و بدان اعلم رجوع نکند ، در
 این جهات و دقایق رجوع به غیر عالم نموده است^۱ و اگر رجوع به اعلم کند در خصوص
 این مزایا و خواص نیز از عالم که همان اعلم است پیروی نموده و بالتّیجه در تمام
 جهات و خصوصیات که خود جاهل است به عالم مراجعه کرده است، چه خصوصیات

۱- طبق این فرض و بیان ، تردید ما بین مجتهد مطلق و مجتهد متجزی واقع است نه ما بین اعلم و
 عالمی که حجّت شرعی در عامّه احکام برایش قائم است و واجب العمل ، و گرنه به خود مجتهد عالم واجب
 بود که به مجتهد اعلم رجوع کند ، و این امر با بناء قطعی عقلاء مخالف است . مثلاً در هیچ شهری بیماران و
 حتی خود اطباء در معالجه منحصرأ به اعلم اطباء شهر رجوع نمی کنند و همچنین در سایر صناعات و حرفه ها
 تنها به بالاترین استاد رجوع نمی کنند و اگر رجوع هم کنند به عنوان ارجحیت است نه تعین و لزوم . در آیه
 کریمه هم علم و جهل مناط گرفته شده نه اعلمیت و عالمیت ، یا اعلمیت و جاهلیت . (این تعلیقه از استاد
 گرامی حضرت آیه الله علامه طباطبائی مدظله العالی است).

که عالم و اعلم هر دو می‌دانند و چه خصوصیات که فقط شخص اعلم می‌داند . و حضرت ابراهیم به طور مطلق در تمام جهات و خصوصیات و مزایائی که آزر نمی‌داند پیروی او را از خود که داناست لازم شمرده است .

دوم - لزوم پیروی و تبعیت از امام است . و آن اینکه امام باید حتماً اعلم و افضل از جمیع امت باشد و بالفرض اگر علمش با بعضی مساوی یا از بعضی کمتر باشد نسبت به آنها امام و مقتدا نخواهد بود . در صورت اول ترجیح بلا مرجح و در صورت دوم ترجیح مرجوح خواهد بود . و بنابراین تمام افراد امت باید از امام متابعت کنند چون در امام علمی است که در هیچ یک از آنها نیست ، و حضرت ابراهیم بر این اساس به سرپرست خود آزر امر به تبعیت می‌کند .

مسئله رجوع جاهل به عالم یک مسئله فطری و عقلی است ، که در تمام امور مورد نیاز است . مریض باید به طبیب متخصص رجوع کند و بناء و عمله باید به مهندس و نقشه‌کش رجوع کنند ، و الاً مریض هلاک و عمارت کج و خراب خواهد شد .

در «بحار الانوار» از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده است که چون حضرت رضا علیه السلام بدرود حیات گفتند سنّ فرزندشان حضرت امام محمد تقی علیه السلام هفت سال بود ، و راجع به امامت آن حضرت در بین مردم بغداد و سایر شهرها اختلاف شد .

در این حال ریّان بن الصّلت و صفوان بن یحیی و محمد بن حکیم و عبدالرحمن بن حجّاج و یونس بن عبدالرحمن و افراد بسیاری از بزرگان شیعه و موثقین از آنها، همگی در خانه عبدالرحمن بن حجّاج که در محله برکه ذلول بود گرد آمده گریه می‌کردند و بر این مصیبت عظمی که شهادت امام بود ماتم سرائی نموده می‌گریستند . در آن هنگام یونس بن عبدالرحمن به آنها گفت : گریه را کنار گذارید بیاید فکری کنیم و در مسائل دینیّه تا زمانی که ابوجعفر (امام جواد) بزرگ نشده است به چه کسی رجوع کنیم و چه کسی را مرجع و ملاذ خود قرار دهیم؟ ناگهان ریّان بن صلت برخاست و گلوی او را محکم بفشرد و چندین لطمه و سیلی‌های متواتر به صورت او بنواخت ، و گفت : تو همان کسی هستی که برای ما به ظاهر مؤمن بودی ولی در باطن خود شکّ و شرک را پنهان می‌داشتی . اگر امر ابوجعفر از طرف خدا باشد ، در این صورت اگر فرضاً طفل یک روزه باشد به منزله عالمی بزرگ و شیخی

عظیم القدر و مافوق آن خواهد بود، و اما اگر از طرف خدا نباشد در این صورت اگر فرضاً عمر او هزار سال باشد باز به منزلهٔ یکی از مردم عادی خواهد بود، اینطور باید در حق ابو جعفر تفکر نمود. در پایان کلام ریّان بن صلت تمام آن جمعیت یونس بن عبدالرحمن را سرزنش کردند، و بر آن گفتارش ملامت و توبیخ نمودند.

آن زمان موسم حج بود، از علمای بغداد و سایر شهرها و از فقهای این بلاد هشتاد نفر اجتماع نموده قصد حج بیت الله را نمودند، و اول وارد مدینه شده برای آنکه حضرت ابو جعفر را دیدار کنند. در بدو ورود در خانهٔ حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که خانهٔ بزرگ و خالی بود وارد شدند و همگی روی فرشی گسترده نشستند، در این حال عبدالله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست و شخصی ندا در داد که: این است فرزند رسول خدا، هر کس از شما سئوالی دارد بنماید. این جماعت از مسائل مختلفی سؤال کردند و جوابهای عبدالله کافی نبود، جماعت شیعه مهموم و مغموم شدند و در دل فقهاء تشویش و اضطرابی وارد شد و برخاسته می خواستند مجلس را ترک کنند، و با خود می گفتند که: اگر ابو جعفر آمده بود تمام مسائل را آن طور که باید جواب می گفت و این جماعت دچار پاسخهای ناتمام عبدالله نمی شدند.

ناگهان دری از صدر مجلس باز شد و موفّق خادم، داخل شد و گفت: این است ابو جعفر که الآن وارد خواهد شد.

همگی برخاستند و استقبال کردند و بر آن حضرت سلام کردند، حضرت داخل شد. در تن خود دو پیراهن داشت و عمامهٔ خود را از دو طرف آویزان کرده و نعل عربی در پای داشت و نشست. مردم همگی ساکت شدند، همان سئوال کنندهٔ قبلی برخاست و از مسائل خود که سابقاً پرسیده بود از حضرت سؤال کرد. حضرت جواب کافی و شافی فرمودند، به طوری که همهٔ آنها خوشحال شدند و بر آن حضرت دعا کرده، درودها فرستادند، و سپس گفتند عموی شما عبدالله به چنین و چنان فتوا داد. حضرت رو به عموی خود نموده فرمودند:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَا عَمَّ عَظِيمٌ عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقِفَ غَدًا بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولَ لَكَ: لِمَ تَفْتِي

عِبَادِي بِمَا لَمْ تَعْلَمْ وَ فِي الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْكَ؟!

«ای عمو به درستیکه بسیار بزرگ است نزد خدا آنکه فردای قیامت در پیش او بایستی سپس از تو سؤال کند چرا فتوا دادی بندگان مرا به چیزی که نمی دانستی در حالی که در بین امت از تو شخص داناتری بود؟!»

و از عمر بن فرج رنجی روایت شده که در آن مجلس، گفتم به ابی جعفر که: شیعیان تو ادعا می کنند که از تمام آب دجله و وزن آن اطلاع داری و ما کنار دجله منزل داریم؟! حضرت فرمود: آیا خداوند چنین قدرتی دارد که این علم را به پشه ای بیاموزد یا نه؟ عرض کردم: بلی قدرت دارد، حضرت فرمود: **أَنَا أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ بَعُوضَةٍ وَمِنْ أَكْثَرِ خَلْقِهِ**. «من نزد خدای تعالی از پشه و از بسیاری از مخلوقاتش گرامی ترم»^۱.

مردن در حال
عدم شناخت
امام، مردن
جاهلیت است

باری روایاتی که از رسول خدا روایت شده و دلالت بر آن دارد که افرادی که بدون امام باشند، گمراه هستند بسیار زیاد و دارای مضامین مختلفی است. ما امروز یکی از آنها را که شیعه و سنی بر آن اجماع دارند و صدور آنرا از رسول اکرم قطعی می دانند ذکر می کنیم:

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۲.

«کسیکه بمیرد در حالیکه امام خود را نشناخته است مردن او مانند مردن مردمان جاهلیت بوده است».

اما از طریق شیعه این حدیث به چند عبارت روایت شده است. در «روضه کافی»^۳ یک روایت و در «بحار الانوار» از «محاسن» برقی و «رجال» کشی و «اکمال الدین» صدوق مجموعاً شش روایت بدین مضمون حدیث می کند^۴ که: **مَنْ مَاتَ وَكَانَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**.

۱- «بحار الانوار» ج ۱۲ ص ۱۲۴.

۲- سید علیخان کبیر در شرح دعای چهل و هفتم از «ریاض السالکین» ص ۵۰۱ فرماید: فمته الحدیث المشهور المتفق علی روايته عن النبی (ص): من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة.

۳- «روضه کافی» ص ۱۴۶.

۴- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

و نیز در «بحار الانوار» از «کافی»^۱ از حضرت صادق از رسول اکرم، و از «غیبت نعمانی»^۲ از رسول اکرم و از «عیون اخبار الرضا»^۳، فیما کتب الرضا للمأمون، مجموعاً سه حدیث بدین مضمون حدیث می‌کند که: مَنْ مَاتَ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «ثواب الاعمال»^۴ صدوق یک روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «محاسن»^۵ برقی یک روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و نیز از «محاسن»^۶ برقی یک روایت به این مضمون که: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ جَمَاعَةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «غیبت»^۷ نعمانی یک روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ لَيْلَةً لَا يَعْرِفُ فِيهَا إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.

و از «عیون اخبار الرضا»^۸ و «کنز» کراچکی^۹ از حضرت رضا، عن آبائه، عن علیّ عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله دو روایت بدین مضمون که: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ وَ لَدَى مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً وَ يُؤْخَذُ بِمَا عَمِلَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ.

و نیز از «غیبت» نعمانی^{۱۰} سه روایت: اول از ابن ابی یعفور و دوم از سماعة بن مهران و سوم از حمران بن اعین که هر سه نفر با مختصر اختلافی در مضمون می‌گویند: ما خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض کردیم که مردی است که شما

۱- «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۹۵.

۲ و ۳- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۶ تا ص ۲۰.

۴- همان کتاب ص ۱۸.

۵- همان کتاب ص ۱۷.

۶- همان کتاب ص ۱۷.

۷- همان کتاب ص ۱۷.

۸- همان کتاب ص ۱۷.

۹- همان کتاب ص ۲۰.

۱۰- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

را دوست دارد و از دشمنان شما بیزاری می جوید و حلال شما را حلال و حرام شما را حرام می شمارد و چنین معتقد است که امر ولایت در میان شماست و از شما خارج نیست و هیچگاه ولایت امر به سوی غیر آل محمد نخواهد بود الا آنکه می گوید: آل محمد (منظور اولادهای مختلف حضرت سجاد و حضرت باقر و بنی الحسن به طور کلی) با هم اختلاف دارند، اگر همه جمع می شدند و تسلیم یکی از آنها می شدند و او را رئیس و پیشوا می شمردند ما هم از او پیروی نموده و او را پیشوای خود قرار می دادیم حضرت فرمودند: إِنْ مَاتَ عَلَيَّ هَذَا فَقَدْ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً. «اگر بر این عقیده بمیرد بر عقیده مردم جاهلیت مرده است».

و نیز سه روایت از کتاب «اختصاص»^۱ نقل می کند، اول - از عمر بن یزید از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ بَعِيرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ قُلْتُ: لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْنِي إِمَامًا حَيًّا، فَقَالَ: قَدْ وَاللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَيُطِيعُ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً.

می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «کسیکه بمیرد و امام زنده ای نداشته باشد که او را بشناسد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است. عرض کردم: من از پدر شما حضرت صادق علیه السلام نشنیدم که در روایت خود از رسول در متابعت از امام، قید حیات و زنده بودن را نموده باشد، حضرت فرمود: سوگند به خدا که پیغمبر این طور فرمودند. موسی بن جعفر فرمود: که رسول خدا فرمودند: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد زنده که کلام او را بشنود و فرمان او را پذیرفته و اطاعت کند مانند مردمان جاهلی مرده است.

دوم - از محمد بن علی الحلبی قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَيٌّ ظَاهِرٌ مَاتَ مِثَّةً جَاهِلِيَّةً.

می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «کسیکه بمیرد و در تحت تربیت و فرمان امام زنده و ظاهری نبوده باشد مانند مردن اهل جاهلیت مرده است».

۱- «بحار الانوار» ج ۷ ص ۲۰.

سوم - از ابی الجارود قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهِرٌ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ: قُلْتُ: إِمَامٌ حَتَّى جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: إِمَامٌ حَتَّى، إِمَامٌ حَتَّى.

ابی الجارود می گوید: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود: «کسیکه بمیرد و امام زنده و ظاهری نداشته باشد مانند مردمان جاهلیت مرده است. عرض کردم فدایت شوم حتماً امام باید زنده باشد؟ حضرت دو مرتبه تکرار فرمود: امام زنده، امام زنده».

و سید علیخان کبیر در شرح صحیفه سجادیه^۱ فرماید: روایات در این زمینه از طرق شیعه از حدّ شماره افزون است. اما از طریق اهل تسنن^۲ حدیثی است متفق علیه بین عامّه از رسول خدا که فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. و حاکم در «مستدرک» آورده و از طریق ابن عمر صحیح شمرده است که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ جَمَاعَةً فَإِنَّ مَوْتَهُ مَوْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ.

و ابن مردویه حدیثی از علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با سند متصل روایت کرده است که قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»^۳ قَالَ: يُدْعَى كُلُّ قَوْمٍ بِإِمَامِ زَمَانِهِمْ وَ كِتَابِ رَبِّهِمْ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِمْ.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پیرامون تفسیر این آیه مبارکه: «روزی که می خوانیم هر دسته از مردم را به نام امامشان» روایت می کند که رسول خدا فرمود: «هر گروه و طایفه ای خوانده می شوند به نام امام زمان خودشان و کتاب پروردگارشان و سنت پیغمبرشان».

و ابن عساکر از خالد بن صفوان روایت را با سند متصل روایت کرده است که رسول خدا فرمود: لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ فِي عِبَادِهِ. «هیچگاه زمین از حجتی که در میان بندگان خدا برای خدا قیام کند خالی نخواهد بود». و دیگر از طریق عامّه علامه امینی گوید: این حدیث از طریق ابی صالح از معاویه مرفوعاً روایت شده و در

۱- «تلخیص الریاض» ج ۳ ص ۲۴۲.

۲- همان کتاب ص ۲۴۱.

۳- سورة اسراء ۱۷- آیه ۷۱.

«مسند» امام احمد حنبل ج ۴ ص ۹۶ وارد است که رسول خدا فرمود: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً^۱ و سپس فرماید: این حدیث را حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸، و ابو داود طیالسی در «مسند» خود ص ۲۵۹ از طریق عبدالله بن عمر آورده و یک جمله را از رسول خدا بر آن افزوده است که: وَمَنْ تَزَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ. یعنی: «کسی که دست خود را از طاعت امام بیرون کشد در روز قیامت که به محشر آید حجّتی برای او نخواهد بود».

و نیز گوید: این حدیث را با الفاظ دیگری از طرق مختلفی روایت کرده‌اند. اول - قوله ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و بر گردن و عهده او بیعتی نباشد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صحیح» خود ج ۶ ص ۲۲، و بیهقی در «سُنن» خود ج ۸ ص ۱۵۶ و ابن کثیر در «تفسیر» خود ج ۱ ص ۵۱۷ و حافظ هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۸ آورده، و شاه ولیّ الله در کتاب «ازالة الخفاء» ج ۱ ص ۳ به همین لفظ آورده، و استدلال کرده به آن بر وجوب نصب خلیفه بر مسلمانان تا روز قیامت به طور وجوب کفائی.

دوم - قوله ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسیکه بمیرد و بر عهده او طاعت و فرمانی نباشد مانند مردمان جاهلیت مرده است». این حدیث را احمد حنبل در «مسند» خود ج ۳ ص ۴۴۶ و هیثمی در «مجمع» ج ۵ ص ۲۲۳ آورده است.

سوم - قوله ﷺ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسیکه بمیرد و امام زمان خود را شناسد مانند اهل جاهلیت مرده است». این حدیث را تفتازانی در «شرح مقاصد» ج ۲ ص ۲۷۵ ذکر نموده و او را همانند قول خدای تعالی در مفاد و مفهوم قرار داده است، آنجا که فرماید: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. و به همین لفظ نیز تفتازانی در «شرح عقائد نسفی» مطبوع در سنه ۱۳۰۲ آورده است. مگر آنکه دست طبع که باید بر ذخائر و ودائع علم امین باشد، در طبع سنه ۱۳۱۳، هفت صفحه از این کتاب را که از آن جمله این حدیث شریف بوده است برداشته و

۱- «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۸.

تحریف نموده است. این حدیث را نیز شیخ علی قاری صاحب کتاب «مرفاة» در خاتمه کتاب «الجواهر المضية» ج ۲ ص ۵۰۹ ذکر کرده است. و در ص ۴۵۷ گفته است که: قول رسول خدا در «صحيح» مسلم: مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً معنایش آن است که: کسی که نداند امامی را که واجب است به او اقتدا کند و از او پیروی نماید در زمان آن امام .

چهارم - قوله ﷺ: مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ^۱ فَمَاتَ، مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که دست از اطاعت امام بیرون کشد و از جماعت امام جدا شود و بمیرد مانند مردمان جاهلی مرده است». این حدیث را مسلم در «صحيح» خود ج ۶ ص ۲۱، و بیهقی در «سنن» خود ج ۸ ص ۱۵۶ آورده، و در «تيسير الوصول» ج ۳ ص ۳۹ از «صحيح» بخاری و «صحيح» مسلم از طریق ابوهریره از رسول خدا روایت کرده است .

پنجم - قوله ﷺ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ^۲ شِبْرًا فَمَاتَ فَمَيَّتُهُ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که از جماعت امام به اندازه یک وجب دور شود و سپس بمیرد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است». این حدیث را مسلم در «صحيح» خود ج ۶ ص ۲۱ آورده است.

ششم - قوله ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَا إِمَامَ لَهُ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. «کسیکه بمیرد در حالیکه امام نداشته باشد مرده است به مانند مردن مردم جاهلیت». این حدیث را ابو جعفر اسکافی در «خلاصة نقض كتاب عثمانية جاحظ» در ص ۲۹ آورده است، و هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۲۴ و ص ۲۲۵ به لفظ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمَيَّتُهُ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً، و به لفظ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً آورده است.

هفتم - قوله ﷺ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لِإِمَامٍ جَمَاعَةٌ عَلَيْهِ طَاعَةٌ مَاتَ مَيَّةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و برای امام جماعت همه مردم بر عهده او فرمان و اطاعتی نباشد مرده است مانند مردن جاهلیت». این حدیث را حافظ هیشمی در

۲۰۱- مرحوم صدوق فرموده است: الجماعة اهل الحق و ان قَلَّوْا، و قد روى عن النبى صلى الله عليه و آله انه قال: المؤمن وحده حجة و المؤمن وحده جماعة (بحار الانوار ج ۸ ص ۲).

«مجمع الزوائد» ج ۵ ص ۲۱۹ ذکر کرده است.

هشتم - قوله ﷺ: مَنْ أَمَاتَ مِنْ أَمِيرِهِ مَا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ، فَإِنَّ مَنْ خَالَفَ الْمُسْلِمِينَ قَيْدَ شَيْبَرٍ ثُمَّ مَاتَ مَاتَ مَيْتَةً الْجَاهِلِيَّةِ. «کسیکه از ناحیه امیر و امامش به او چیزی رسد که ناگوار است باید صبر و تحمل کند، زیرا کسی که به قدر یک وجب از مسلمانها تخلف ورزد و سپس مرگ او را دریابد به مرگ اهل جاهلیت مرده است». این حدیث را در «شرح السیر الکبیر» ج ۱ ص ۱۱۳ ذکر کرده است.^۱

باری این مجموع احادیثی بود که بدین سیاق آورده شده و حکم رسول خدا را درباره افرادی که به امام زمان خود معرفت پیدا نکرده‌اند به مثابه مُردن اهل جاهلیت شمرده است. این احادیث از نقطه نظر سند جای بحث نیست چون علاوه بر آنکه بسیاری از آنها دارای سند صحیح هستند از نقطه نظر کثرت به حد استفاضه بلکه به حد تواتر رسیده است، به طوری که بعضی از بزرگان از جمله احادیثی که از رسول - اکرم روایت شده و به حد تواتر معنوی رسیده است این حدیث را دانسته‌اند مانند حدیث مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ. گویند این حدیث نیز به تواتر معنوی از حضرت رسول الله صادر شده است و بسیاری گفته‌اند تواتر لفظی دارد.

مرحوم مولی فتح الله کاشانی در تفسیر خود^۲، در ذیل آیه وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ^۳، از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که چون آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۴ نازل شد، به محضر رسول اکرم ﷺ عرض کردم: یا رسول الله خدای تعالی و رسول خدا را می‌شناسم ولی اولی الامر که خداوند در این آیه اطاعت آنها را با اطاعت رسولش برابر و مقرون با یکدیگر داشته چه کسانی؟ فرمود: يَا جَابِرُ هُمْ خُلَفَائِي وَأُمَّةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ

۱- «الغدیر» ج ۱۰ ص ۳۵۹ و ص ۳۶۰.

۲- این روایت شریفه را مرحوم سید هاشم بحرانی در «تفسیر برهان» در ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ج ۱ ص ۲۳۴ و ص ۲۳۵ و در کتاب «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶ از ابن بابویه قمی با سلسله سند متصل خود تا قوله علیه السلام: فَانْتَمَى الْأَعْنَ أَهْلَهُ روایت کرده است. و علامه طباطبائی در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۵ و ص ۴۳۶ از «تفسیر برهان» روایت کرده‌اند.

۳- سوره نور ۲۴- آیه ۵۵.

۴- سوره نساء ۴- آیه ۵۹.

بَعْدِي، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدٌ
 بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَاسْتَدْرَكَهُ يَا جَابِرُ فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ مِثِّي السَّلَامَ، ثُمَّ
 الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ
 عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ سَمِيُّ وَكُنْيَتِي حُجَّةُ اللَّهِ
 فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّةُ اللَّهِ فِي بِلَادِهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَهُ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا،
 ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَنْ شِيعَتِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَيَّ الْقَوْلُ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ
 بِالْإِيمَانِ.

یعنی: «ای جابر! اولوالامر خلیفه‌های من و جانشینان من بعد از من هستند که امامان و پیشوایان مسلمانانند. اول آنها علی بن ابیطالب و پس از او حسن و سپس حسین و بعد از او علی بن الحسین و آنگاه محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است، و ای جابر تو او را درخواهی یافت و چون او را ملاقات نمودی سلام مرا به او برسان، و پس از او جعفر بن محمد الصادق و سپس موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن علی و پس از او علی بن محمد و سپس حسن بن علی و بعداً فرزندش، که هم اسم و هم کنیه من است. اوست حجّت خدا در روی زمین و بقیه خدا در میان شهرهای خدا. و او همان کسی است که از شیعیان خود غیبتی طولانی خواهد نمود که هیچیک از افرادی که قائل به امامت او هستند پایدار نخواهند ماند مگر آن کس که خداوند قلب او را به مراتب ایمان و یقین آزموده باشد». جابر می‌گوید: «گفتم: یا رسول الله آیا شیعیان او در زمان غیبت او از او بهره‌مند خواهند شد؟ فرمود: بلی سوگند به آن کسی که مرا به نبوت برگزیده است، ای وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ، که شیعیان از نور او استضاءه کنند و به ولایت او بهره‌مند گردند اگر چه در غیبت باشد، همچنانکه از آفتاب در وقتی که ابر روی آنرا پوشانیده باشد بهره‌مند گردند. سپس فرمود: يَا جَابِرُ هَذَا مِنْ مَكْتُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَحْزُونِ عِلْمِ اللَّهِ فَاعْتَمِدْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ. ای جابر این کلام از اسرار مخفیة خدا و از خزائن علم

۱- بقیه الله وبقیه خدا یعنی آن کسی که تمام اسماء و صفات الهیه‌ای که تا به حال ظهور خارجی پیدا نموده‌اند در او ظهور پیدا بنماید و باقی مانده و تمام کننده ظهورات انبیاء و امامان باشد و اراده حتمیه پروردگار به بقاء او تعلق گرفته باشد.

خداست، تو نیز او را از غیر اهلش مخفی دار.»

جابر گوید مدتی مدید گذشت و من منتظر این وعده بودم تا یک روز نزد امام همام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام رفته بودم و در حالیکه او با من سخن می گفت ناگاه محمد بن علی از اطاق زنها بیرون آمد و بر سرش دو رشته از گیسو بود، چون در او خوب نگریستم پهلوهایم بلرزید و مو بر اندامم راست شد زیرا تمام خصوصیات آنی که رسول خدا فرموده بود در او مشاهده کردم. گفتیم: يَا غُلَامُ أَقْبَلُ أَيْ كَوْدَك رَوَى بِهِ مِنْ آر، رَوَى بِهِ مِنْ آوَرَد. گفتیم: أَدْبِرْ، بَرُگَرَد، بَرُگَشْت، گفتیم: شَمَائِلُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَبِّ الْكُفْبَةِ، این شمائل سوگند به پروردگار کعبه که شمائل رسول - خداست. گفتیم: نام تو چیست؟ فرمود: محمد، گفتیم پدرت کیست؟ فرمود: زین العابدین علی بن الحسین، گفتیم: همانا که تو باقری؟ فرمود: آری ای جابر پیغام رسول خدا را به من برسان. گفتیم: رسول خدا مرا بشارت داد که تو چندان در دنیا زیست کنی که باقر را دریابی و چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان. اینک ای محمد بن علی بدان که رسول خدا به تو سلام می رساند، فرمود: عَلَي رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ، وَ عَلَيْكَ يَا جَابِرُ كَمَا بَلَّغْتَ السَّلَامُ. بر رسول خدا سلام خدا باد تا وقتی که آسمانها و زمین بر پا هستند و بر تو سلام باد ای جابر که سلام رسول خدا را به من رسانیدی.

جابر گوید: از آن به بعد من به محضر آن حضرت رفت و آمد می کردم و از مسائلی چند پرسش می نمودم. یک روز آن حضرت از من مسئله ای پرسید، گفتیم: لَا وَاللَّهِ لَا دَخَلْتُ فِي نَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ قَالَ: إِنَّهُمْ الْأَيْمَةُ الْهُدَاةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، أَحَلَّمُهُمْ صِعَارًا وَ أَعْلَمُهُمْ كِبَارًا، لَا تُعَلِّمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. عرض کردم سوگند به خدا که جواب نخواهم گفت و خود را در نهی رسول خدا وارد نخواهم ساخت، چون آن حضرت فرمود: ایشانند ائمه و راهنمایان از اهل بیت من بعد از مرگ من، حلم و بردباری آنها در کودکی از همه افراد بشر بیشتر و دانش آنها در بزرگی از همه افراد بشر افزون است، شما آنها را تعلیم نکنید که آنها از شما داناترند. فرمود: صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ إِئِي أَعْلَمُ مِنْكَ بِهَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ لَقَدْ أُوْتِيَتْ الْحُكْمَ صَبِيًّا، كُلُّ ذَلِكَ بِفَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ رَحْمَتِهِ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. راست گفت رسول خدا، من در این مسأله از تو داناترم و حقا که حکم از طرف خدا در زمان کودکی به من عنایت شده است و تمام

این مزایا و کمالات در اثر فضل خدا و رحمتش بر ما اهل بیت رسول خدا است»^۱
 مرحوم شعرانی در پاورقی گوید که: در این وقت جابر هنوز نابینا نشده بود و
 آنکه بعضی گویند در سنه ۶۱ که به زیارت قبر مطهر حضرت سید الشهداء آمد نابینا
 بود صحیح نیست، اما در آخر عمر نابینا شد، چون جابر ۹۴ ساله بود که فوت کرد و
 وفات او را در سال ۷۷ نوشته‌اند، که در آن هنگام حضرت باقر علیه السلام بیست ساله
 بودند و در بعضی از کتب عامه، حضرت باقر از جابر روایاتی را نقل می‌کند.^۲

باری ائمه علیهم السلام دارای علم غیب بوده‌اند^۳ و
 بسیاری از بزرگان و معاریف اهل تسنن به این معنی معترف‌اند.
 ابن اثیر جزری گوید با سلسله اسناد خود از عثمان بن

ائمه علیهم السلام
 دارای علم غیب
 می‌باشند

صُهَيب، از پدرش که قَالَ: قَالَ عَلِيٌّ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ
 أَشَقَى الْأَوْلِيْنَ؟ قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ، قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ: فَمَنْ أَشَقَى الْأَخْرِيْنَ؟ قُلْتُ:
 لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَيَّ هَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى يَأْفُوخِهِ - وَكَانَ يَقُولُ:
 وَدِدْتُ أَنَّهُ قَدْ آتَبَعْتَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ.^۴

صهیب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله: به من
 فرمود: «شقی‌ترین از پیشینیان کیست؟ گفتم: پی‌کننده شتر صالح. فرمود: راست
 گفتمی، سپس فرمود: شقی‌ترین از پسینیان کیست؟ گفتم: نمی‌دانم ای رسول خدا،
 فرمود: آن کسی که براینجا شمشیر بزند و اشاره کردند به استخوان سر
 امیرالمؤمنین علیه السلام. و آن حضرت بعضی از اوقات می‌فرمود: دوست دارم که
 شقی‌ترین شما برانگیخته گردد و این را از این خضاب کند یعنی ریش مبارکش
 را از خون سرش» و سپس ابن اثیر گوید: إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ

۱- «تفسیر منهج الصادقین» ج ۶ ص ۳۳۸.

۲- همان کتاب (پاورقی) ولی حضرت باقر علیه السلام از طریق خاصه هم از جابر روایت نقل
 می‌کند مانند روایتی که در غایة المرام ص ۳۲۷ روایت سوم نقل شده است.

۳- درباره علم غیب در «نهج البلاغه» سخنانی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است از قبیل اَنَّكَ
 تَرَى مَا أَرَى...و...لو شِئْتُ لَأَخْبَرْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ...وَلَكِنْ أَخَافُ أَنْ تُكْفَرُوا فِي رَسُولِ اللَّهِ.

۴- «اسد الغابة» ج ۴ ص ۳۵.

بْنُ مُلْجَمِ الْمُرَادِيِّ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: مَا يَحْسِبُ أَشَقَّهَا؟! فَوَاللَّهِ لَيَحْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ،
ثُمَّ تَمَثَّلَ:

أَشْدُّ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ تِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيكَ
وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ ل إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ^١

گوید: «علیؑ تمام مردم را برای بیعت جمع نمود، عبد الرحمن بن ملجم مرادی آمد که بیعت کند، دو مرتبه حضرت او را رد کرد و سپس فرمود: چه چیز جلوگیری و مانع شقی ترین امت می شود، سوگند به خدا که ابن ملجم محاسن مرا از خون سرم خضاب می کند. و بعداً تمثال جست به این شعر: کمر بند خود را برای مرگ محکم کن چون مرگ به تو خواهد رسید، و از مرگ جزع و فزع نکن زمانی که در آستان تو فرود آید».

و سپس گوید عثمان بن مُغیره گفت که: لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ جَعَلَ عَلِيٌّ يَتَعَشَى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ، وَلَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَلَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لَا يَزِيدُ عَلَيَّ ثَلَاثَ لُقْمٍ، وَيَقُولُ: يَا تَبِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا حَمِيصٌ، وَ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ^٢.

«چون ماه رمضان داخل شد امیرالمؤمنین یک شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر بود و زیاده از سه لقمه میل نمی فرمود و می فرمود: امر خدا می رسد و من نباید در آن حال گرسنه باشم، یکی دو شب بیشتر نمانده است» و سپس گوید: حَرَجَ عَلِيٌّ لِيَصَلَاةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْأَوْزُ يَصْحَنَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: فَجَعَلْنَا نَطْرُدُهُنَّ عَنْهُ، فَقَالَ: دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحٌ، وَ حَرَجَ فَأَصِيبَ. وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ عَلِمَ السَّنَةَ وَ الشَّهْرَ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَ اللَّهُ أَعْلَمُ^٣.

«امیرالمؤمنین برای نماز صبح از منزل بیرون شد مرغابیان در مواجهه با علی به صیحه درآمدند. کثیر که راوی این حدیث است می گوید: ما شروع کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم، فرمود: آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه

١- «اسد الغابة» ج ٤ ص ٣٥.

٢ و ٣- همان کتاب ص ٣٦، و نیز بعضی از جملات فوق در دومقام در «الصواعق المحرقة»

ص ٨٠ ذکر شده است.

می‌کند بر من . حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبی را که در آن شب شهید شده همه را می‌دانسته است، و خدا عالم‌تر است.»

و ابن حجر هیثمی گوید: فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَ النَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ جَعَلَ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِّبْتُ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُ^۱.

«در آن شبی که در صبحش حضرت ضربت خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر می‌کردند و می‌گفتند: سوگند به خدا که نه دروغ می‌گویم و نه دروغ به من گفته شده است ، امشب همان شب میعاد من است.»

۱- «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

تفسیر آیه

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغِيْرَ هُدًى مِنَ اللّٰهِ،

اِنَّا لِلّٰهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ

درس سی و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٌ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱.

ترجمه: «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که به دنبال خواسته‌های خود رود و از هوای نفس خود پیروی کند بی آنکه از هدایت الهی بهره‌مند باشد، و البته خداوند گروه ستمکاران را رهبری نخواهد کرد».

منظور از هدایت الهی در این آیه پیامبران و امامانند که دل آنها به نور خدا منور و سويدای ضميرشان درخشان گردیده است و اسرار عوالم غیب بر آنها مکشوف، و از ایصال به مطلوب دربارهٔ افرادی که به آنها پیوندند دریغ نخواهند نمود. افراد انسان چنانچه در امور تکاملی خود به جهت رسیدن به مقصود و کمال راه بشریت از خواسته‌های خود دست برداشته و تابع و تسلیم چنین افرادی شوند، بدیهی است در کشور وجود آنان بجای اراده و اختیار ضعیف و تاریک خود آنها اراده و اختیار مرتبی کلاس دیده متبحر، که از تمام مزایای سیر و سلوک و مصالح و مفاسد راه خبر دارد جایگزین می‌گردد، و در این صورت مکمل و متمم نقاط ضعف و فتور آنان شده، دردهای معنوی آنان را علاج و از عقبات و کریه‌های صعب‌العبور نفس، آنها را عبور و به تعلیم مجاهدهٔ بانفس و طرق اخلاص و سیطرهٔ معنوی و ملکوتی بر قلب آنها و تابش نور حقیقی در اذهان و نفوس آنان همه را به منزل کامیابی از همهٔ مواهب الهیه

(۱) سورهٔ قصص ۲۸- آیهٔ ۵۰.

رسانیده و میوه کال و نارس وجود آنان را با تربیت تشریحی و امداد نور تکوینی پر آب و شیرین و رسیده می‌کند.

اما اگر بنا بشود انسان از افکار شخص خود تجاوز نکند و در تحت تعلیم و تربیت چنین مرتبی قرار نگیرد. در همان محدوده خیالات و افکار کوتاه زندانی می‌گردد، راه تکامل بر او بسته می‌شود، از نابینائی جهل به بینائی علم و از ظلمت به نور عبور نمی‌کند. و حقا از همه افراد بشر محرومیّت و خسران او بیشتر خواهد بود، و این همان گمراهی عمیق و غیر قابل علاج است؛ چون هر درد را می‌توان معالجه کرد به جز درد جهل و نادانی را. و برای جاهل همین درد بس که جاهل است و در گردابهای تاریک غوطه خورده و هر لحظه در انتظار هلاکت سرمدی که عکس - العمل‌های همین جهل می‌باشد، خواهد بود.

امام سرچشمه نور و علم است چون چراغ تاریک دل را به تسلیم و تبعیت از او واداریم دل ظلمانی نورانی می‌شود، و چاه خشک پر آب می‌گردد، و کالبد مرده زنده، و در تن بی روح روان می‌دمد. و اگر متصل ننمودیم چاه خشک به همان منوال، و چراغ تار به همان قسم، و بدن مرده نیز بی روح و روان باقی می‌ماند.

در کتاب «غیبت» نعمانی از کلینی با اسناد متصل خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیه السلام راجع به تفسیر آیه کریمه: **وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَعِيرٌ هُدًى مِنَ اللَّهِ،** روایت می‌کند که فرمود: **مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ وَرَأْيَهُ بَعِيرٍ إِمَامٍ مِنْ أُمَّةٍ الْهُدَى** .^۱

حضرت فرمود: «منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه همان کسی است که رویه و دین خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمه هدی پیروی نمی‌کند». و این همان جاهلیتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که: **مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً**.

ما از نقطه نظر سند این روایات مفصلاً بحث کردیم، اما از نقطه نظر مفاد و دلالت بسیار جای دقت و تحقیق است. اولاً باید دید مردن جاهلی یعنی چه، و مردم جاهلیت در چه

بحث در مفهوم
مرگ جاهلی

(۱) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است، گرچه فعلاً از قرآن و سنت پیغمبر اکرم تبعیت می‌کند، ولی در عین حال چون امام را مربی خود نمی‌داند، و احکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیت است. اهل جاهلیت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفساد اجتماعی و کژ روی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زنده بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربا به حدّ اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت‌پرستی عمیق و سایر مفساد روحی، قساوت دل، ماده‌پرستی، فقدان حمیت و انصاف.

اما در تربیت اسلامی رحم و مروت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفت، خداشناسی و عبودیت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفار و مشرکین، یتیم‌نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلی انوار ملکوتیه الهیه در قلب، به طوری که این ملت را ملت علم و آن را ملت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقّف و تقید می‌توان شمرد. و همه آن رذائل برای آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملت اسلام به علت علم و سعه نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیت نام‌گذاری نموده است، و این زمان را اسلام.

مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیت به علت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سبّ و لعن و دشنام و اظهار تنفّر و انضجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می‌دارد، و عنوان جاهلیت را که معرّف و نام فامیلی در شناسنامه آنان قرار داده است حاکی از آنکه تمام این مفساد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشودنی آنانست. و در جایی که عنوان جهل و جاهلیت را ذکر می‌کند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب دگر

نیست، و این عنوان خود به تنهایی جامع تمام آن عناوین زشت می باشد، و آنجائی که تا حدّ نهائی می خواهد از کاری یا عقیده‌ای انتقاد کند آنرا کار یا عقیده جاهلی می‌شمارد. *أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْعُونَ*.^۱ «آیا این مردم حکم جاهلیت را جستجو می‌کنند». *يَطُئُونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ*^۲ «گمان می‌برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیت». *إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ*^۳ «در آن زمانی که کفار در دل خود عصبیت جاهلیت را راه دادند و از آن حمیت پیروی کردند». *قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ تُأْمَرُونَ* *أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ*^۴ «ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا شما مرا امر می‌کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟ ای مردمان جاهل». *قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ*^۵ حضرت موسی در جواب قوم خود که گفتند: آیا ما را به سخریه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ گفت «من پناه می‌برم به خدا که از گروه جهال بوده باشم».

اگر شخصی در ملت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهشهای خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خودرأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوا و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است. کمال و علوی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود همان حقیقت جاهلیت است که بدین صورت جلوه کرده است، لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنائی ربط می‌دهد و سیراب می‌کند.

۱- سوره مائده ۵- آیه ۵۰.

۲- سوره آل عمران ۳- آیه ۱۵۴.

۳- سوره فتح ۴۸- آیه ۲۶.

۴- سوره زمر ۳۹- آیه ۶۴.

۵- سوره بقره ۲- آیه ۶۷.

از کتاب «کنز الفوائد» کراجکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قال: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام ذاتَ يَوْمٍ عَلَيَّ أَصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلٍّ وَعَزٍّ وَالصَّلَاةُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ عليه السلام يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ وَاللَّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْبَوْا عِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ^۱.

حضرت فرمودند: روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جل و عز و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند پس در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و به عبادت او برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز می شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.

ملاحظه می شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست، بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از «قرب الاسناد» حمیری از ابن عیسی از بزنتی از حضرت رضا علیه السلام روایتی است: قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَيَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ وَيَتَّبِعْ مَنْ أَعْدَائِهِمْ وَيَأْتِمَّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَنَظَرَ إِلَى اللَّهِ^۲.

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خوشحال

(۱) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۸.

(۲) «بحار الانوار» ج ۷ ص ۱۷.

می‌شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نماید، در این صورت خدا به او نظر می‌کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می‌رسد.

از این روایت استفاده می‌شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرند به عزّ و وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می‌بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشیع محروم بوده‌اند چون دارای نیّت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده‌اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته‌اند، و اگر چه در زمان تقیه می‌زیسته‌اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعضی از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مسیطر بر عالم مُلک است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته‌اند بدون اتّکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و الاّ چه نیاز به پیغمبر اکرم باشد در صورتی که حضرت ابراهیم علیه السلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟! و بعد از رسول الله دیگر چه نیازی به امام زنده مولی الموحّدين امیر المؤمنین علیه افضل الصّلاة والسّلام باشد؟! مگر آن مردنگفت: **كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ** «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می‌کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیغمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته‌های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می‌کند و سپس بدان عمل می‌نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حقّ است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمّه

طاهرین علیهم السلام به استشفاع و توسل از امام حیّ و زنده خواهد شد. و لذا در آن سه حدیثی که از کتاب «اختصاص» شیخ مفید (ره) نقل شده حضرت صادق و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام منحصرأً راه نجات را معرفت امام زنده و ظاهر فرموده‌اند و از رسول خدا چنین حکایت کرده‌اند که فرموده است: کسی که بمیرد و امام ظاهر و زنده‌ای نداشته باشد به طوریکه سخن او را بشنود و سمعاً و طاعةً گوش کند و فرمان برد و در تحت تعلیم و تربیت او تربیت گردد، به مرگ اهل جاهلیت از دنیا رفته است. و این مسئله بسیار صحیح و بسیار جای دقت است.

بنابراین افرادی که در غیبت امام زندگی می‌کنند از اکثر فضائل و فواضل بدون تردید محروم‌اند و برای آنکه از موت جاهلی رهائی یابند باید مقدمات ظهور را فراهم کنند و با عمل به دستورات قرآن و مجاهده در راه خدا و ایتلاف دلها زمینه را برای ظهورش آماده نمایند، چون علت غیبت نقص و فتور در مردم است و عدم استعداد آنان، نه نقص در آن حضرت. اگر این نقص رو به کاهش رود و دلها کم کم قوت گیرد و تعلیمات قرآنی صحیحاً بر دلها بنشیند ظهور آن حضرت حتمی خواهد شد. کما آنکه در نامه‌ای که آن حضرت به شیخ مفید رضوان الله علیه نوشته‌اند متذکر این حقیقت می‌گردند که: **وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَفَقَّهَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعِ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا**^۱. «اگر شیعیان و پیروان ما - که خداوند توفیق دهد آنها را به اطاعت خود - بر اتحاد آراء و افکار به وفای عهدی که با آنان شده است یکدله اتفاق کنند، هر آینه یمن تشرّف آنها به دیدار و ملاقات ما به تأخیر نمی‌افتاد».

بنابراین معلوم می‌شود علت عدم ظهور، افتراق آراء و عدم اتحاد دلهاست بر وفای به عهدی که با آنان شده است، و این تقصیری است بزرگ از شیعیان بلکه از جمیع امت. و تمام محرومیت‌ها از فقدان انصاف و گسترش ظلم و بیداد و شرک و اعتساف با تمام مظاهر زشت و ناپسندش، همه و همه معلول این فتور و سستی و بالتّیجه غیبت آن حضرت است.

و روایت وارده از رسول خدا به جابر بن عبدالله انصاری که شیعیان در زمان غیبت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند مانند کسی که از آفتاب در زیر ابر بهره‌مند شود

(۱) «احتجاج» شیخ طبرسی ج ۲ ص ۳۲۵.

منافات با این معنی ندارد، چون البتّه وجود آن حضرت با آن نفس زکیّه و دل واسع و ولایت تکوینیّه موجود است، چه غائب چه ظاهر، غایه الامر در زمان غیبت، آن نور دستگیری ظاهری نمی‌کند، و مردم در تحت تعلیم و تربیت و ارشاد و سیر تکاملی واقع نمی‌شوند و این مایه تأسفی است بس بزرگ. تفاوت بسیاری است در میان آنکه خورشید طلوع کند درختان را سرسبز، و به زمین نور و حرارت بیشتری دهد، امراض و میکربها را بکشد، صحّت و سلامت را به جای آن بیاورد و بواطن اشیاء را ظهور دهد، و میان آنکه خورشید در پس ابر باشد، آسمان مه‌آلوده، و میکربهای زکام و غیر آن همیشه مردم را مریض بنمایند. آری مردم در زمان غیبت بهره‌مند می‌شوند و در زمان ظهور هم بهره‌مند می‌شوند ولی این کجا و آن کجا؟! گرچه در زمان غیبت هم بعضی از افراد با همّت، با اراده‌ای استوار و عزمی راسخ و نیّتی متین پای در مقام عمل نهاده تا به حدّی که در اثر صفای دل و طهارت روح به شرف معرفت آن حضرت فائز می‌گردند. و البتّه این ظهوری است شخصی برای آنها، مانند کسی که در آسمان مه‌آلود و ابری بر هواپیما سوار و از ابرها تجاوز کند و خود را به آفتاب برساند. لذا در زمان غیبت هم راه و سیر تکاملی برای دل‌باختگان حریم مقدّسش مسدود نیست و آن که به مقام معرفت رسیده و آن وجود را به حقیقت ولایت و نورانیت درک نموده برای او ظهور و غیبت چه تفاوت دارد! از بزرگی سؤال کردند چه موقع انسان به شرف حضور آن حضرت مشرّف می‌گردد؟ در پاسخ گفت: وقتی که غیبت و ظهورش برای انسان تفاوتی نکند. از بزرگی دیگر نیز سؤال کردند: آیا شما خدمت امام زمان رسیده‌اید؟ در جواب گفت: کور است آن چشمی که صبح از خواب بیدار شود و در اوّل وهله نظرش بر آن حضرت نیفتد.

از کتاب «محاسن» برقی با اسناد متّصل خود از فضیل روایت است قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَوْتُهُ مَيْتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ، وَ لَا يُعْذَرُ النَّاسُ حَتَّى يَعْرِفُوا إِمَامَهُمْ، وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَا يَضُرُّهُ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرَهُ، وَ مَنْ مَاتَ عَارِفًا لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ.^۱

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود:

(۱) بحار الانوار ج ۷ ص ۱۷.

کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلو افتد یا عقب واقع شود. و کسیکه بمیرد در حالیکه معرفت به امام خود حاصل کرده باشد مانند کسی است که زنده و با آن حضرت و در چادر آن حضرت باشد.»

جهت دیگر بحث در روایت متواتره از رسول خدا آن است که: مراد از معرفت امام، معرفت شخص واحد در هر زمان است. همانطور که در حدیث جابر حضرت رسول الله یکایک را بالخصوص شمردند. و اجمالاً اگر کسی بگوید که: من آل - محمد را قبول دارم، و از میان آنها امام معین و منصوص را برای خود امام قرار ندهد، مثلاً محمد ابن حنفیه یا زید بن علی بن الحسین یا عبدالله بن موسی بن جعفر را امام خود بگزیند، باز به مرگ جاهلی مرده است.

ائمۀ طاهرين عليهم السلام دارای خصوصياتی هستند که در افراد دیگر از ذریۀ رسول - خدا از بنی الحسن و بنی الحسین نیست و این امتیازات روحی و سعۀ قلبی و مقام ولایت باطنی منحصرأ اختصاص به آنها دارد. ولذا درسه روایت از «غیبت» نعمانی سابقاً ذکر شد که ائمۀ طاهرين افرادی را که به یکی از ائمه نگرویده‌اند، بلکه اجمالاً می‌گویند: امر ولایت از آل محمد خارج نیست، ولی چون آنها با خود اختلاف دارند اگر آنها همگی تسلیم یکی شوند ما هم امامت او را گردن می‌نهیم، ضال و گمراه شمرده و فرمودند: اگر با این نیت بمیرند به مرگ جاهلی مرده‌اند، با آنکه حلال آل - محمد را حلال و حرام آنها را حرام می‌دانند و نماز می‌گزارند و زکات می‌دهند. چون معنی ندارد که همه جمع شوند و یک امام معین کنند، تعیین امام به دست کسی نیست و علاوه امام که نمی‌تواند تسلیم دیگری شود، و احیاناً اگر دیگران نیز حاضر نشدند تسلیم امام کردند در این صورت امامت امام ساقط نمی‌شود. پس تکلیف معرفت برداشته نمی‌شود، و با وجود اختلاف در بین ذریۀ رسول خدا انسان باید به دنبال معرفت امام واقعی رفته و از جاهلیت نجات یابد لذا در بین اصحاب ائمۀ بسیاری بودند که بعد از رحلت امامی در امامت امام بعدی تردید و توقف کردند و یا قائل به امامت دیگری از اولاد حضرت امیرالمؤمنین یا حضرت امام حسن و یا سایر ائمۀ شدند، مانند کيسانیه و فطحیه و ناووسیۀ و واقفیه و زیدیۀ و اسماعیلیۀ و غیر آنها، و به مقتضای این

روایات همه آنها گمراه بوده و از آن به بعد بزرگان از اصحاب و علماء روایات آنها را در ردیف روایات شیعه معتبر نمی‌شمارند.

باری در آخر کتاب «مدارک الاحکام» که از کتب نفیسه فقهیه است در ضمن بیست خبری که متضمن فوایدی است می‌گوید: شانزدهم، خبری است صحیح که کلینی از ابو عبیده حداء، و زراره و هر دو نفر آنها از حضرت باقر و حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که چون حضرت سیدالشهدا علیه السلام شهید شدند محمد ابن حنفیه که فرزند امیرالمؤمنین بود فرستاد نزد حضرت سجّادین العابدین علی ابن الحسین و با آن حضرت در مجلسی خلوت کرد و گفت: ای فرزند برادر من می‌دانی که رسول خدا بعد از خود به امیرالمؤمنین وصیت کرد و سپس به امام حسن و پس از آن به امام حسین علیه السلام، و پدر تو علیه السلام کشته شده و وصیتی نکرده است و من عموی تو هستم و هم‌مطراز با پدر تو و من فرزند علی هستم و من با این سن و سابقه‌ای که دارم از تو که نوجوانی، به امر امامت سزاوارترم، بنابراین در امر وصیت و امامت با من نزاع مکن و احتجاج منما. حضرت سجّاد علیه السلام فرمود: یا عمّ اتق الله و لا تدع ما لیس لک بحقّ، ائی اعظک ان تكون من الجاهلین. «ای عمو جان از خدا بپرهیز و دنبال مقامی که شایسته تو نیست مرو، من به تو پند و اندرز می‌دهم که مبادا از جاهلین باشی». پدر من قبل از آنکه متوجه به سوی عراق شود به من وصیت کرد، و در امر امامت از من پیمان گرفت قبل از یک ساعت که در کربلا کشته شود، و اینک اسلحه رسول خدا که علامت امامت است در نزد من است متعرض این مقام مشو می‌ترسم که بدین سبب عمرت کوتاه و حالت تباه گردد. خداوند تعالی امامت را در اولاد حضرت حسین قرار داده است، و اگر می‌خواهی یقین پیدا کنی بیا با هم برویم نزد حَجْر الاسود و او را حکم قرار داده و از او سؤال کنیم.

حضرت باقر فرمودند: این کلام بین آنها در مکه واقع شد. پس هر دو آمدند به سوی حَجْر الاسود، حضرت سجّاد علیه السلام به محمد ابن حنفیه گفتند: ابتدا کن به تضرع و ابتهال به سوی خداوند و بخواه که حَجْر الاسود را برای تو به گفتار درآورد و سپس از حَجْر الاسود سؤال کن. محمد ابن حنفیه ابتهال و تضرع کرد و از خدا خواست و سپس از حَجْر سؤال کرد و پاسخی نشنید. حضرت سجّاد فرمود: ای عمو جان اگر تو امام و وصی بودی هر آینه

حَجْر پاسخ تو را می داد. محمد گفت: تو ای برادرزاده بخوان خدا را و دعا کن و از حَجْر سؤال کن. حضرت سجّاد خواندند خدای عزوجل را آن مقداری که خواستند و سپس گفتند: ای حجر تو را سوگند می دهیم به آن خدائی که در تو میثاق انبیا و میثاق اوصیاء و میثاق جمیع خلائق را قرار داده است اینکه بگوئی وصی و امام بعد از حسین ابن علی کیست؟ گفت: که حَجْر به حرکت آمد به طوری که نزدیک بود از جای خود بیفتد و خداوند به زبان عربی فصیح او را به سخن درآورد و گفت: وصیت و امامت بعد از حسین بن علی علیه السلام برای علی بن الحسین بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است. در این حال محمد ابن حنفیه مراجعت نمود درحالی که ولایت حضرت سجّاد را پذیرفت و به عهده گرفت.^۱

باری امام دارای خصوصیات است که در دیگری نیست گرچه عمرش کمتر باشد. دانه درگرچه قیمتی است ولی قابل قیاس با دانه الماس و برلیان نیست؛ یک دانه الماس ممکن است چندین هزار برابر از دانه درّ قیمت داشته باشد. عقیق یمانی و عقیق هندی هر دو عقیق است ولی این کجا و آن کجا؟! محمد ابن حنفیه و زید بن علی بن الحسین دارای مقاماتی بس ارجمند و سوابقی در راه خدمت، و فکری عالی دارند ولی ابداً قابل قیاس با مقام و درجه امام نیستند. علی بن جعفر که مردی است عالم و محدث و خبیر و راوی روایات و فقیه و زاهد در سنّ شیخوخت و پیری که از ریش سفیدان بنی هاشم و بنی الزهراء و اولاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام و عموی پدر حضرت جواد بود، با تمام این مقامات و درجات امامت طفل هفت ساله «حضرت جواد» را پذیرفت و درمقابل آن حضرت تسلیم و خاضع و از احترام و شرایط ادب ابداً دریغ ننمود و از محضر علمی آن حضرت استفاده می برد. میثم تمار مردی است خرما فروش چند سبد خرما دارد و در دکه ای نزدیک مسجد کوفه می گذارد و می فروشد، در اثر تسلیم و اطاعت آن قدر مقام و منزلت یافت که امام خود را به نورانیت و به ولایت شناخت و امیرالمؤمنین علیه السلام ساعاتی چند در دکان او می رفتند و می نشستند و مانند دو برادر مهربان مانوس بودند و آن قدر از اسرار غیبی و معارف الهی به او آموختند که هر بیننده را متحیر می ساخت.

(۱) «مدارک الاحکام» ص ۴۶۱ و ص ۴۶۲، و «اثبات الهداة» ج ۵ ص ۲۱۸.

ابن عباس که شاگرد مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است و در تفسیر، استاد و از سرلشگران نامی و مبرز و از خواص آن حضرت است و محمد ابن حنفیه او را استاد و ربانی امت خطاب می کند در مقابل علوم میثم تمار نتوانست طاقت بیاورد و ظرفیت تحمل آنرا داشته باشد، و به آن درجه ای که این مرد خرمافروش امام خود را شناخت و به حقیقت معرفت پی برد ابن عباس پی نبرد، و گهگاهی به آن حضرت دستور می داد یا ایراد می گرفت.

حضرت روزی به میثم فرمودند: حالت چگونه است در وقتی که زنازاده بنی امیه^۱ تورا بطلبد و امر کند که از من بیزاری بجوئی؟ میثم گفت: به خدا سوگند که هیچگاه از تو بیزاری نخواهم جست. حضرت فرمود: به خدا قسم ترا خواهند کشت و بر دار خواهند کشید. میثم گفت: صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم است و آسان. حضرت فرمود که: ای میثم تو در آخرت با من خواهی بود و در درجه من. این شاگرد عارف و امام شناس است که سیطره غیبی امام خود را بر ملک و ملکوت ادراک نموده است و لذا از مغیبات و از فتن آینده خبر می داد و چون آینده ای تمام وقایع آینده در مقابل دیدگانش هویدا و مشهود بود تا چه رسد به خود مقام ولایت که از اسرار و مغیبات خبر دهد و دوست و دشمن بر علوم غیبی او معترف باشند.

ابن حجر هیتمی گوید: وَ سِئِلَ وَ هُوَ عَلَى الْمُنْبَرِ بِالْكُوفَةِ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ مَا بَدَلُوا بِدَيْلًا» أَقَالَ: اللَّهُمَّ غَفْرًا، هَذِهِ الْآيَاتُ تَزَلَّتْ فِيَّ وَفِي عَمِّي حَمْرَةَ وَفِي ابْنِ عَمِّي عُبَيْدَةَ بِنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَأَمَّا عُبَيْدَةُ فَقَضَى نَحْبَهُ شَهِيدًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَ حَمْرَةَ قَضَى نَحْبَهُ شَهِيدًا يَوْمَ أُحُدٍ، وَ أَمَّا أَنَا فَانْتَظِرُ أَشْقَاهَا يَحْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ - عَهْدٌ عَهْدٌ إِلَى حَبِيبِي أَبُو الْقَاسِمِ عليه السلام .^۳

می گوید « حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز مسجد کوفه بودند که کسی

(۱) در عبارت حضرت چنین وارد است که: دَعَى از بنی امیه تو را بطلبد، و «دعی» بمعنای پسرخوانده و

چسبانیده شده و متهم در نسب است.

(۲) سوره احزاب ۳۳- آیه ۲۳.

(۳) «الصواعق المحرقة» ص ۸۰، و «نور الأبصار» شبلنجی ص ۹۷.

از تفسیر آیه شریفه «رَجَالٌ صَدَقُوا» و شأن نزول آن سؤال کرد. حضرت فرمود: خدایا آمرزش با توست، سپس فرمود: این آیات درباره من و درباره عموی من حمزه درباره فرزند عموی من عبیده بن الحارث نازل شده است. اما عبیده در جنگ بدر به درجه شهادت رسید، و اما حمزه در جنگ احد شهید گشت، و اما من منتظرم که شقی ترین امت این را از این خضاب کند - و با دست خود اشاره به محاسن خود و به سر خود نمودند - و این پیمانی است که حبیب من محمد ﷺ با من بسته است.»

و رَوَى أَنَّ عَلِيًّا جَاءَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ يَسْتَحْمِلُهُ فَحَمَلَهُ، ثُمَّ قَالَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ:
أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرِي مِنْ خَلِيلِي مِنْ مُرَادٍ
ثُمَّ قَالَ: هَذَا وَاللَّهِ قَاتِلِي، فَقِيلَ لَهُ: أَلَا تَقْتُلُهُ؟ فَقَالَ: فَمَنْ يَقْتُلُنِي؟!^١

«و در روایت آمده که ابن ملجم خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام آمده و طلب حاجت و مرکب سواری کرد، حضرت به او اسبی داد و حاجت او را برآورد و سپس فرمود: من برای او زندگی و حیات می خواهم و او اراده کشتن مرا دارد، بیاور پذیرنده عذر مرا در این صورت از دوستان من از طائفه مراد. و سپس فرمود: سوگند به خدا که این مرد قاتل من است. به حضرت گفتند: آیا او را نمی کشی؟ حضرت فرمود: پس چه کسی مرا خواهد کشت؟»

(۱) معنای «یستحمله» این است که از حضرت مرکبی طلب می نمود و شاهد بر این معنی روایتی است از ابن سعد در «طبقات». مرحوم مجلسی در ج ۹ «بحار الانوار» ص ۶۴۷ گوید: و ذکر ابن سعد فی «الطبقات»: ان امیرالمؤمنین علیه السلام لما جاء ابن ملجم و طلب منه البيعة طلب منه فرساً أشقر فحمله عليه فركبه فأثمد امیرالمؤمنین علیه السلام: أريد حياته - البيت.

(۲) در «نهایه» ابن اثیر عذیرک من خلیلک من مراد ذکر کرده است و گفته است «عذیر» به معنی اسم فاعل یعنی عاذر است و عاذر پذیرنده عذر را گویند، و «عذیرک» منصوب است به فعل مقدر «ای هاک عذیرک. و بنابراین عذیرک و عذیری فرق نمی کند و کاف خطاب مراد نفس خود متکلم است، و این شعر را به خود امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده است و تمثیل نیست، و در بعضی از نسخ به جای «حیات» «جباه» آمده است.

(۳) «الصواعق المحرقة» ص ۸۰.

درس سی و سوم

تفسیر آیه

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ... لَنْ نَكُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ

درس سی و سوّم بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على محمّد و آله الطاهرين و لعنة
الله على أعدائهم أجمعين من اى ن الى قيام
يوم الدين و لاحول و لا قوة الا بالله العليّ العظيم.
قال الله الحكيم فى كتابه الكريم:

فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ * وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ * وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ * لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ .^۱
ترجمه: «سوگند به روشنى آسمان هنگام غروب آفتاب، و سوگند بر شب
تار و آنچه از جنبندگان در دل شب به مأوى خود رفته و آرام گرفته اند، و سوگند بر
ماه در آن وقتى كه فروزان گردد، كه هر آينه شما احوال گوناگون و حوادث مشابه با
يكديگر در آينده خواهيد داشت» .

بسيارى از تفاسير، جمله لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ را به احوالات مختلفه انسان
در برزخ و قيامت و عرض و صراط و ميزان، و بالآخره دوزخ و بهشت تفسير کرده اند .

در «تفسير على بن ابراهيم» در ذيل اين آيه از رسول خدا ﷺ
مرورى است كه: لَتَرْكَبُنَّ سِنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةَ بِالْقُدَّةِ، لَا تُحْطِئُونَ
طَرِيقَهُمْ وَلَا يُحْطِئُ شَيْبٌ بِشَيْبٍ وَ ذِرَاعٌ بِذِرَاعٍ وَ بَاعٌ بِبَاعٍ ، حَتَّىٰ اِنْ لَوْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ دَخَلَ
جُحْرٌ ضَبٌّ لَدَخَلْتُمُوهُ . قَالُوا : الْيَهُودَ وَ النَّصَارَىٰ تَعْنَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : فَمَنْ اَعْنَىٰ ؟
لَتَنْفُضَنَّ عَرَى الْاِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً فَيَكُونُ اَوَّلُ مَا تَنْفُضُونَ مِنْ دِينِكُمُ الْاِمَانَةَ وَ آخِرُهُ الصَّلَاةَ^۲

(۱) سورة انشقاق : ۸۴ - آيه ۱۶ تا ۱۹ .

(۲) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۴ ، و «تفسير على بن ابراهيم» ص ۷۱۸ . لکن در خود تفسير به جای

«لا يحطأ» «لا يحطأ» گذارده است.

رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر آینه شما بجا خواهید آورد و در میان شما واقع خواهد شد تمام کارها و تمام وقایعی که در افرادی که قبل از شما بودند واقع شده است بدون هیچ اختلاف، مثل تشابه یک قطعه نعل با قطعه دیگر و یا مثل تشابه درازای یک قطعه تیر با درازای قطعه دیگر،^۱ شما از مسیر آنها به هیچ وجه منحرف نخواهید شد و یک وجب از کارهای آنان با یک وجب از کارهای شما فرق نخواهد کرد، و نه یک ذراع به یک ذراع و نه یک باع به یک باع، حتی اگر فرضاً افرادی از آنان که قبل از شما بودند داخل در سوراخ سوسماری شدند هر آینه شما نیز داخل می‌شوید. عرض کردند: آیا منظور شما از افرادی که قبل از ما بودند یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه منظوری دارم؟ حَقّاً که شما تمام بندهای اسلام را خواهید گشود و دستاویزهای آنرا خواهید شکست یکی یکی، و لکن دستاویزی که خرد خواهید نمود و درهم خواهید کوفت امانت است و آخرین دستاویز نماز است.»

طبق مفاد این روایت، روایات دیگری نیز از طریق خاصه و عامه وارد شده است. از جمله اتفاقاتی که در قوم یهود و نصاری واقع شده است، اختلاف امت بوده است. در امت حضرت موسی و عیسی اختلافات بسیار واقع شد و منازعات و مشاجرات بسیار پیدا شد و آراء و نحل مختلفی پدیدار گشت. هر طایفه از آنها به دنبال رئیسی رفتند و لذا تحزب و تحریف از اصل شریعت به اندازه‌ای شد که آن دین واقعی در میان اینها گم، و افرادی که تابع آن بودند بسیار قلیل و انگشت شمار گشتند. از تمام امت حضرت موسی یک طایفه از وصی او یوشع بن نون پیروی کردند، و از تمام امت حضرت عیسی فقط یک فرقه از وصی شمعون بن صفا متابعت نمودند. بنابراین اختلاف در امت پیامبر آخرالزمان مسلماً پدیدار خواهد گشت و فقط یک دسته از وصی او علی بن ابیطالب علیه السلام پیروی خواهند کرد.

موفق بن احمد خوارزمی که از اعیان و بزرگان عامه است با سند متصل خود

(۱) چون یک‌لنگه کفش بسیار شبیه به لنگه دیگر است، و چون تیرهایی را که می‌بریدند از چوب یا از نی اول یک دسته از آنها را پهلوی هم قرارداد و سپس سروته آنها را یکباره با هم می‌بریدند برای آنکه یک اندازه باشد، لذا طول یک تیر کاملاً به اندازه طول تیر دیگر بود.

(۲) ذراع به معنی درازای سر انگشتان است تا آرنج، و باع به معنی فاصله بین دو سر دستهاست در حالیکه کاملاً باز شود.

از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت می کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي أُمَّتِي مَثَلُ عَيْسَى ابْنِ مَرْيَمَ، افْتَرَقَ قَوْمُهُ ثَلَاثَ فِرَقٍ: فِرْقَةٌ مُؤْمِنُونَ وَهُمْ الْحَوَارِيُّونَ، وَفِرْقَةٌ عَادُوهُ وَهُمْ الْيَهُودُ، وَفِرْقَةٌ غَلَوُا فِيهِ فَحَرَجُوا عَنِ الْإِيمَانِ. وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ فِيكَ ثَلَاثَ فِرَقٍ: شِيعَتِكَ وَهُمْ الْمُؤْمِنُونَ، وَفِرْقَةٌ هُمْ أَعْدَاؤُكَ وَهُمْ التَّاكُثُونَ، وَفِرْقَةٌ غَلَوُا فِيكَ وَهُمْ الْجَاهِلُونَ وَهُمْ الضَّالُّونَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ، وَعَدُوُّكَ وَالْغَالِي فِيكَ فِي التَّارِ.^۱

«حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای علی مثل تو در امت من مثل عیسی ابن مریم است. قوم عیسی به سه دسته تقسیم شدند، یک دسته به او ایمان آوردند و آنها حواریون بودند، و یک دسته با او دشمنی ورزیدند و آنها یهود بودند، و یک دسته درباره او غلو کردند و او را از مرتبه اش بالا برده درجه الوهیت برای او قائل شدند و آنها از ایمان خارج شدند. و امت من درباره تو نیز به سه فرقه تقسیم می شوند، یک فرقه شیعیان تو هستند و آنها مؤمنین اند، و یک دسته دشمنان تو هستند و آنها عهدشکنان اند، و یک فرقه درباره تو غلو می کنند و برای تو درجه و مرتبه خدائی را قائلند و آنها منکران و گمراهانند. و ای علی تو و شیعیانت در بهشت خواهید بود، و دشمنانت و غلوکنندگان در آتش.»

و نیز از ابن مردویه که از بزرگان و معاریف وثقات عامه است با سند متصل خود از ابان بن تغلب از مسلم روایت شده است قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَالْمِقْدَادَ وَسَلْمَانَ يَقُولُونَ: كُنَّا فُعُودًا عِنْدَ النَّبِيِّ إِذْ أَقْبَلَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَقَالَ ﷺ: تَفْتَرِقُ أُمَّتِي بَعْدِي ثَلَاثَ فِرَقٍ: أَهْلُ حَقٍّ لَا يَشُوبُوهُ بِيَاطِلٍ، مَثَلُهُمْ كَالذَّهَبِ كُلَّمَا فَتَنَّهُ النَّارُ زَادَ جُودَةً، وَإِمَامُهُمْ هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى أَحَدِ الثَّلَاثَةِ - وَهُوَ الَّذِي أَمَرَ اللَّهَ فِي كِتَابِهِ «إِمَامًا وَرَحْمَةً»، وَفِرْقَةٌ أَهْلُ بَاطِلٍ لَا يَشُوبُوهُ بِحَقٍّ، مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحَدِيدِ كُلَّمَا فَتَنَّهُ النَّارُ زَادَ خُبثًا، وَإِمَامُهُمْ هَذَا، فَسَأَلْتُهُمْ عَنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَإِمَامِهِمْ، فَقَالُوا: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآمَسَكُوا عَنِ الْآخِرِينَ، فَجَهَدْتُ فِي الْآخِرِينَ أَنْ يُسْمَوْهُمَا فَلَمْ يَفْعَلُوا. هَذَا فِي رِوَايَةِ أَهْلِ الْمَذْهَبِ.^۲

«مسلم می گوید: شنیدم از سلمان و ابوذر و مقداد که می گفتند: ما نشسته

(۱) «غایة المرام» ص ۵۷۷ و «مناقب خوارزمی» فصل نوزدهم ص ۲۲۶.

(۲) «غایة المرام» ص ۵۷۸.

بودیم نزد رسول خدا که ناگهان سه نفر از مهاجرین آمدند. حضرت رسول ﷺ فرمودند: امت من بعد از من به سه دسته تقسیم می‌شوند. یک دسته اهل حق محض‌اند که ابداً آن حق را به باطل مخلوط نمی‌کنند، و مثل آنها مانند طلاست که هر چه آتش بر آن دمیده شود پاکی و خلوص آن بیشتر خواهد شد، و امام آنها این است - و به یکی از آن سه نفر اشاره فرمود -، و او همان کسی است که خداوند تعالی در کتاب خود به عنوان امام و رحمت امر به پیروی از او نموده است. و یک دسته اهل باطل‌اند که ابداً آن باطل را با حق مخلوط نمی‌کنند، مثل آنها مانند آهن است هر چه بیشتر آتش به آن دمیده شود خبث و ناپاکی خود را بیشتر خواهند نمود. مسلم می‌گوید: من سؤال کردم که اهل حق چه کسانی و امام آنها که بود؟ گفتند: علی بن ابیطالب، و از گفتن دو امام دیگر خودداری نمودند، و هر چه من اصرار کردم که از آن دو امام نیز بازگو کنند بازگو نکردند. سپس ابن مردویه می‌گوید: به این قسم که ما این روایت را آوردیم اهل مذهب یعنی سنی‌ها روایت کرده‌اند.

باری این روایت را بعینه در کتاب «سلیم بن قیس هلالی کوفی» آورده است و همه جملات را یک به یک ذکر می‌کند تا این جمله که: *كُلَّمَا فَنَّتْهُ التَّارُزَادُخُبْنًا وَ إِمَامُهُمْ هَذَا، وَ سِيسَ مِیْ گُویَد: وَ فِرْقَةُ مُذَبِّبِیْنَ ضَلَالًا لَا إِلَى هَوْلَاءِ وَ لَا إِلَى هَوْلَاءِ، وَ إِمَامُهُمْ هَذَا - أَحَدُ الثَّلَاثَةِ - وَ سَأَلْتُهُمْ عَنِ الثَّلَاثَةِ، فَقَالُوا: إِمَامُ الْحَقِّ وَ الْهُدَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ سَعْدُ إِمَامُ الْمُذَبِّبِیْنَ، وَ حَرَصْتُ أَنْ يُسَمَّوْا لِي الثَّلَاثَ فَاَبَوْا، وَ عَرَضُوا لِي حَتَّى عَرَفْتُ مَنْ يَعْنُونَ.*^۲

«و یک دسته متردد و متلون و گمراهند، نه با اهل حق‌اند و نه با اهل باطل، و امام آنها این است - که یکی از آن سه نفر بود - و من سؤال کردم از امام حق و هدایت، گفتند: علی بن ابیطالب است، و سعد امام مترددین و متلونین است. و هر چه اصرار کردم که نام امام سومین را برای من ببرند، آنها امتناع ورزیدند، لکن به کنایه و اشاره به طوری تعریض کردند که من او را شناختم.»

و روایات بسیاری از طریق شیعه و سنی وارد شده است که امت رسول خدا به هفتاد و سه دسته تقسیم می‌شوند هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه اهل نجات‌اند و در

(۱) منظور سعد وقاص است.

(۲) «کتاب سلیم» ص ۲۲۷، و نیز در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۶ از ابان از «کتاب سلیم» نقل می‌کند.

بهشت وارد می‌شوند و آنها شیعیان و پیروان وصی آن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستند.

اما از طریق شیعه به چند مضمون وارد شده است. ۱- از «کافی» و «تفسیر عیاشی» و «امالی» شیخ طوسی و «جامع الاخبار» و «خصال» صدوق و «احتجاج» طبرسی و «تفسیر ثعلبی»^۱ و کتاب «سلیم بن قیس هلالی» و «فضائل» ابن شاذان و کتاب «الروضة فی الفضائل» همگی با اسناد خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کنند قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى افْتَرَقَتْ بَعْدَهُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. وَ افْتَرَقَتْ أُمَّةُ عِيسَى بَعْدَهُ عَلَى اثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ. وَ إِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ بَعْدِي عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ، وَ اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ.^۲

«می‌فرماید: شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: امت موسی بعد از او به هفتاد و یک دسته تقسیم شدند، یک دسته اهل نجات و هفتاد دسته در آتش‌اند. و امت عیسی بعد از او به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، یک گروه اهل نجات و هفتاد و یک گروه در آتش‌اند. و امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه قسمت خواهند شد، یک فرقه اهل نجات و هفتاد و دو فرقه آنها در آتش‌اند.»

۲- از کتاب «غارت» از ابی عقیل از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت است که فرمود: اِخْتَلَفَتِ النَّصَارَى عَلَى كَذَا وَ كَذَا، وَ اِخْتَلَفَتِ الْيَهُودُ عَلَى كَذَا وَ كَذَا، وَ لَا أَرَاكُمْ أَيُّهَا الْأُمَّةُ إِلَّا سَتَحْتَلِفُونَ كَمَا اِخْتَلَفُوا وَ تَزِيدُونَ عَلَيْهِمْ فِرْقَةً، أَلَا وَإِنَّ الْفِرْقَ كُلَّهَا ضَالَّةٌ إِلَّا أَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِي.^۳

حضرت فرمود: «طایفه نصاری بر فلان مقدار اختلاف کردند و طایفه یهود نیز بر فلان مقدار مختلف شدند، و ای امت اسلام من نمی‌بینم شما را مگر آنکه شما نیز اختلاف خواهید کرد و از مقدار اختلاف آنها به یک دسته بیشتر، بدانید تمام این دسته‌ها گمراهند مگر من و پیروان من.»

۳- از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب «روضه» روایت می‌کند که

(۱) ثعلبی ظاهراً از عامه است.

(۲) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲ تا ص ۵.

(۳) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷۴۰.

امیرالمؤمنین فرمود: بعد از آنکه رسول خدا افتراق امت‌ها را ذکر فرمود، فرمود: فرقه ناجیه از قوم موسی، کسانی بودند که از وصی او پیروی کردند، و فرقه ناجیه از قوم عیسی کسانی بودند که از وصی او متابعت کردند. و بعد فرمود: سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثَةٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، اِثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّي - وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى مَنْكِبِي ثُمَّ قَالَ: - اِثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً حَلَّتْ عَقْدَ الْإِلَهِ فِيكَ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَهِيَ الَّتِي اتَّخَذْتُ مَحَبَّتَكَ وَهُمْ شِيعَتُكَ^۱

«و امت من بر هفتاد و سه فرقه افتراق خواهند نمود، هفتاد و دو فرقه در آتش و یک فرقه اهل بهشتند، و آنان کسانی هستند که از وصی من پیروی می‌کنند. حضرت امیر گوید: در این وقت رسول الله با دست خود به شانه من زدند و سپس فرمودند: هفتاد و دو فرقه از امت کسانی هستند که پیمان خدا را درباره تو می‌شکنند، و یک دسته در بهشتند و آنان کسانی هستند که محبت تو را اتخاذ می‌کنند و آنها شیعیان تو هستند.»

۴- از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که: إِنَّهُ قَالَ لِرَأْسِ الْيَهُودِ: عَلَى كَمْ افْتَرَقْتُمْ؟ قَالَ: عَلَى كَذَا وَكَذَا فِرْقَةً، فَقَالَ علیه السلام كَذَبْتَ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَوْ تَنَبَّأْتُ لِي الْوَسَادَةَ لَقَضَيْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بَنَوْرَاتِهِمْ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بَانْجِيلِهِمْ، وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بَقُرْآنِهِمْ، افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً، سَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ يُوْشَعَ بْنَ نُونٍ وَصِيَّ مُوسَى. وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً إِحْدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى. وَتَفْتَرِقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً اِثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ، وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَهِيَ الَّتِي اتَّبَعَتْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنَ الثَّلَاثِ وَالسَّبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا تَنْتَحِلُ مَوَدَّتِي وَحُبِّي، وَوَاحِدَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَهُمْ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ وَ اِثْنَتَا عَشْرَةَ فِي النَّارِ^۲.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به رئیس یهود فرمودند: بر چند دسته شما مختلف شدید؟ گفت: بر فلان مقدار، حضرت فرمودند: دروغ می‌گویی و سپس رو

(۱) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۵.

(۲) «غایة المرام» ص ۵۷۸ از «امالی» شیخ، و کتاب «سلیم بن قیس» ص ۲۱۴، و «بحار الانوار» ج

۸ ص ۳ از «احتجاج» طبرسی.

کردند به مردم و فرمودند: هر آینه اگر اریکه و کرسی حکم برای من مقرر گردد، در میان اهل تورات به تورات آنها حکم خواهم نمود، و در میان اهل انجیل به انجیل آنها، و در میان اهل قرآن به قرآن آنها. طایفه یهود به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند، هفتاد فرقه در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از یوشع بن نون وصی موسی پیروی کرده‌اند. و طایفه نصاری به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند، هفتاد و یک در آتش و یک فرقه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از شمعون وصی عیسی متابعت کردند. و این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم خواهد شد هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طایفه در بهشتند، و آنها کسانی هستند که از وصی محمد ﷺ پیروی کردند. و با دست خود به سینه خود زدند، و سپس فرمودند: سیزده فرقه از این هفتاد و سه فرقه همگی دوستی و مودت مرا ادعا کنند، یک دسته از آنها در بهشتند و آنها طایفه‌ای از شیعیان معتدل و مستقیم و دوازده دسته دیگر در آتش‌اند».

و اما از طریق روایات اهل تسنن که راجع به حدیث افتراق است، در «مسند» ابی داود و «سنن» ابن ماجه و «مسند» احمد حنبل^۱ روایاتی وارد است. و نیز امام الحرمین موفق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از علی بن ابیطالب روایت می‌کند که قال: تَفْتَرَقُ هَذِهِ الْأُمَّةُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، ثِنْتَانِ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي حَقِّهِمْ: «وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٍ يَعْدِلُونَ»^۲ وَ هُمْ أَنَا وَ شِيعَتِي.^۳

«امیرالمؤمنین فرمودند که: این امت بر هفتاد و سه طایفه قسمت می‌شوند، هفتاد و دو طایفه در آتش و یک طایفه در بهشتند و آنها کسانی هستند که خدای تعالی درباره آن فرموده است: «و از کسانی که آفریده‌ایم جماعتی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به سبب آن عدالت را بپا می‌دارند» و آنها من و شیعیان من هستند».

و نیز حافظ محمد بن موسی شیرازی در کتابی که نوشته و آنها را از مجموع دوازده تفسیر گردآوری کرده است (تفسیر ابی یوسف یعقوب بن سفیان و تفسیر ابن

(۱) «المعجم المفهرس» ج ۵ ص ۱۳۶.

(۲) سوره اعراف ۷- آیه ۱۸۱.

(۳) «غایة المرام» ص ۵۷۷، و در «مناقب» خوارزمی فصل ۱۹ ص ۲۳۷.

جُرُیج و تفسیر مُقاتل بن سلیمان و تفسیر وکیع بن جَرّاح و تفسیر یوسف بن موسی الْقَطّان و تفسیر قَتّاده و تفسیر ابی عُبَیْدَةَ الْقاسم بن سلام و تفسیر علی بن حرب الطّائی و تفسیر السُّدّی و تفسیر مجاهد و تفسیر مُقاتل بن حیان و تفسیر ابی صالح، وهریک از صاحبان این تفاسیر از بزرگان و معاریف اهل سنت اند، از انس بن مالک روایت می کند که او می گوید: ما در محضر رسول اکرم نشسته بودیم و از مردی یاد می کردیم که نماز می خواند و روزه می گیرد و تصدّق می کند و زکات می دهد. حضرت رسول اکرم به ما فرمود: من او را نمی شناسم. گفتیم: ای رسول خدا او بنده خداست، تسبیح می کند، تقدیس می کند و خدا را به وحدانیت یاد می کند. حضرت فرمود: من او را نمی شناسم. در این بین که ما در مذاکره و بیان حالات آن مرد بودیم ناگاه ظاهر شد، عرض کردیم: این است آن مرد مؤمن و عابد، حضرت رسول الله به او نظری کردند و به ابوبکر گفتند: این شمشیر مرا بگیر و به دنبال او برو و گردن او را بزن، چون او اول کسی است که از حزب شیطان فتنه می انگیزد. ابوبکر داخل مسجد شد دید آن مرد در حال رکوع است، با خود گفت: سوگند به خدا که این مرد را نخواهم کشت، چون رسول الله ما را از کشتن نمازگزاران منع نموده است. برگشت خدمت حضرت رسول اکرم، و عرض کرد: یا رسول الله من او را در حالت نماز دیدم، حضرت فرمود: بنشین تو اهلّیت کشتن او را نداری. برخیز ای عمر شمشیر را از ابوبکر بگیر و برو در مسجد گردن او را بزن. عمر می گوید: شمشیر را از ابوبکر گرفتم و داخل در مسجد شدم، دیدم آن مرد در حال سجده است با خود گفتم: قسم به خدا که من او را نخواهم کشت چون کسی که از من بهتر بود (کنایه از ابوبکر) او را نکشت و در امان حفظ کرد، پس به خدمت حضرت رسول الله برگشتم و گفتم: ای پیغمبر خدا آن مرد در حال سجود بود. حضرت فرمود: بنشین ای عمر تو اهلّیت نداری. برخیز ای علی تو کشنده او هستی اگر یافتی او را، او را بکش و در این صورت بین امت من اختلافی هرگز پدیدار نخواهد شد. امیرالمؤمنین گوید: من شمشیر را گرفتم و داخل در مسجد شدم، او را ندیدم، برگشتم خدمت رسول الله و عرض کردم: یا رسول الله من او را ندیدم فقال لی: یا ابا الحسن انّ اُمَّةَ مُوسَى افترقتْ اِحدی و سَبْعینَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِیَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ، وَ اِنَّ اُمَّةَ عِیْسَى افترقتْ اِثْنَتَیْنِ وَ سَبْعِیْنِ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ نَاجِیَةٌ وَ الْبَاقُونَ فِی النَّارِ، وَ اِنَّ اُمَّتِی سَفَّتْرِقُ عَلٰی ثَلَاثٍ وَ سَبْعِیْنِ فِرْقَةً،

فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالْبَاقُونَ فِي النَّارِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا النَّاجِيَةُ؟ فَقَالَ: الْمُتَمَسِّكُ بِمَا آتَتْ عَلَيْهِ وَأَصْحَابُكَ.

«حضرت رسول فرمودند: ای ابا الحسن امّت موسی به هفتاد و یک گروه جدا جدا شدند، یک گروه نجات یافتند و بقیّه در آتش رفتند. و امّت عیسی به هفتاد و دو گروه جدا جدا شدند، یک گروه نجات یافتند و بقیّه در آتش، و درآینده امّت من به هفتاد و سه گروه جدا جدا و تقسیم شوند، یک گروه نجات یابند و بقیّه در آتش روند. عرض کردم: ای رسول خدا آن گروه نجات یابنده کدامند؟ فرمود: آن کسانی که به رویّه و مرام تو و اصحاب تو تمسّک جویند». و در آن حال در شأن آن مرد فتنه جو این آیه نازل شد: ثَانِي عَطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ.^۱

ترجمه: «با نخوت و تکبر اعراض نموده تا مردم را از راه خدا گمراه کند، از برای او در دنیا ذلّت است و در قیامت از آتش سوزان به او خواهیم چشانید».

آن مرد اولین کسی بود که از اهل بدعت و ضلالت بر علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. ابن عبّاس گوید: سوگند به خدا آن مرد را نکشت مگر امیرالمؤمنین در جنگ صفین و منظور از خزی در دنیا کشته شدن به خواری و ذلّت، و عذاب سوزان در قیامت به واسطه قتال و نبرد با امیرالمؤمنین بود.^۲

بسیاری از بزرگان گفته اند که: آن مرد فتنه جو در جنگ نهروان کشته شد و از جمله خوارج بود و او را ذُو الثَّدِيَةِ يَأْذُ وَ الثَّدِيَةِ به تصغیر گویند. در کتاب «الاصابة» وارد است که هنگامی که در آن قضیه در مقابل پیغمبر ظاهر شد پیغمبر از او پرسید: تو را به خدا سوگند الآن که از مقابل ما عبور کردی در دل خود با خود نگفتی که من از همه این جماعتی که اینجا نشسته اند افضل هستم؟ گفت: چرا. آنگاه گوید: قول قوی، آن است که ذُو الثَّدِيَةِ همان ذُو الْخُوَيْصِرِ، حرقوص بن زهیر باشد که در نهروان به دست امیرالمؤمنین عليه السلام کشته شد. و حضرت پس از خاتمه جنگ از

(۱) سوره حج ۲۲- آیه ۹.

(۲) این روایت مفصل را مرحوم مجلسی در «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲۳۹ از «کشف اليقين» علامه

حلی نقل می کند.

اصحاب خود سئوال کردند که بروید و جنازه او را پیدا کنید، چون بنابه اخبار رسول - خدا مسلماً کشته شده است. هر چه اصحاب گردش کردند نیافتند. حضرت فرمود: مسلماً کشته شده است، خوب تجسس کنید، اصحاب پس از تجسس کافی جنازه او را در گودالی که مملو از نی بود در میان نیزار یافتند، و صدق کلام رسول خدا ظاهر شد، که ای علی تو قاتل او خواهی بود.

از جمله اخبار غیبیه حضرت در نهروان آن است که فرمود: قبل از جنگ از این جماعت ده نفر نمی ماند و از اصحاب ما ده نفر کشته نمی شوند. از نهروانی‌ها فقط نه نفر فرار کردند و جان به سلامت بردند در حالیکه مجموع آنها چهار هزار نفر بود، و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام فقط نه نفر کشته شدند. یکی از خوارج عبد الرحمن بن ملجم مرادی است که با دو نفر در مکه هم پیمان شد و اراده قتل آن حضرت را نمود. از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» با اسناد متصل خود نقل است از ابو عبد الرحمن سلمی قال: قال الحسن بن علی علیه السلام: «خرجت و ابي يصلي في المسجد، فقال لي: يا بني ائني بت الليلة أو قظ اهلي لانها ليلة الجمعة صبيحة يوم بدر لسبع عشرة ليلة حلت من شهر رمضان فملكنتي عيناى فشبى لي رسول الله، فقلت: يا رسول الله ماذا لقيت من أمتك من الأود واللد؟! فقال: دُع عليهم، فقلت: اللهم ابدل لي بهم من هو خير لي، و ابدل لهم بي من هو شر لهم مئى. فقال الحسن بن علي علیه السلام و جاء ابن أبي التباح فأذنه بالصلاة، فخرج و خرجت خلفه، فأعثره رجلاً، فاما أحدهما فوَقعت ضربته في الطاق، و اما الآخر أثبتها في الرأس.»^۱

«حضرت امام حسن می فرماید: من از منزل خارج شدم و پدرم در مسجد نماز می خواند، پدرم به من گفت: ای نور دیده من! امشب را تا به صبح بیدار بودم و اهل بیت خود را بیدار نگاه داشتم. چون شب جمعه بود، که آن جمعه روز بدر بود که

(۱) «غایة المرام» ص ۵۷۳ الحدیث الثامن. و ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۶ ص ۱۲۱ ضمن شرح خطبه ۶۸ آورده است. و عبارت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۶۸ «نهج البلاغه» این است: ملکتنی عینی وانا جالس فسنح لی رسول الله صلی الله علیه و آله فقلت: یا رسول الله! ماذا لقيت من أمتك من الأود واللد؟! فقال: ادع عليهم، فقلت: ابدلني الله بهم خيراً منهم و ابدلهم بي شرأ لهم مئى. و ابن ابی الحدید ضمن این خطبه در شرح خود در ج ۶ از ص ۱۱۳ تا ص ۱۲۶ مفصلاً از علت شهادت و وقایع و اخبار و وصیت و مدفن و سایر جهات آن حضرت شرح داده است.

هفده روز از ماه رمضان گذشته بود. پس به واسطه شدت بی خوابی، چُرت و پینکی مرا گرفت. رسول خدا بر من ظاهر شد، عرض کردم: ای رسول خدا چه بسیار از امت تو به من سختی و تعب و دشمنی وارد شده است! رسول خدا فرمود: آنها را نفرین کن، عرض کردم: بار پروردگارا به عوض آنها برای من ملاقات خوبان را نصیب من بنما، و به عوض من بر آنان بدتر از مرا نصیب آنان کن. حضرت امام حسن فرمود: ابن ابی التَّباح آمد و اذان نماز در داد. حضرت برای نماز خارج شد و من به دنبال او رفتم آن دو مرد یکی پس از دیگری حربه خود را حواله امیرالمؤمنین کردند یک حربه بر طاق فرود آمد، اما دیگری بر سر آقا نشست». در بعضی از روایات وارد است که این خواب را امیرالمؤمنین علیه السلام برای امام حسن در شب آخر عمر خود بیان کردند، و سپس بیان کردند که بعد از دعای من پیغمبر فرمود: یا علی دعایت مستجاب شد، سه شب دیگر میهمان مائی. ای حسن دو شب از آن خواب گذشته و امشب شب آخر من است.

درس سی و چهارم وسی و پنجم

تفسیر آیه

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمُ

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ

درس سی و چهارم و سی و پنجم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ وَّلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ السَّیِّئِ قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ وَّلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ .
قال اللّٰهُ الْحَكِیْمِ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ :

اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِیَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِیْنَ فِيْهَا اَبَدًا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا عَنْهُ ذٰلِكَ
لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ^۱ .

ترجمه : «به درستی که افرادی که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته انجام داده‌اند ایشان بهترین خلایق خواهند بود، پاداش آنان در نزد پروردگارشان باغ‌هایی پردرخت سربه هم آورده از بهشت‌های عدن خواهد بود که در زیر آن درختان، نهرهایی جاری است، در آن بهشت‌ها به طور جاودان و دوام زیست خواهند نمود، خدا از آنها راضی و آنان نیز از خدا راضی هستند. این است مقام و منزلت کسی که از عظمت پروردگار خود درخشیت افتد (و بالنتیجه به طاعت او پردازد)».

این آیه کریمه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت وارد شده است. روایاتی که در شأن نزول این آیه راجع به آن حضرت و شیعیان اوست زیاده از حد احصاء، و علمای بزرگ شیعه و سنی در کتب خود ضبط و در تفاسیر خود در ذیل این آیه مبارکه آورده‌اند. در کتاب «غایة المرام» از طریق عامه یازده حدیث و از طریق خاصه هفت حدیث به مضامین مختلفه راجع به شأن نزول این آیه درباره

(۱) سورة بینه ۹۸- آیه ۷ و ۸ .

علی بن ابیطالب و شیعیان آن حضرت با سلسله سندهای متصل خود روایت نموده است.^۱ از شیخ طوسی در کتاب «امالی»^۲ و از صاحب کتاب «اربعین»^۳ با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ النَّبِيُّ: قَدْ آتَاكُمْ أَخِي، ثُمَّ انْتَفَتَ إِلَى الْكُعْبَةِ فَضَرَبَهَا بِيَدِهِ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ أَوْلَكُمْ إِيْمَانًا مَعِي، وَأَوْفَاكُمْ بَعْدَهُ اللَّهُ، وَأَقْوَمُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَأَعْدَلُكُمْ فِي الرَّعِيَّةِ، وَأَقْسَمُكُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَأَعْظَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مَزِيَّةً. قَالَ: وَنَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» قَالَ: وَكَانَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلِيٌّ ﷺ قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ.^۴

«جابر بن عبدالله می گوید: ما در محضر حضرت رسول الله ﷺ بودیم که ناگاه علی بن ابیطالب ﷺ وارد شد، رسول خدا فرمود: برادر من به سوی شما آمد، و سپس روی خود را به طرف کعبه متوجه نموده و با دست خود به کعبه زدند و گفتند: سوگند به آن خدائی که جان من در ید قدرت اوست حقاً که این مرد و شیعیان او فقط رستگارانند و اهل نجات در روز قیامت. و سپس فرمود: این مرد اولین مؤمن به خداست با من، و وفا کننده ترین شماست به پیمان با خدا، و راسخ ترین شماست در امر خدا، و راستین ترین شماست در حکم بین رعیت، و مساوی قسمت کننده ترین شماست بین آنها، و عظیم ترین شماست در نزد خدا از نظر مقام و منزلت. جابر می گوید: و این آیه بر پیغمبر نازل شد: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ «حقاً که کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۶ تا ص ۳۲۸.

(۲) «غایة المرام» ص ۳۲۸ روایت ششم، و نیز در ص ۴۸۳ حدیث چهاردهم از طریق عامه ذکر

کرده است

(۳) «غایة المرام» ص ۳۲۹ روایت پنجم.

(۴) این حدیث را به عین همین عبارات گنجی شافعی در «کفایة الطالب» باب ۶۲ ص ۲۴۴ از طبع

ثانی نجف آورده است و سپس گوید: محدث شام (ابن عساکر) به طرق مختلفی این حدیث را در «تاریخ» خود آورده است. و دیگر عین این حدیث را طبری در «تفسیر» خود در جزء ۳۰ ص ۱۴۶ با اسناد خود از ابی - الجارود از محمد بن علی ﷺ آورده است.

انجام دادند ایشانند بهترین مخلوقات عالم». جابر گوید: پس از آن هر وقت علی بن ابیطالب وارد می‌شد، اصحاب رسول خدا می‌گفتند: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ «بهترین اهل عالم آمد».

و نیز از طریق محمد بن عباس از جعفر بن محمد حسینی، مرحوم سید بحرانی حدیث را به ابورافع می‌رساند، که امیرالمؤمنین علیه السلام به عین این حدیث با اهل شورائی که عمر بعد از خود تشکیل داده بود احتجاج نموده گفتند: «شما را به خدا سوگند آیا می‌دانید در آنروزی که من آدمم به سوی شما و شما با رسول خدا نشسته بودید فرمود: اینست برادر من، و بعداً روی خود را به کعبه نموده و گفت: سوگند به این خانه بنا شده که فقط این مرد و شیعیان او رستگارند در روز قیامت، و پس از آن روی خود را به شما نمود و فرمود: بدانید که این مرد اولین مؤمن است با من، و راستین‌ترین افراد شماس است به امر خدا، و وفا کننده‌ترین شماس است به عهد خدا، و حاکم‌ترین شماس است به حکم خدا، و عادل‌ترین شماس است در بین رعیت، و قسمت کننده‌ترین شماس است بالسویّه، و بزرگترین شماس است در نزد خدا از نظر منزلت و مقام. و پس از آن خداوند این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلِيكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» در آن حال رسول خدا صدای خود را به تکبیر بلند کرد و شما همگی نیز الله اکبر گفتید. ای اهل شورا آیا شما می‌دانید که مطلب چنین بوده است؟ همگی گفتند: قسم به خدا آری می‌دانیم»^۱.

و این حدیث را بعینه امام خوارزمی (موفق بن احمد) در «مناقب» خود فصل نهم ص ۶۲ و حموی در «فرائد السمطين» آورده‌اند. و سید بحرانی از طریق عامه از اعمش از عطیه از خُدَری و همچنین از صاحب کتاب «اربعین» در بیست و هشتمین حدیث از چهل حدیث آن کتاب، و نیز از خطیب خوارزمی با سلسله سند متصل خود از جابر بن عبدالله روایت کرده است.^۲

و سیوطی در تفسیر این آیه شریفه چهار حدیث از رسول خدا راجع به علی بن ابیطالب و شیعیان او روایت می‌کند و قبل از آن گوید: وَ أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنْ

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۸ حدیث چهارم.

(۲) «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث پنجم و دهم و ششم.

عَائِشَةَ قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَكْرَمُ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ؟ قَالَ: يَا عَائِشَةُ أَمَا تَقْرئينَ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؟!^۱ «ابن مردویه از عائشه به سند متصل روایت کرده که عائشه می گوید: به حضرت رسول الله عرض کردم: گرامی ترین مخلوقات نزد خدا کیست؟ حضرت فرمود: ای عائشه آیا این آیه را نخوانده ای: آن کسانی که ایمان آورده اند و اعمال حسنه و شایسته بجای آورده اند آنها بهترین خلق عالمند؟!»

أَمَّا حَدِيثُ أَوَّلٍ - وَأَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَالَّذِي تَفْسَى بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَنَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ». فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا أَقْبَلَ عَلَيَّ قَالُوا: جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ^۲. این حدیث را که ابن عساکر که از معاریف و اعیان علماء عامه است آورده در متن و عبارت عین همان حدیثی است که ما الآن نقل کردیم از «امالی» شیخ و کتاب «اربعین» و «مناقب» خوارزمی و «فرائد السَّمطین»، و امیرالمؤمنین عليه السلام در مجمع شورا بدان استناد کردند.

أَمَّا حَدِيثُ دَوْمٍ - وَأَخْرَجَ ابْنُ عَدِيٍّ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ مَرْفُوعاً: عَلَيَّ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. «ابن عدی و ابن عساکر از ابی سعید خدری مرفوعاً روایت کرده اند که حضرت رسول الله فرمودند: علی بهترین خلق عالم است.»

أَمَّا حَدِيثُ سَوْمٍ - وَأَخْرَجَ ابْنُ عَدِيٍّ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِعَلِيٍّ: هُوَ أَتَى وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيِينَ^۳ «ابن عدی از ابن عباس روایت می کند که چون این آیه نازل شد حضرت رسول ﷺ به علی فرمودند: خیر البریه تو و شیعیان تو خواهند بود در روز بازپسین، همگی از خدای خود خشنود و خدا از همه شما خشنود خواهد بود.»

(۱) و (۲) تفسیر «درالمتثور» ج ۶ ص ۳۷۹. و حدیث اول شماره (۲) را در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸

آورده است.

(۳) تفسیر «الدرالمتثور» ج ۶ ص ۳۷۹.

امّا حدیث چهارم - وَاخْرَجَ ابْنُ مَرْذَوَيْهٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ -
 اللّهِ ﷺ : اَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللّهِ : «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلِئِكَ هُمْ خَيْرُ
 الْبَرِيَّةِ»؟ أَنْتَ وَشِيعَتِكَ، وَمَوْعِدِي وَمَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ إِذَا جِئْتُ الْأُمَّمَ لِلْحِسَابِ تُدْعَوْنَ غُرًّا
 مُحَجَّلِينَ^۱ . «از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من
 فرمود: آیا این آیه را نشنیده‌ای؟ خیر البریه در این آیه تو هستی و شیعیان هستند، و
 محلّ و عده من و وعده شما کنارحوض کوثر خواهد بود در وقتی که من برای حساب
 می‌آیم در برابر امت‌ها و شما در آن هنگام به نام سفید رویان و پاکیزگان خوانده
 می‌شوید!»!

خوارزمی در «مناقب» فصل هفدهم این حدیث را از امیرالمؤمنین چنین نقل
 می‌کند که فرمود: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَا مُسْتَدَّهُ إِلَيَّ ظَهْرِي فَقَالَ: أَيُّ عَلِيٍّ اَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ
 اللّهِ^۲ - اَلِيَّ الْآخِرِ رَوَيْتَ، وَلَكِنْ فِي ذَيْلِهِ لَفْظُ جَاءَتِ الْأُمَّمُ لِلْحِسَابِ رَأَى كَمَا أَنَّهُ
 مَرَحُومٌ كَاشَفَ الْغَطَاءَ فِي «أَصْلِ الشَّيْعَةِ وَأَصُولِهَا» كَمَا أَنَّ رَوَيْتَ رَأَى سَيَاطِئَ نَقْلِ
 فِي لَفْظِ «جَاءَتِ الْأُمَّمُ لِلْحِسَابِ» رَأَى ذَكَرَ كَرْدَةَ اسْت.^۳

و همچنین علامه خبیر نجم الدین عسگری در استدرکات کتاب «علی
 والوصیة» ص ۳۸۲ از «تاریخ» ابن عساکر منخطوط نقل کند و گوید: و فیهِ اَیْضاً
 (یعنی در ورقه نودوششم از کتاب) وارد است که رسول خدا فرمود: إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ
 الْفَائِزُونَ .

و نیز در ص ۲۲۹ حدیث هشتماد و نهم ضمن روایت مفصلی که از خوارزمی
 در «مناقب» نقل می‌کند رسول خدا می‌فرماید: قَوْمِي يَا فَاطِمَةُ إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ
 الْفَائِزُونَ غَدًا. «ای فاطمه برخیز به درستی که فقط علی و شیعیان او در فردای قیامت
 رستگارانند» .

* با احتمال قوی غلط نسخه است و صحیح آن إِذَا جِئْتُ بِالْأُمَّمِ لِلْحِسَابِ است و بنابراین ترجمه آن
 چنین خواهد بود: وقتی که امت‌ها برای حساب آورده شوند، و بلکه جَاءَتِ الْأُمَّمُ بیشتر محتمل است.

(۱) تفسیر «الدرالمتثور» ج ۶ ص ۳۷۹. و در «الغدیر» ج ۲ ص ۵۸ ذکر کرده و به لفظ جَاءَتِ الْأُمَّمُ آورده
 است .

(۲) «مناقب» خوارزمی ص ۱۸۷ .

(۳) «أصل الشيعة و اصولها» ص ۱۱۰. و نیز عین این حدیث را طبری در تفسیر خود جزء ۳۰ ص

۱۷۸ از طریق حافظ ابن مردویه از یزید بن شراحیل انصاری آورده .

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقه هشتاد و ششم «تاریخ» ابن عساکر مخطوط روایتی نقل می‌کند که ابوالقاسم سمرقندی نقل می‌کند از محمد بن علی قال: سَأَلْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. محمد بن علی می‌گوید: «از زوجه رسول خدا ام سلمه درباره علی بن ابیطالب سؤال کردم. در جواب گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: حَقًّا که فقط علی و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند.»

و نیز در ص ۳۸۷ از ورقه هشتاد و پنجم «تاریخ» ابن عساکر از ابوالعلاء صاعد بن ابی الفضل بن ابی عثمان المالیقی روایت می‌کند که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حَرَجَ قَوْمٌ مِنْ قُبُورِهِمْ لِبَاسُهُمُ التُّورُ عَلَى نَجَائِبٍ مِنْ نُورٍ، أَرَمَتْهَا يَوَاقِيتُ حُمْرٍ تَرْفُهُمُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى الْمَحْشَرِ، فَقَالَ عَلِيُّ: تَبَارَكَ اللَّهُ مَا أَكْرَمَ هَؤُلَاءِ عَلَى اللَّهِ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ هُمْ أَهْلُ وِلَايَتِكَ وَشِيعَتِكَ وَمُحِبُّوكَ يُحِبُّونَكَ بِحُبِّي وَيُحِبُّونِي بِحُبِّ اللَّهِ، هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». صاعد بن ابی الفضل مالیقی گوید که: «رسول خدا ﷺ به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: ای علی در روز قیامت جماعتی از قبرهای خود به محشر می‌آیند، لباس‌های آنها از نور است، بر اسبهایی از نور سوارند، لگامهای آن اسبان از یاقوت سرخ است، و ملائکه رحمت اطراف آنها را احاطه می‌کنند تا وارد محشر می‌شوند. امیرالمؤمنین عرض می‌کند: تبارک الله چقدر آنها در نزد خدا گرامی هستند! رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی آن جماعت شیعیان تو و اهل ولایت تو هستند، و دوستان تو هستند که تو را به دوستی من دوست دارند و مرا به دوستی خدا دوست دارند، فقط در روز قیامت ایشان رستگارانند.»

و همچنین حموینی در «فرائد السمطين» و سید بحرانی از موفق بن احمد خوارزمی با اسناد متصل خود از طریق عامه از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که إِنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَكَ وَ لَأَهْلِكَ وَ لِشِيعَتِكَ وَ مُجِبِّي شِيعَتِكَ وَ مُجِبِّي مُجِبِّي شِيعَتِكَ، فَأَبَشِرْ فَإِنَّكَ الْأَنْزَعُ الْبَطِينُ، مَنزُوعٌ مِنَ الشَّرْكِ، بَطِينٌ مِنَ الْعِلْمِ^۱.

(۱) «غایة المرام» ص ۴۸۳ و ص ۴۸۴ حدیث پانزدهم. و در «غایة المرام» ص ۱۹ در حدیث بیست و یکم و بیست و دوم دو روایت از رسول خدا از طریق عامه راجع به درجات و مقامات شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت روایت کرده است.

«حضرت رسول اکرم فرمودند: ای علی خداوند تو را آمرزید و اهل بیت تو را آمرزید و شیعیان تو و دوستان شیعیان تو و دوستان شیعیان تو همه را آمرزید، بشارت باد تو را که آنزاع و بطن هستی، یعنی از شرک خالی و از علم سرشار». و شیخ سلیمان قندوزی از دیلمی از رسول خدا روایت کرده است که فرمود: شِيعَةٌ عَلِيٌّ هُمُ الْفَائِزُونَ^۱. و نیز از دیلمی روایت کند که رسول خدا فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ تَرُدُونَ عَلَيَّ الْخَوْضَ وَرَدًّا^۲. ای علی تو و شیعیانت در کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد».

و همچنین خوارزمی در «مناقب» فصل نوزدهم ص ۲۲۸ با اسناد خود از انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادُونَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ بِسَبْعَةِ أَسْمَاءٍ: يَا صَدِيقُ، يَا دَالٌ، يَا عَابِدٌ، يَا هَادِي، يَا مَهْدِي، يَا فَتَى، يَا عَلِيُّ، مَرَّ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ إِلَى الْجَنَّةِ بِغَيْرِ حِسَابٍ. «رسول خدا فرمود: در روز قیامت علی بن ابیطالب را به هفت اسم صدا کنند و گویند: ای صادق راستین، ای راهنمای به سوی خدا، ای عبادت کننده پروردگار، ای راهبر و هدایت کننده به سوی حق، ای تربیت یافته به دست حق، ای جوانمرد پاکدل، ای بلند مرتبه، تو و شیعیانت همگی به سوی بهشت بدون حساب رهسپار گردید».

و نیز در همین فصل خوارزمی از ناصر للحق با سند خود از رسول الله روایت کرده است که قال: يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي سَبْعُونَ أَلْفًا بِغَيْرِ حِسَابٍ، فَقَالَ عَلِيُّ: مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ وَأَنْتَ إِمَامُهُمْ^۳. «رسول خدا گوید: روز قیامت از امت من هفتاد هزار نفر بدون حساب داخل در بهشت می‌شوند. امیرالمؤمنین عرض کردند: آنها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: ای علی شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی».

و روایت کند حافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی با سند متصل خود از شعبی از امیرالمؤمنین عليه السلام که قال: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ

(۱) «ینایع المودّة» ط اسلامبول ص ۱۸۰.

(۲) «ینایع المودّة» ص ۱۸۱.

(۳) این حدیث را در «غایة المرام» ص ۳۲ از انس روایت می‌کند.

فِي الْجَنَّةِ^۱ رسول خدا فرمود: ای علی تو و شیعیان تو در بهشت خواهید بود.

و علامه امینی روایاتی را در باب شیعیان حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل نموده است: از «مروج الذهب» ج ۲ ص ۵۱ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُعِيَ النَّاسُ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ أُمَّهَاتِهِمْ إِلَّا هَذَا (یعنی علیاً) وَشِيعَتَهُ فَأَتَهُمْ يُدْعُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ لِصِحَّةِ وِلَادَتِهِمْ. «رسول خدا فرمودند: چون قیامت بر پا گردد تمام مردم با اسمهای خودشان و اسمهای مادرانشان خوانده می شوند، مگر این (مقصود امیرالمؤمنین است) و شیعیان او، آنها به اسم خودشان و اسمهای پدرانشان خوانده می شوند به جهت پاکی و صحت ولادت آنها».

و از «نهایه» ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۶ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ سَتَقْدَمُ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَّيْنِ. حَقًّا ای علی که تو و شیعیانت بر خدا وارد خواهید شد در حالیکه همه شما از خدا خشنود و خدا نیز از همه شما خرسند خواهد بود».

و از «الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و ص ۱۳۹ و ص ۱۴۰ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ لِغَلِيِّ: يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَكَ وَ لَذُرِّيَّتِكَ وَ لَوْلَدِكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ شِيعَتِكَ وَ لِمُحِبِّي شِيعَتِكَ. «ای علی خداوند تو را و ذریه تو را و فرزندان تو را و اهل بیت تو را و شیعیان تو را و دوستان شیعیان تو را آمرزید».

و از «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و «کفایة الطالب» ص ۱۳۵ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ أَوَّلُ دَاخِلِ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي، وَإِنَّ شِيعَتَكَ عَلَيَّ مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ مَسْرُورُونَ مُبَيَّضَةٌ وَجُوهُهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ غَدًا فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي. «رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: تو اولین کسی هستی که از امت من داخل بهشت خواهی شد، و شیعیان تو همگی بر منبرهایی از نور بالا خواهند رفت، همگی خرسند و خشنود با صورت‌های سفید و چهره‌های درخشان اطراف من اند، من شفیع آنها خواهم شد، و همه آنها در فردای قیامت همسایگان من خواهند بود».

و از حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۶۰ و از ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ۴ ص ۳۱۸ و از محبّ الدین طبری در کتاب خود «الریاض النضره» ج ۲ ص ۲۵۳ و از ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة» ص ۱۱ و از صفوری در «نزهة المجالس»

(۱) «تاریخ بغداد» ج ۱۲ ص ۲۸۹.

ج ۲ ص ۲۲۲ قوله ﷺ: أَنَا الشَّجَرَةُ، وَفَاطِمَةُ فَرْعُهَا، وَعَلِيٌّ لِفَاحُهَا، وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ثَمَرَتُهَا، وَشِيعَتُنَا رَقْعُهَا، وَأَصْلُ الشَّجَرَةِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَسَائِرُ ذَلِكَ فِي سَائِرِ الْجَنَّةِ.

«رسول خدا فرمود: من درخت (توحید) هستم، و فاطمه شاخه اوست، و علی پیوند او، و حسن و حسین میوه او، و شیعیان ما برگهای او، و اصل و ریشه این درخت در بهشت عدن و سایر اجزاء درخت در سایر بهشت‌هاست.»

و از طبرانی از ابورافع و ابن عساکر در «تاریخ» خود ج ۴ ص ۳۸ از امیرالمؤمنین علیه السلام و از «الصواعق المحرقة» ص ۹۶ و «تذکره» سبط ابن جوزی ص ۳۱ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۳۱ و «کنوز الحقائق» مناوی در حاشیه «جامع صغیر» ج ۲ ص ۱۶ قوله ﷺ: يَا عَلِيُّ أَنْ أَوْلَّ أَرْبَعَةَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ أَنَا وَأَنْتَ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَذَرَارِينَا خَلْفَ ظُهُورِنَا، وَأَزْوَاجُنَا خَلْفَ ذُرَارِينَا وَشِيعَتُنَا عَنْ أَيْمَانِنَا وَعَنْ شِمَائِلِنَا. «رسول خدا فرمود: ای علی اولین نفر از چهار نفری که داخل در بهشت می‌شوند من هستم و دیگر تو هستی و حسن و حسین‌اند، و اولاد ما عقب سر ما، و زندهای ما در پشت سر اولاد ما، و شیعیان ما در طرف راست و چپ ما.»

و از هیثمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۷۲ قوله ﷺ: فِي خُطْبَةٍ لَهُ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَبْغَضَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا. فَقَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ صَامَ وَإِنْ صَلَّى! قَالَ: وَإِنْ صَامَ وَإِنْ صَلَّى وَزَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ، إِحْتَجَزَ بِذَلِكَ مِنْ سَفْكِ دَمِهِ وَأَنْ يُؤَدَّى الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدِهِ وَهُمْ صَاغِرُونَ. «رسول خدا در خطبه‌ای فرمودند: ای گروه مردم کسیکه ما اهل بیت را مبعوض دارد خداوند در روز قیامت او را یهودی محشور می‌کند. جابر بن عبدالله می‌گوید: ای رسول خدا و اگر چه نمازگزار و روزه‌گیر باشد؟ حضرت فرمود: و اگر چه نمازگزار و روزه‌گیر باشد و به گمان خود مسلمان باشد، چنین مردی در واقع مسلمان نیست و اسلام خود را وسیله صیانت خون خود و وسیله فرار از جزیه دادن از روی ذلت قرار داده است.» از خطیب

(۱) مراد از زنها زندهای صالحه‌اند مانند حضرت خدیجه و مَسَلَمَه و زینت دختر جَحْش و حضرت فاطمه همسر امیرالمؤمنین، نه مانند عائشه که بر علیه امام زمان خود قیام کرد و صحنه خونین جمل را به راه انداخت، و نه مانند خَفْصَه که پیوسته معین و یار عائشه بود، و نه مانند جَعْدَه که حضرت امام حسن را مسموم کرد.

بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۲ ص ۱۴۶ قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: شَفَاعَتِي لِأُمَّتِي مَنْ أَحَبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَهُمْ شِيعَتِي^۱.

خوارزمی در «مناقب» فصل سیزدهم با سند متصل خود فرمایش رسول خدا را در خیبر راجع به امیرالمؤمنین ذکر می‌کند تا می‌رسد به این جمله که آن حضرت فرمود: **وَإِنَّكَ أَوْلُ دَاخِلٍ دَاخِلُ الْجَنَّةِ مِنْ أُمَّتِي وَشِيعَتِكَ عَلَى مَنْابِرٍ مِنْ نُورٍ رَوَاهُ مَرْوِيُّينَ^۲ مُبَيَّنَةً وَجُوهَهُمْ حَوْلِي، أَشْفَعُ لَهُمْ فَيَكُونُونَ غَدًا فِي الْجَنَّةِ جِيرَانِي.**^۳ رسول خدا به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «ای علی از امت من فردای قیامت اولین کسی که داخل بهشت شود تو هستی، و شیعیان تو جملگی بر منبرهایی از نور بالا روند و با چهره‌های تابناک و سیمای درخشان، اطراف من گرد آیند. من درباره آنها شفاعت کنم، و آنها فردا همسایگان من خواهند بود.»

و نیز سید بحرانی راجع به فضیلت دوستان علی و شیعیان و موالیان او و موالیان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از طریق عامه نود و پنج حدیث و از طریق خاصه چهل و هشت حدیث ذکر کرده است.^۴ و در تفسیر آیه مبارکه: **لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ.**^۵ از طریق خوارزمی موقت بن احمد از جابر بن عبدالله روایتی نقل کرده است. **قَالَ: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ فَأَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَشِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.**^۶ و از طریق خاصه چهار حدیث ذکر می‌کند که مراد از فائزون در این آیه شریفه علی و اصحاب علی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند.^۷

البته معلوم است که این آیه از باب جری و تطبیق، بر آن حضرت و شیعیان او منطبق است نه آن که شأن نزول آن چنین باشد. و منافات ندارد که جابر بن

(۱) «الغدیر» ج ۳ ص ۷۸ و ص ۷۹.

(۲) رواء جمع ریّان است یعنی سیراب، و برگهای سبز درخت را که بسیار سبز و با طراوت‌اند ریّان گویند، و شخص سرحال و فربه را ریّان گویند، و شخص بشاش و خوش چهره را ریّان گویند. مرویین از ماده رَوَى يَرْوِي است یعنی سیراب شد، مرویین اسم مفعول و جمع است یعنی سیراب شدگان.

(۳) «مناقب» خوارزمی ص ۷۵. (۴) «غایة المرام» ص ۵۷۸ تا ص ۵۸۸.

(۵) سوره حشر ۵۸ - آیه ۲۰.

(۶) و (۷) «غایة المرام» ص ۳۲۸.

عبدالله یک مرتبه این حدیث را از رسول خدا ضمن شأن نزول آیه وارد در سوره بینه، و مرتبه دیگر ضمن بیان تطبیق این آیه وارد در سوره حشر از آن حضرت نقل نموده باشد.

و ابن اثیر در ماده «قمح» گفته است: وَفِي حَدِيثٍ عَلِيٌّ قَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: «سَتَقْدُمُ عَلَى اللَّهِ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَيْنَ، وَيَقْدُمُ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ غَضَابًا مُّقْمَحِينَ. ثُمَّ جَمَعَ يَدَهُ إِلَى عُنُقِهِ يُرِيهِمْ كَيْفَ الْاِقْمَاحِ». الْاِقْمَاحُ رَفْعُ الرَّأْسِ وَغَضُّ الْبَصَرِ، يُقَالُ: اَقْمَحَهُ الْعُلُّ إِذَا تَرَكَرَأْسَهُ مَرْفُوعًا مِنْ ضَيْقِهِ.^۱ می گوید: «رسول خدا به امیرالمؤمنین گفتند: به زودی تو و شیعیان تو بر خدا وارد خواهید شد در حالی که همه از خدا خرسند و خدا از همه شما خرسند خواهد بود، و دشمنان تو بر خدا وارد خواهند شد جملگی مورد غضب خدا واقع و از شدت نگرانی با چشم های بسته سر به هوا و مُقْمَح خواهند بود. آنگاه رسول خدا برای آنکه معنی مُقْمَح را که سر به هوا از شدت اضطراب بودن است بفهماند، دستهای خود را به گردن برده و سر خود را به بالا برده نشان دادند که اقماح چگونه است. (ابن اثیر گوید:) اقماح سر را بلند نگاهداشتن در حال فروبستگی چشم است. اگر بگویند که او را عُلُّ اقماح نمود یعنی غل بر گردن او به طوری فشار آورد که سر او را به هوا نگاهداشته و از پائین آوردن مانع شد.

و دیگر آن که زمخشری در کتاب «ربیع الابرار» گفته است: يُرْوَى عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَخَذْتُ بِحُجْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَخَذْتَ أَنْتَ بِحُجْرَتِي وَ أَخَذْتُ وَ لَدَيْكَ بِحُجْرَتِكَ وَ أَخَذْتُ شِيعَةَ وَ لَدَيْكَ بِحُجْرَتِهِمْ فَتَرَى أَيْنَ يُؤْمَرُ بِنَا.^۲ از رسول خدا ﷺ روایت است که فرمود: ای علی زمانی که قیامت بر پا شود من دست به کمر بند رحمت خدا می زنم و تو دست به کمر بند و دامان من، و فرزندان تو دست به دامان تو، و شیعیان فرزندان تو دست به دامان فرزندان تو. پس خواهی دید چگونه خدا ما را امر به بهشت خواهد نمود.»

در پیروی شیعیان
 باری تمام این احادیث و روایاتی که ذکر شد همه و همه
 در منقبت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا
 علی از رسول خدا

(۱) «نهایه» ابن اثیر ج ۴ ص ۱۰۶.

(۲) «اصل الشیعة و اصولها» ص ۱۱۱.

در پیروی شیعیان
علی از رسول خدا

روایت شده است که بزرگان از ائمه سنت و جماعت آنها را در کتابهای خود که در تفسیر و حدیث و سیره و تاریخ و تراجم و غیرها نوشته‌اند ثبت و ضبط نموده‌اند و علمای شیعه نیز بسیاری از آنها را در کتابهای خود آورده‌اند. لیکن چون منظور ما اثبات تشیع اصحاب بزرگ رسول - خدا و مناقب شیعیان علی بن ابیطالب به اعتراف سنی مذهبان بود، لذا غالباً از کتب خود آنها نقل کردیم. از این روایات استفاده می‌شود که در زمان خود حضرت رسول، امیرالمؤمنین علیه السلام شیعیانی داشتند که در روش و سلوک به آن حضرت تأسی می‌جستند، در عبادت و صدق و استقامت و جهاد و ایثار و فداکاری در راه اسلام و عشق و جذبۀ به سوی مقام لقاء خدا و زهد و نسک و اطاعت و تسلیم مطلق در برابر آیات قرآن و اوامر و نواهی رسول خدا و عدم اعتراض و تردید در کارها و سخنان رسول - خدا و سایر افعال حسنه و شیم پسندیده. و آنها در دنبال روئے امیرالمؤمنین علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن حضرت پیروی می‌کردند، به خلاف بعضی از افراد دیگر که آنها تسلیم محض نبودند و گاه و بیگاه بر آن حضرت خورده می‌گرفتند، و احیاناً اوامری تند و خشن نیز می‌نمودند، و در نبوت آن حضرت در مواقع خطر شک و تردید می‌کردند، و آیات قرآن را طبق سلیقه خود تفسیر و تأویل نموده و کلام رسول - خدا را مانند سخنان عادی قابل صحت و فساد می‌دانستند، و چه بسا در بسیاری از امور نظریه شخصی خود را پرارج‌تر و عالی‌تر از رأی رسول خدا تصور می‌کردند، و چه بسا بر رأی خود ثابت و برای اجرای آن در مقابل رأی رسول خدا پافشاری و سماجت می‌نمودند، و پیغمبر را اذیت و آزار می‌نمودند، و در کارهای شخصی آن حضرت بدون اذن آن حضرت مداخله می‌کردند، و صریحاً در بسیاری از مواقع حساس بر خلاف امر آن حضرت رفتار می‌کردند، و از شرایط ادب خارج می‌شدند، در محضر آن حضرت با هم دعوا نموده، و گاهی اوقات با خود حضرت مجادله و مخاصمه می‌نمودند، و می‌خواستند با منطق خود او را محکوم کنند.

در حضور آن حضرت صدا بلند کرده فریاد می‌زدند و در عین حال با بسیاری از افراد عامی و طبقه متوسط ربط و ارتباط داشته و آنها را به تبعیت از خود وا می‌داشتند، و هر وقت از رسول خدا سخنی راجع به فضیلت اهل بیت و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شنیدند خشمگین شده گره در ابرو می‌کردند، و مناقب

رسول خدا را درباره آنها و درباره شیعیان آنها حمل بر حمیت قومی و رابطه خویشاوندی می نمودند، و ناشی از احساسات مادی و عواطف ظاهری و حیواناً سودجویی می دانستند، بالأخص آنکه می دیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ لحظه از رسول خدا جدا نمی شود، و در مشکلات و شدائد، در ابتلائات و سختی های مادی و جنگها یگانه یار و حامی فداکار رسول خداست، و رسول خدا او را برادر و وزیر و وصی و خلیفه و ولی و سرپرست و صاحب اختیار همه مسلمانان معرفی فرموده، و آیات قرآنی مرتباً درباره او نازل می شود و پیامبر برای مردم بیان می فرماید که آنکه در روایت از رسول اکرم آمده است که فرمود: **«مِنْ آيَةِ نَزَلَتْ فِي الْقُرْآنِ فِيهَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَأَمِيرُهَا.»**^۱ «هیچ آیه ای در قرآن نازل نشده است که در آن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** باشد مگر آنکه علی بن ابیطالب رأس آیه و امیر آن آیه است.»

و حضرت رسول الله در تمام مدت نبوت خود از مقامات معنوی و درجات روحی و نتایج اخروی آن حضرت بیان می فرمودند. این بود که حقد و حسادت در سینه افرادی که نمی توانستند ببینند بالا می کشید، و بالتیجه داعی خودپرستی و شخصیت طلبی آنها را وا می داشت که از امیرالمؤمنین دوری کنند و به او با نظر کوچکی بنگرند.

ولی بسیاری از اصحاب رسول خدا که مطیع و منقاد فرمایشات آن حضرت بودند و در کلام آن حضرت ایراد و نظری نداشتند، و روح استقلال و بلند منشی و استکبار نیز در آنان کم بود یا نبود، طبعاً آن فداکاری های

نامگذاری شیعه بر
پیروان علی توسط
خود رسول الله
بوده است

امیرالمؤمنین و عبادت های او را که می دیدند که نقطه معلوم و مشهود انسانیت است، از طرفی و آن تمجید و تعریفی که رسول خدا از او می نمودند از طرف دیگر، آنها را به امیرالمؤمنین و محبت آن حضرت نزدیک می نمود و در معاشرت و رفت و آمد و سایر مشکلات تشریک مساعی می نمودند، کم کم موجب آن می شد که صفات امیرالمؤمنین علیه السلام در آنها ظاهر شود، آنها نیز متوغل در عبادت و جهاد و ایثار و انفاق و صدق و محبت و شور و شوق لقاء خدا و مروّت و سایر صفات پسندیده می شدند، و

(۱) «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۶۴، و «ذخائر العقبی» ص ۸۹ از احمد حنبل در «مناقب» آورده

چون وصایت و خلافت آن حضرت را از جانب رسول خدا پذیرفتند لذا در همان زمان به شیعیان یعنی پیروان علی معروف شدند، و اول کسی که این لقب را به آنها داد وجود مبارک خود حضرت رسول اکرم ﷺ بود که در احادیثی که روایت نمودیم مشهود و معلوم شد، و در پاورقی صفحه ۵ از کتاب «شیعه و اسلام» علامه طباطبائی از صفحه ۱۸۸ جلد اول کتاب «حاضر العالم الاسلامی» نقل کرده است که اولین اسمی که در زمان رسول خدا پیدا شد شیعه بود که سلمان و ابوذر و مقداد و عمار به این اسم مشهور شدند. و البته شیعیان امیرالمؤمنین همان مسلمانان واقعی هستند زیرا که تشییح یعنی اطاعت محض از خدا، و همان معنی اسلام است و اسلام حقیقی همان تشییح است و همان طوری که در آیه انذار و حدیث عشیره مفصلاً در درسهای گذشته بحث نمودیم، در اولین روزی که رسول خدا نبوت خود را به بنی عبدالمطلب که چهل نفر بوده و به دعوت رسول الله گرد آمده بودند تبلیغ نمود، فرمود: **اَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَيَّ اَنْ يَكُونَ اَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ** «کدام یک از شما مرا در امر نبوت کمک می کند تا آنکه برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟» هیچکس پاسخ نداد، و علی بن ابیطالب برخاست و عرض کرد: **اَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ**، من یار و معین تو خواهم بود ای رسول خدا، حضرت با او بیعت نمود و دست خود را به یکدیگر دادند و سپس فرمود: **اِنَّ هَذَا اَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا** ۱. «به درستی که این (علی) برادر من و وصی من و جانشین من در میان شما خواهد بود، پس گوش به فرمان او دارید و از او اطاعت کنید».

بنابر آنچه گفته شد تشییح یک فرقه خاص جدا از اسلام نیست، بلکه شیعیان یک جماعتی هستند که تمام اعمال و عقائد و اخلاق و روحیات خود را بر اساس تعلیمات اسلام قرار داده و از دستورات پیغمبر هیچ تجاوز نمی کنند. امر او را امر خدا می دانند، و چون طبق آیه **اطيعوا الله واطيعوا الرسول** ۲ و آیه **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ** ۳، مطیع قرآن هستند مطیع رسول خدا هم هستند، و رسول خدا نبوت خود را با

(۱) «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۶۲ و ص ۶۳.

(۲) سوره محمد (ص) ۴۷ - آیه ۳۳.

(۳) سوره حشر ۵۹ - آیه ۷.

وصایت و خلافت علی بن ابیطالب در یک روز توأمأً اعلام فرمود. این است حقیقت مطلب، بنابراین چقدر سخیف و بی‌خردانه است کلام کسی که بگوید: اصل تشیع از زمان سلاطین صفویّه بوده، یا از زمان آل بویه، یا از هنگام انتقال خلافت از بنی امیه به بنی عباس، یا از زمان خوارج که اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل آنها قرار گرفتند، یا از زمان کشته شدن عثمان که طرفداران او را شیعه عثمان و طرفداران خلافت آن حضرت را شیعه علی نامیدند. این گفتارها همه از درجه اعتبار ساقط و در نزد بزرگان و علماء صاحب خُبره بلکه در نزد کسی که فی الجمله اطلاع به تاریخ و سیره و احادیث داشته باشد موهون و بی‌ارج است.

از عبدالله عنان محامی در تاریخ «الجمعیات السریّه و الحركات الهدامة» ص ۲۶ نقل شده است که گوید: از برای علی بن ابیطالب جماعت و حزبی بوده‌اند و قائل به خلافت او پس از رسول اکرم بدون فاصله بوده، و این جماعت او و فرزندان او را سزاوارترین مردم برای خلافت می‌دانستند. تا آنکه گوید: بسیار اشتباه است که گفته شود بدو پیدایش شیعه هنگام جدا شدن خوارج از صف اصحاب علی بوده است، و آن جماعتی که باقی ماندند آنها را شیعه نامیدند به جهت باقی ماندن آنها در طرف یاران و حمایت کنندگان علی. گوید: این حرف خطا و غلط است، چون همانطور که گفته شد اول پیدایش شیعه بعد از رحلت پیغمبر بلافاصله بوده که خلافت را حق علی می‌دانستند.

و ابن خلدون در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۱۷۱ گوید: در قصه شورای بعد از عُمَر، بسیاری از صحابه رسول خدا اظهار تشیع علی بن ابیطالب را می‌نمودند و چنین معتقد بودند که فقط و فقط او استحقاق خلافت را دارد نه غیر او، و چون در شورا خلافت به غیر او سپرده شد آن صحابه تأسف خوردند و آه و آوخ کردند، مثل زبیر و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و غیر آنها، لکن چون در دین راسخ و استوار بودند و نمی‌خواستند الفت اسلامی از بین برود، لذا از آه و آوخ گفتن و اسف خوردن تجاوز نکردند.^۱

(۱) کتاب «شیعه و اسلام» سبط الشیخ پاورقی ص ۵۴.

مرحوم کاشف الغطاء گوید: در زمان حضرت رسول
اعیان اصحاب آن حضرت و ابرار و اخیار آنها شیعه
بودند مانند: سلمان محمدی - یا فارسی - و
ابی ذرغفاری و مقداد و عمار و حُزَیمَةُ ذی الشَّهادَیْنِ

اسامی گروهی از
شیعیان امیرالمؤمنین
از صحابه و تابعین

وابن التَّیَّهَانِ وَ حُدَیْقَةَ الْیَمَانِ وَ زَبِیر وَ فَضْلُ بْنُ عَبَّاسٍ وَ بَرَادِرُ أَوْ عَالِمُ أُمَّتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبَّاسٍ وَ هَاشِمُ بْنُ عُتْبَةَ الْمُرْقَالِ وَ ابُوایُوبِ انصاری وَ أَبَانُ وَ خَالِدُ دُوْ پسر سعید العاص که
از بنی امیه بودند و سید القراء اَبیُّ بن کَعْبٍ وَ اَنَسُ بْنُ حَارِثٍ که کلام رسول خدا را
شنید که فرمود: اِنَّ اِبْنِیَ الْحُسَیْنِ یُقْتَلُ فِی اَرْضِ یَقَالُ لَهَا کَرْبَلَا فَمَنْ شَهِدَ ذَٰلِكَ
مِنْکُمْ فَلِیَنْصُرَهُ. «فرزندم حسین را در زمینی که نامش کربلاست می‌کشند پس هر
کدام از شما که در آن زمان بود او را یاری کند». انس در کربلا حاضر شد و با امام
حسین علیه السلام شهید شد. و در کتاب «اصابه» و «استیعاب» که از موثق‌ترین
مؤلفات علمای تسنن است در ترجمه اصحاب رسول خدا بسیاری از آنها را از شیعیان
علی بن ابی طالب می‌دانند.

اگر من بخواهم بشمارم تعداد اصحاب را و اثبات تشیع آنها را بنمایم از کتب
سنی‌ها احتیاج به تألیف کتاب ضخیمی دارد و زحمت این مشکل را از دوش ما
بعضی از علمای شیعه برداشته‌اند. سیدعلیخان صاحب کتاب «سلافة العصر» در این
موضوع کتابی دارد بنام «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة»، و دیگر از کتابهای
جليله در این موضوع «طراز اللغه» است که بهترین کتابی است که در لغت نوشته شده.
با آنکه در طبقات از مشاهیر صحابه شیعی بنی‌هاشم را مانند حمزه و جعفر و عقیل
اسم نبرده و غیر بنی‌هاشم را ذکر کرده است، و لکن غیر از آنچه ما شمردیم بعضی
دیگر را می‌شمارد مانند عثمان بن حنیف و سهل بن حنیف و ابوسعید خدری و قیس بن
سعد بن عبادة رئیس انصار و بُرَیدَه وَ بَرَاءُ بْنُ مَالِكٍ وَ حَبَّابُ بْنُ اَرْتٍ وَ رِفَاعَةُ بْنُ
مَالِكٍ انصاری و ابی الطُّفَیلِ عامر بن واثله و هِند بن اَبی هاله و جُعْدَةُ بْنُ هُبَیْرَةَ الْمَخْزومی
و مادرش اُمّ هانی دختر ابوطالب و بلال بن رباح مؤذن رسول الله اینها بسیار یا اکثر
افرادى هستند که آنها را در کتاب «طبقات» از شیعیان امیرالمؤمنین می‌شمرد،
ولکن چنین به خاطر دارم که آنچه را من از کتب تراجم اصحاب مانند «أسد الغابة»

و «اصابة» و «استيعاب» از صحابه شيعه جمع آوری کرده ام بالغ بر هشتصد نفر از بزرگان و اعظام اصحاب پیغمبر همگی از شیعیان علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند و اگر کسی بیشتر تتبع کند امید است که به بیشتر از این مقدار ظفر یابد^۱.

و پس از آنکه شیعیانی را از تابعین می شمرد مانند اَخْنَف بن قیس و سُؤد بن عَفَلَة و عَطِيَّة عَوْقِي و حَكَم بن عَتِيْبَة و سالم بن اَبی جَعْد و عَلِي بن جَعْد و حسن بن صالح و سعید بن جُبَيْر و سعید بن مُسَيَّب و اَصْبَغ بن ثُبَاتَة و سلیمان بن مهران اَعْمَش و یحیی بن یَعْمُر عدوانی صاحب الحجّاج و یکایک از تابعین را که مؤسّسین علوم اسلامی هستند در نحو و صرف و لغت و عَرُوض و عَرَبِيَّة و تفسیر و حدیث و فقه و تاریخ و کلام و مناظرات و فلسفه و حکمت و سیر و آثار و شعر می شمرد، و یکایک از خلفای شیعی و وزراء آنها و صاحبان مناصب و دیوان را می شمرد، که حقاً حاوی بسیاری از مطالب نفیس و قیمتی است، می فرماید که: اگر بخواهیم یکایک از این بزرگان را بیان کنیم مجلّدات ضخیمه و کتابهای متعدّد از عهده بر نمی آید، و والد ما - اعلی الله مقامه - در صدد نوشتن کتابی در احوالات طبقات شیعه از علماء و حکّام و سلاطین و وزراء و منجمین و اطباء و غیر آنها تا سی طبقه برآمد و هر طبقه را با حروف معجم مرتّب ساخت نام آن را «الْحُصُونُ الْمُنِيَعَةُ فِى طَبَقَاتِ الشَّيْخَةِ» قرار داد، و ده جلد قطور و ضخیم شد که هنوز به پاکنویس نرسیده و طبع نشده است و مع ذلک فقط افراد قلیلی را ذکر کرده است^۲.

باری باید دید چرا شیعه این قدر عظمت دارد و رسول - وحی و امین سرّ خدا تا این حدّ آنها را ستوده است؟ در میان خلائق چه علّت دارد که آنها بدون حساب داخل در بهشت روند، چرا فقط و فقط آنها فائز و رستگارانند؟

علّت عظمت
و کرامت
شیعه

به چه مناسبت پیامبر اکرم که خاتم النبیین و سیّد المرسلین است دست خود را به کعبه زده و سوگند به خدا یاد می کند و به اصحاب خود گوشزد می کند که شیعیان علی تنها رستگارانند؟ این همه درجات اخروی از شفاعت و کوثر و تسنیم و بهشت و

(۱) «اصل الشيعة و اصولها» ص ۸۲ و ص ۸۷.

(۲) «اصل الشيعة و اصولها» ص ۹۸.

رضای خدا و خلود و طراوت و شادابی چرا تنها برای آنهاست؟
 در روایات بسیاری صفات شیعه و اخلاق آنها و اعمال آنها از مروّت و انصاف و صدق و ایثار و صبر و استقامت و صفا و خلوص و عبادت و جهاد و صیام و صدقه و اعتقاد راستین به خدا و دستورات خدا بیان شده است. و اینها صفاتی است که در مولای آنها حضرت امیرالمؤمنین است. آنها حساب خود را در دنیا پس داده‌اند، و در برابر مشکلات و ناملازمات صبر و تحمل نموده، عفت زبان و عفت قلم و عفت بطن و فرج داشته، از معاصی اجتناب کرده، بلکه با عبودیت در مقابل حضرت معبود زنگار دل خود را جلا زده و بالأخره زدوده و انوار الهی در دلشان تابش کرده است. شیعیان افرادی هستند که در مکتب مولا امیرالمؤمنین علیه السلام درس عمل خوانده‌اند و تمام کریهه‌ها و عقبات عالم برزخ و قبر و سؤال منکر و نکیر و حشر و عرض و حساب و سؤال و صراط و میزان را طیّ نموده، و در همین دنیا کلام مولایشان که فرمود: «أَخْرَجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ»^۱ «دل‌های خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدن‌هایتان از دنیا خارج گردد» در دلشان نشسته است.

و البتّه همانطور که بهشت جا و منزل پاکان است، باید منزلگه و مقام آنان بوده باشد. آنها در راه و روش امیرالمؤمنین که تسلیم محض در مقابل اوامر و دستورات خداست تسلیم بوده، چون و چرا نمی‌کردند، و اوامر پیغمبر را گرچه در مراحل سخت و نقاط حسّاس و باریک پیروی می‌نمودند، و تمام آیات قرآنیّه و بیانات رسول اکرم را درباره امیرالمؤمنین و اهل بیت و در سایر مسائل قبول داشتند، و به دنبال این خلوص فکری و علمی، در عالم خارج همان عقیده خود را اعمال و از خودسری و استکبار مصون بودند، این است مقام شیعه که نمونه کامل مقام انسانیت و میوه رسیده عالم وجود و نوگل نورسته در باغ وجدان و حمیت و انصاف است.

در مقابل آنان افرادی هستند که اولاً دستورات رسول الله را لازم الاجراء نمی‌دانستند و پیغمبر را در مواقع حسّاس تنها می‌گذارند نه در عبادت و بندگی خضوع و خشوعی، نه در ایثار و فداکاری قدمی، و نه در جهاد و صبر و تحمل در شدائد

(۱) «نهج البلاغه» باب خطب ص ۴۱۸.

خود را مهیا، و نه صدق در گفتار، و نه خلوص در عبادت، و نه عشق و شور لقای خدا در سر. و ثانیاً در مقام عمل، سنگین و سخت، با دل‌های قسیّ و نفوس سرکش و متمرّد از پذیرائی حقّ هر روز و هر ساعت رسول خدا را به علّت تلوّن و تردید در مشکلاتی واقع می‌ساختند، آنها اهل جهنّم، و البتّه خلود مقام و محلّ آنان است. آنها در این دنیا نفوس شریره خود را مخلّد در صفات و ملکات زشت نمودند، باید در آن عالم که عالم بروز و ظهور است مخلّد باشند. لذا تقسیم شیعه و غیر شیعه در زمان رسول خدا یک امر قهری بوده است، شیعه صفی بود که مطیع و فرمانبردار، و آنان متمرّد و جسور.

در اینجا یک صفی دیگر دیده می‌شود که نه از این و نه از آن است. نه مانند اصحاب امیرالمؤمنین پاکدل و پاک عمل، و نه مانند آنها تاریک و زشت کردار. گاهگاهی نیز انفاق دارند، نماز و روزه به جای می‌آورند، دستورات

در احوال

مستضعفین از سنی‌ها

وعاقبت کار آنان

دین را اطاعت می‌کنند، و با رسول خدا و اهل بیت نمی‌ستیزند، و با دشمنان آنها نمی‌پیوندند، بلکه به علّت قصور، حقیقت برای آنها مکشوف نگشته، روزگاری را در این حال می‌گذرانند. و این طبقه همیشه اکثر افراد اجتماعات را در امت‌ها تشکیل می‌دهند، بطوری که اگر فرضاً حقّ بر آنها روشن شود از قبول آن ابا و خودداری نمی‌کنند، لکن روی یک سلسله تربیت‌های غیر صحیح و محیط‌های دگرگون و دور از حقّ، غلط را صحیح و صحیح را غلط پنداشته و عمل کرده‌اند. اینها جزء طبقه مستضعفین‌اند که نه یکسره داخل در بهشت و نه یکسره داخل در دوزخ، بلکه به مقتضای عقیده و عملی که داشته‌اند مورد حساب قرار خواهند گرفت، مانند بیشتر از لشگریان حضرت که در صفین بودند و بعد جزء خوارج شدند، چون حضرت آنها را نصیحت فرمود و اقامه برهان و دلیل نمود، توبه کردند و از مخالفت دست بازداشتند، و مانند بیشتر از سنی مذهبیان که در عرفات و مشعر و منی و خانه خدا مجتمع می‌شوند، عداوتی با اهل بیت ندارند، ولایت و امامت و خلافت بلافصل آنها را نیز قبول ندارند، البتّه علماء و بعضی از بزرگان آنها که به کتب و تواریخ و تفاسیر و این همه روایات واقف‌اند و مع ذلک تسلیم حق نمی‌شوند حساب آنها خیلی مشکل است، ولی اکثریت آنها که عامی هستند و از کتب سیره اطلاع ندارند و معلومات و عقائدشان منحصرّاً مبتنی بر ارشاد علمای آنهاست در صورت عدم تفصیر امید است مورد عفو و

اغماض واقع شده و آیه مستضعفین دربارهٔ آنها جاری شود: **إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوُلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا.**^۱

«آن کسانی که هنگام مرگ و قبض روح توسط فرشتگان، ظالم و ستمگر می‌میرند فرشتگان از آنها سؤال کنند که شما در چه کار بودید؟ جواب دهند که ما در روی زمین مردمی ضعیف و ناتوان بودیم. ملائکه در پاسخ گویند: مگر زمین خدا وسیع و پهناور نبود که در آن سفر کنید (و از محیط جهل و کفر به سرزمین علم و ایمان بشتابید؟ لذا عذر آنان پذیرفته نگردد). پس جایگاه آنها جهنم و بد بازگشتگاهی است. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکان که حقیقتاً فرارگاهی نداشته و گریز و چاره بر ایشان میسر نبوده و به هیچوجه گریزگاهی از آن دارالکفر به سوی دارالایمان نمی‌یافتند، آنها امیدوار به عفو و بخشش خدا باشند و البته خداوند بخشنده و آمرزنده است.»

سلیم بن قیس هلالی کوفی روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند و در آن، حضرت اکثر جمعیت مخالفین را از مستضعفین می‌شمردند. می‌گوید: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود: «این امت بر هفتادوسه فرقه قسمت می‌شوند یک فرقه داخل در بهشت و از اهل نجات‌اند و هفتادودو فرقه در آتش». و بعد حضرت با بیان مفصل و مشروحی فقط فرقه ناجیه را منحصر به کسانی می‌داند که امام خود را به حق - المعرفه شناخته و بدون حساب و کتاب داخل بهشت می‌شوند. و اما اصحاب حساب و موازین و اعراف و جهنمیون که مورد شفاعت انبیاء و فرشتگان و مؤمنین واقع می‌شوند و بالأخره از جهنم نجات پیدا می‌کنند جزء آن هفتاد و دو دسته دیگرند تا آنکه می‌فرماید: **فَأَمَّا مَنْ وَحَدَّ اللَّهُ وَآمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَسْأَلْ ضَلَالَةً عَدُونًا وَ لَمْ يُنْصَبْ شَيْئًا وَ لَمْ يُحِلَّ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ أَخَذَ بِجَمِيعِ مَا لَيْسَ بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ فِيهِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَهُ بِهِ، وَ كَفَّ عَمَّا بَيْنَ الْمُخْتَلِفِينَ مِنَ الْأُمَّةِ خِلَافٌ فِي أَنَّ اللَّهَ**

(۱) سوره نساء ۴ - آیه ۹۷ تا ۹۹.

عَزَّوَجَلَّ أَمْرَ بِهِ وَ نَهَى عَنْهُ فَلَمْ يَنْصَبْ شَيْئاً وَ لَمْ يُحَلِّمْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ وَ لَا يَعْلَمُ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا أَشْكَلَ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ فَهَذَا نَاجٍ، وَ هَذِهِ الطَّبَقَةُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُشْرِكِينَ هُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ وَ أَجْلُهُمْ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْحِسَابِ ١ - الحديث.

«و اما کسانی که خدا را به وحدانیت قبول دارند و ایمان به رسول خدا ﷺ آورده‌اند و ولایت ما را نشناخته‌اند، و لکن متمسک به گمراهی دشمنان ما نیز نشدند و با ما دشمنی ننموده‌اند، و حلالی را حرام و حرامی را حلال نشمرده‌اند، و به چیزهایی که بین جمیع فرق مختلفه امت خلافتی نبوده است که خداوند به آنها امر کرده عمل نموده‌اند، و از همه چیزهایی که در بین فرق امت، خلاف بوده که آیا خدا امر کرده یا نهی نموده اجتناب ورزیده‌اند، و هیچ گونه عداوت و دشمنی با ما نکرده، و چیزی را از نزد خود حرام یا حلال ننموده، و در آن چیزهایی که جاهل بوده علمش را به خدا محول نموده، و از خود رأی و فتوائی نداده‌اند، این افراد اهل نجات‌اند، و این طبقه از مردم بین مسلمان و بین مشرکان اکثریت افراد را تشکیل می‌دهند و خداوند به حساب اینها طبق عمل و نیتشان رسیدگی می‌نماید و آنها اصحاب حساب و میزان و اعراف‌اند.»

و همچنین جواب حضرت را به اشعث بن قیس که به آن حضرت اعتراضاً گفت: وَ اللَّهُ إِنْ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُ لَقَدْ هَلَكَتِ الْأُمَّةُ غَيْرَكَ وَ غَيْرَ شِيعَتِكَ «سوگند به خدا اگر حقیقت امر این است که تو می‌گوئی پس تمام امت غیر از تو و غیر از شیعیان تو باید از اهل هلاک و دوزخ باشند!» بیان می‌کند که حضرت فرمودند: إِنْ الْحَقُّ وَاللَّهِ مَعِيَ يَا ابْنَ قَيْسٍ كَمَا أَقُولُ وَ مَا هَلَكَ مِنَ الْأُمَّةِ غَيْرُ النَّاصِبِينَ وَ الْمُكَابِرِينَ وَ الْأَجَادِينَ وَ الْمُعَانِدِينَ فَأَمَّا مَنْ تَمَسَّكَ بِالتَّوْحِيدِ وَ الْأَقْرَارِ بِمُحَمَّدٍ وَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْمِلَّةِ وَ لَمْ يُظَاهِرْ عَلَيْنَا الظَّالِمَةَ وَ لَمْ يَنْصَبْ لَنَا الْعَدَاوَةَ وَ شَكَفَ فِي الْخِلَافَةِ وَ لَمْ يَعْرِفْ أَهْلَهَا وَ وُلَّائِهَا وَ لَمْ يَعْرِفْ لَنَا وَ لَوَايَةَ وَ لَمْ يَنْصَبْ لَنَا عَدَاوَةَ فَإِنَّ ذَلِكَ مُسْلِمٌ مُسْتَضْعَفٌ يُرْجَى لَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ، وَ يُتَخَوَّفُ عَلَيْهِ ذُنُوبُهُ ٢ .

«سوگند به خدا ای فرزند قیس همین طور که گفتم حق با من است لکن

(۱) «کتاب سلیم» ص ۹۶ و ص ۹۷ .

(۲) «کتاب سلیم» ص ۱۳۱ .

از امت هلاکت نمی‌شوند مگر دشمنان و مکابران و معاندان و منکران، و اما آن کسانی که تمسک به توحید خدا نموده، و به محمد و اسلام اقرار آورده‌اند، و از ملت اسلام خارج نشدند، و دشمنان و ستمگران را بر علیه ما تحریک ننموده‌اند، و با ما بنای عداوت و دشمنی نگذارده‌اند، لکن در حقانیت خلافت ما شک نموده و اهل خلافت و ولایت را نشناخته‌اند، نه به ولایت ما اقرار نموده و نه به عداوت با ما برخاسته‌اند، این گروه مسلمانان مستضعفانند که باید رحمت خدا را درباره آنان امید داشت، و از گناهان آنان ترسید».

و همچنین ضمن نامه‌ای که حضرت به معاویه می‌نویسند راجع به علت عدم قیام خویش بعد از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید که: رسول الله به من سفارش کردند که: وَأَعْلَمُ أَنَّكَ إِن لَّمْ تَكْفُ يَدَكَ وَتَحْقِنْ دَمَكَ إِذَا لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا تَخَوِّتُ عَلَيْكَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ إِلَى عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ وَالْجُحُودِ بِأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، فَاسْتَظْهَرُ عَلَيْهِمُ بِالْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ وَدَعَّاهُمْ لِيَهْلِكَ النَّاصِبُونَ لَكَ وَالْبَاغُونَ عَلَيْكَ وَيَسْلَمَ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ، فَإِذَا وَجَدْتَ يَوْمًا أَعْوَانًا عَلَى إِقَامَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَالسُّنَّةِ فَقَاتِلْ عَلَيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَيَّ تَنْزِيلَهُ فَإِنَّمَا يَهْلِكُ مِنَ الْأُمَّةِ مَنْ نَصَبَ لَكَ وَ لِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِكَ وَعَادَى وَجَدَّ وَدَانَ بِخِلَافِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ^۱.

«بدان ای علی بعد از رحلت من اگر یاران و اعوانی نیافتی چنانچه قیام کنی و دست از قیام باز نداری و خون خودت را حفظ نکنی من می‌ترسم که تمام مردم به عبادت بت‌ها برگردند، و رسالت مرا از جانب خدا انکار کنند. حجت را بر آنها تمام کن و سپس آنان را واگذار به حال خود تا دشمنان تو در ورطه هلاکت افتند، و ستمگران بر تو هلاک شوند، و عامه مردم و خواص تو سالم بمانند. اما اگر روزی یاران و کمک‌کارانی پیدا نمودی، بر تأویل قرآن جنگ کن همچنان که من بر تنزیل قرآن جنگ کردم. (یعنی من برای اثبات مفهوم ظاهری قرآن می‌جنگم و تو برای تحقق مفاد و معنای واقعی آن). فقط و فقط از امت کسانی هلاک می‌شوند که در مقام دشمنی و خصومت با تو یا با یکی از اوصیای تو باشند و انکار آنان نموده و برخلاف دینی که شما بر آن هستید متدین گردند».

(۱) «کتاب سلیم» ص ۱۹۴.

سلیم بن قیس می گوید: من چون احادیث کتاب خود را جمع کردم، در زمان حضرت سجّاد زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام به مدینه مشرف شدم و این احادیث را سه روز متوالی قرائت کردم، آن حضرت همه را تصدیق فرمود. عرض کردم: فدایت شوم سینه من از مُفاد و مفهوم بعضی از این احادیث به تنگ آمده زیرا مضمون بعض آنها هلاکت و شقاوت جمیع امت محمد صلی الله علیه و آله است از جمیع مهاجرین و انصار و تابعین غیر از شما اهل بیت و شیعیان شما. حضرت در جواب فرمود: يَا أَحَا عَبْدِ الْقَيْسِ أَمَا بَلَغَكَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ مَثَلَ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمِهِ مَنْ رَكِبَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، وَ كَمَثَلِ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ - إِلَى أَنْ قَالَ علیه السلام: - أَوْ لَيْسَ هَذَا الْحَدِيثُ وَ حُدَّهُ يَنْتَظِمُ جَمِيعَ مَا أَفْطَعَكَ وَ عَظَّمَ فِي صَدْرِكَ مِنْ تِلْكَ الْأَحَادِيثِ^۱ - الْحَدِيثِ.

«ای برادر قیسی آیا به تونرسیده است که رسول الله فرمود: مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِ مَنْ در میان شما مَثَلِ کشتی نوح است در میان قوم خود، هر کس سوار شد نجات پیدا کرد و هر کس تخلّف و رزید غرق شد، و دیگر مانند دَرِحِطَّة در بنی اسرائیل است؟ (که هر کس وارد شد گنااهش آمرزیده شد). عرض کردم: بله، فرمود: آیا این حدیث به تنهایی مبین و مفسّر تمام آن احادیثی که تو را نگران کرده و در نزد تو بزرگ و عجیب آمده نیست؟» کنایه از آنکه هر کس از اهل محبّت اهل بیت باشد مانند کسی است که سوار کشتی نوح شده و بالأخره نجات می یابد، و اما معاندین و دشمنان اند که دستخوش غرق خواهند شد. و این فرمایش حضرت بعینه همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است درباره عامّه مردم که آنها را جزو مستضعفین محسوب داشته است.

سید هاشم بحرانی از طریق خاصّه روایت کرده است از ابوحمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود به فاطمه سلام الله علیها گفتند: پدرم و مادرم فدایت بادای نور دیده، دخترک من بفروست شوهرت بیاید نزد من. حضرت فاطمه به حسن فرمود: برو نزد پدرت بگو: جَدِّمَ تُو را می خواهد. امام حسن به سوی پدر رفت و به او گفت. حضرت

(۱) «کتاب سلیم» ص ۶۶، ۶۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و بر رسول خدا وارد شد، و فاطمه در نزد پدر نشسته و می گفت: «اَكْرَبَاهُ لِكْرَبِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» (ای غم و اندوه کجائید بیائید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده). حضرت رسول الله فرمود: بعد از امروز برای پدر تو هیچ غصه و اندوهی نیست. برای پیغمبر نباید گریبان چاک زد، و نباید صورت را خراشید، و نباید واویلا گفت، ولیکن بگو همان کلماتی را که پدرت در فوت فرزندش ابراهیم گفت: تَدَمَعُ الْعَيْنُ وَقَدْ يُوجَعُ الْقَلْبُ وَلَا تَقُولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ، وَإِنَّا بِكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لَمَحْزُونُونَ، وَكَوْ عَاشَ إِبْرَاهِيمُ لَكَانَ نَبِيًّا.

«اشک از چشم می ریزد، و دل به درد می آید، و کلامی که خدا را به غضب آورد نمی گوئیم، و من در فراق تو ای ابراهیم محزونم، و اگر ابراهیم می ماند هر آینه پیغمبر بود».

پس از آن فرمود: ای علی نزدیک من بیا، امیرالمؤمنین نزدیک آمد. فرمود: گوشت را نزدیک دهان من بیاور، امیرالمؤمنین آورد، حضرت فرمود: ای برادر من آیا نشنیده ای قول خدای عزوجل را در کتاب خود: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ «عرض کرد: بله ای رسول خدا». فرمود: تو و شیعیانت هستید. در محشر می آیند با صورتهای درخشان و علامتها و نشانه های ایمان، همه سیر و سیراب، با طراوت و شاداب. آیا نشنیده ای قول خداوند عزوجل را در کتاب خود: إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ؟ عرض کرد: بله ای رسول خدا. فرمود ایشان دشمنان تو و پیروان دشمنان تو هستند، در روز قیامت حاضر خواهند شد با صورتهای سیاه، همگی تشنه و سوزان، اهل شقاوت، معذب به عذاب کفار و منافقین، آنها برای تو و شیعیان تو است، و اینها برای دشمنان تو و پیروان آنها.^۱

(۱) «غایة المرام» ص ۳۲۷ حدیث سوم.

درس سی وششم وسی وهفتم

تفسیر آیه

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا

درس سی و ششم و سی و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ
الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنًا وَ لِيُكَفِّرَ بَعْضُهُمْ أَسْئَاتِهِمْ بَعْضًا .

«و کسانی که خدا و رسول را اطاعت کنند البته با افرادی که خداوند
به آنها عنایت نموده یعنی با پیمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران هستند و
ایشان چقدر رفقای نیکوئی برای آنان خواهند بود» .

از این آیه استفاده می شود که لازمه اطاعت خدا و رسول، یک نوع اتحاد
معنوی و روحی است که با خاصان درگاه و محرمان حریم انس و حرم امان او
حاصل می شود. چون روح اطاعت، تسلیم در مقابل مطاع است، و به هر درجه که اطاعت
قوی تر شود اندکاک مطیع در حقیقت مطاع بیشتر، و تا به حدی که اگر درجه
اطاعت به اندازه ای بالا رود که مطیع ابداً از خود رأی و اراده ای نداشته باشد، بلکه
حقاً اراده و رأی مطاع در وجود او حاکم و مستولی شود، در این صورت بدون شک به
علت فناء در ذات مطاع، معیت و اتحاد روحی با افرادی که در این مسیر با او همقدم
بوده و به این درجه فائز شده اند پیدا خواهد نمود. زیرا از تأخر و تقدّم زمانی عالم ماده
که از لوازم ماده است اگر صرف نظر شود، در سیر روحی و معنوی بین سابقین

(۱) سوره نساء : ۴ - آیه ۶۹ .

و لاحقین تقدّم و تأخّری نیست. همه با یکدیگر در عالم فوق زمان که عالم عبور از ملکات طبع و غرائز است و بالأخره عبور از شوائب ربوبیت و وصول به مقام رفیع عبودیت مطلقه، مشترک، و رفیق سفر و یار و همراه خواهند بود، و بنابراین در مقصد نیز که مقام لقای حضرت احدیت است با هم بوده و بین ارواح آنان یک نوع معیت روحی و خلوص و صمیمیت فطری و یک نوع اتحاد حقیقی پیدا خواهد گشت. ولذا آن صفات و خصوصیات و اخلاق و آداب که در بعضی مشهود است در بعض دگر نیز مشهود و معلوم می‌گردد.

حضرت ابراهیم علیه السلام عرض می‌کند: **فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**^۱.

«ای پروردگار... کسانی که از من پیروی کنند آنها از من خواهند بود و کسانی که مخالفت ورزند پس به درستی که امر آنها به دست توست و تو آمرزنده و مهربانی». این اتحاد و یگانگی در اثر اطاعت که طبق کلام ابراهیم تابعان را از جنس خود ابراهیم قرار می‌دهد، ناشی از تسلیم روحی و معنوی است گرچه از نقطه نظر مادی و خارجی با او پیوند خویشاوندی نداشته باشند، و به عکس اگر آن اتحاد و معیت روحی نباشد و اختلاف روحی بین دو بدن حکم فرما باشد پیوند رحمیت و خویشاوندی مُثْمَر ثمر نخواهد بود.

وَأَدَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ^۲.

چون طوفان در زمان نوح عالم را گرفت و آب بر سر کوه‌ها بالا آمد و پسر نوح حاضر نشد در کشتی بنشیند و تمرّد نمود، همینکه نزدیک بود غرق شود، «نوح به درگاه خدا فریاد کرد و گفت: ای خدای من این فرزند من از اهل بیت من است (که وعده دادی آنها را از عذاب نجات دهی) و البته وعده تو حق است و تو راستین‌ترین حکم‌کنندگانی (و البته طبق وعده خود فرزند مرا از غرق رهائی ده).

(۱) سوره ابراهیم ۱۴ - آیه ۳۶.

(۲) سوره هود ۱۱ - آیه ۴۵ و ۴۶.

خداوند خطاب فرمود: ای نوح این فرزند تو از اهل بیت تو نیست بلکه او عملی ناشایسته است، و تقاضای امری که تو را در آن علم و اطلاعی نیست منما، من تو را پند می‌دهم که بشنوی و از مردم جاهل و نادان نباشی».

در این آیات چون فرزند نوح توافق روحی با پدر نداشت با وجود قرابت و پیوند متصل و بدون فاصله او را از اهل او خارج شمرده و بیگانه تلقی فرموده است.

در بسیاری از روایات با مضامین مختلفه وارد شده است که شیعیان ائمه علیهم‌السلام از آنها هستند، و از زیادی گل طینت آنها سرشته شده‌اند. و در بسیاری از روایات وارد شده که آنها همنشین و هم صحبت بلکه هم درجه ما در بهشت‌اند.

از «جامع الأخبار»^۱ از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که می‌گوید: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي وَ خَلَقَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْاِئِمَّةَ علیهم‌السلام مِنْ نُورٍ، فَعَصَرَ ذَلِكَ النُّورَ عَصْرَةً فَخَرَجَ مِنْهُ شِيعَتُنَا فَسَبَّحْنَا وَ سَبَّحُوا، وَ قَدَّسْنَا وَ قَدَّسُوا، وَ هَلَّلْنَا فَهَلَّلُوا، وَ مَجَّدْنَا فَمَجَّدُوا، وَ وَحَدَّنَا فَوَحَدَّنَا^۲ - الحديث .

شنیدم از رسول خدا ﷺ که می‌فرمود: خداوند تعالی مرا و علی بن ابیطالب را و فاطمه را و حسن و حسین را و ائمه علیهم‌السلام را از نوری ایجاد فرمود، و سپس آن نور را فشرده و شیعیان ما از آن نور پدید آمدند. پس ما خدا را تسبیح کردیم و شیعیان ما نیز تسبیح کردند، و ما خدا را تقدیس کردیم و شیعیان ما تقدیس کردند، و ما لا اله الا الله گفتیم و خدا را به وحدانیت خواندیم شیعیان ما نیز تهلیل گفتند، و ما خدا را تمجید نموده، بزرگ داشتیم شیعیان ما نیز تمجید کردند، و ما خدا را به یگانگی و وحدت خواندیم شیعیان ما نیز خدا را به وحدت و یگانگی خواندند».

این روایت به خوبی می‌رساند که در ارواح شیعیان و ائمه و رسول خدا یک نوع تلائم و توافقی است به طوری که سرشت و طینت آنها از سرشت و خمیره رسول خدا و ائمه بوده است. بنابراین باید دید شیعیان که دارای این اندازه طهارت روح هستند چه کسانی هستند و مزایای خلقی و روحی آنها کدام است؟

(۱) کتاب «جامع الأخبار» منسوب به صدوق است و در این انتساب تردید بسیار است، و ظاهراً مستند به یکی از پنج نفر علمای دیگر است که همه آنها امامی و تقه هستند. در مقدمه کتاب «بحار الانوار» متعرض تردید شده است.

(۲) «بحار الانوار» طبع کمپانی ج ۷ ص ۳۵۵.

صفات و نشانه‌های
شیعه اهل البیت
علیهم السلام

از مرحوم صدوق در کتاب «توحید» از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت است که فرمود: **إِمَّا شِيعَتُنَا مَنْ شِيعَتْنَا، وَاتَّبَعَ آثَارَنَا، وَاقْتَدَى بِأَعْمَالِنَا^۱.**

«حقاً که فقط شیعیان ما کسانی هستند که از ما پیروی

کنند و گام خود را به جای گام ما گذارند، و از آثار و اخلاق ما متابعت کنند، و اقتدا به کردار ما بنمایند».

و از «قرب الاسناد» حمیری روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: **إِمْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَإِلَى أَسْرَارِنَا كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عِنْدَ عَدُونِنَا، وَإِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مَوَاسَاتُهُمْ لِأَخْوَانِهِمْ فِيهَا^۲.**

«شیعیان ما را در اول و قتهای نماز امتحان کنید که چگونه است مراقبت و محافظت آنها بر آن اوقات، و دیگر آنکه چگونه اسرار ما را در نزد دشمنان ما حفظ می‌کنند، و دیگر آنکه مواساتشان در اموال خود با برادران دینی آنها چگونه است».

و از کتاب «کافی» نقل است با اسناد خود از جابر بن یزید جعفری (ره) از حضرت امام باقر علیه السلام که: **قَالَ لِي: يَا جَابِرُ! يَكْتَفِي مَنْ يَتَّحِلُ التَّشْيِيعَ أَنْ يَقُولَ بَحْبِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ؟ فَوَاللَّهِ مَا شِيعَتُنَا إِلَّا مَنْ اتَّقَى اللَّهَ وَاطَاعَهُ وَ مَا كَانُوا يُعْرِفُونَ إِلَّا بِالتَّوَاضُّعِ وَالتَّحَشُّعِ وَالأَمَانَةِ وَكَثْرَةِ ذِكْرِ اللَّهِ وَ الصَّلَاةِ وَ الصَّوْمِ وَ الأَبْرِ بِالأَوْلَادِينِ وَ التَّعَهُدِ لِلْجِيرَانِ مِنَ الْفُقَرَاءِ وَ أَهْلِ الْمَسْكَنَةِ وَ الْغَارِمِينَ وَ الأَيْتَامِ وَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ^۳ وَ كَفِّ الأَلْسُنِ عَنِ النَّاسِ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ وَ كَانُوا أَمَنَاءَ عَشَائِرِهِمْ فِي الأَشْيَاءِ. قَالَ جَابِرٌ: فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا نَعْرِفُ الْيَوْمَ أَحَدًا بِهَذِهِ الصُّفَّةِ! فَقَالَ علیه السلام: يَا جَابِرُ! لَا تَذْهَبَنَّ بِكَ الْمَذَاهِبُ، حَسْبُ الرَّجُلِ أَنْ يَقُولَ أَحِبُّ عَلِيًّا وَ أَتَوَلَّاهُ ثُمَّ لَا يَكُونُ مَعَ ذَلِكَ فَعَالًا؟ فَلَوْ قَالَ إِنِّي أَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ - فَرَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ - ثُمَّ لَا يَتَّبِعُ سِيرَتَهُ وَ لَا يَعْمَلُ بِسُنَّتِهِ مَا نَفَعَهُ حُبُّهُ إِيَّاهُ شَيْئًا، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَعْمَلُوا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ، لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، أَحَبُّ الأَعْبَادِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَتْقَاهُمْ وَ أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ، يَا جَابِرُ فَوَاللَّهِ مَا يُتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِلَّا**

(۱) «بحار الانوار» ج ۳ ص ۳۹۴.

(۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الايمان ص ۱۴۱.

(۳) در کتاب «بحار الانوار» فلاة القرآن است و ظاهراً تصحیف شده است.

بِالطَّاعَةِ، وَمَا مَعَنَا بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَلَا عَلَى اللَّهِ لِأَحَدٍ مِنْ حُجَّةٍ، مَنْ كَانَ لِيَلِّهِ مُطِيعاً فَهُوَ لَنَا
وَلِيُّ، وَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَاصِياً فَهُوَ لَنَا عَدُوٌّ، لَا ثَنَالٌ وَلَا يَتْنَا إِلَّا بِالْعَمَلِ وَالْوَرَعِ.^۱

«جابر گوید: حضرت امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: ای جابر آیا برای تشیع همین بس است که کسی ادعا کند محبت ما اهل بیت را؟ سوگند به خدا که شیعیان ما نیستند مگر افرادی که تقوای خدا پیشه گیرند و او را اطاعت کنند. شیعیان ما شناخته نمی شوند مگر به تواضع و خشوع دل، و نگاهداری امانت، و به زیاد یاد خدا کردن، و به زیادروزه گرفتن، و نماز خواندن، و احسان به پدر و مادر نمودن، و مراعات فقرای از همسایگان را نمودن، و از حال آنها با خبر بودن، و از حال مسکینان و قرض داران و یتیمان با اطلاع بودن، و به آنها رسیدگی کردن، و در گفتار از راستی تجاوز نکردن، و تلاوت قرآن کردن^۲ و زبان را از گفتگوی با مردم مگر چیزهایی که راجع به خیر آنها است بازداشتن، و افراد امین و مورد اعتماد اقوام خود بودن در همه چیزها.

جابر گوید: عرض کردم ای فرزند رسول خدا ما در امروز کسی را به این صفت که بیان می فرمائی نمی شناسیم. حضرت فرمود: ای جابر آراء و مذاهب فکر تو را خراب نکند و تو را در شک در نیورد. آیا برای انسان همین قدر کافی است که بگوید: من علی را دوست دارم و ولایت امر او را قبول دارم و در عین حال عمل به دستورات او نکند؟ و اگر کسی بگوید: من رسول خدا را دوست دارم - با آنکه معلوم است که رسول خدا از علی بهتر است - در صورتی که عمل به سنت رسول خدا نکند این محبت و دوستی برای او فائده ای ندارد. بنابراین تقوای خدا را پیشه سازید، و به آنچه خدا فرموده عمل بنمائید. بین خدا و کسی قرابت و خویشاوندی نیست، محبوبترین بندگان در نزد خدا پرهیزکارترین آنهاست، و عامل ترین آنها به دستورات خدا. ای جابر سوگند به خدا بنده ای نمی تواند به خدا نزدیک گردد مگر به فرمانبرداری از اوامر او، و با ما چنین قدرت و اختیاری نیست که کسی را از آتش بری سازیم، و هیچ بنده ای بر خدا نمی تواند حجّتی اقامه کند. کسی که مطیع خدا

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۴۸.

(۲) بنابر نسخه «بحار»: و قلاّده عمل به قرآن را به گردن انداختن.

باشد او دوست ماست، و کسی که گناه کند او دشمن ماست، و کسی را قدرتی نیست که به ولایت ما برسد مگر به عمل صالح و اجتناب از افعال ناپسند».

و از «امالی» شیخ طوسی روایت است با سند متصل خود از سلیمان بن مهران قال: دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعِثْدَهُ نَفَرٌ مِنَ الشَّيْعَةِ وَهُوَ يَقُولُ: مَعَاشِرَ الشَّيْعَةِ كُونُوا لَنَا زِينًا وَلَا تَكُونُوا عَلَيْنَا شِينًا، قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَكَفُّوا عَنِ الْفُضُولِ وَقُبِحِ الْقَوْلِ^۱.

سلیمان بن مهران اعمش گوید: «من بر حضرت جعفر بن محمد امام صادق علیه السلام وارد شدم و در نزد آن حضرت جماعتی از شیعیان بودند و آن حضرت به آنها می فرمود: ای جماعت شیعه! شما همیشه با کردار پسندیده و افعال شایسته زینت ما باشید به طوری که هر کس شما را ببیند و اخلاق ستوده شما را مشاهده کند به ما نزدیک گردد، و تحسین و تمجید نماید. و هیچگاه موجب بدنامی ما نشوید که به کردار زشت خود، مردم، ما را هم که معلم شما هستیم بد بدانند، و از دین خدا منحرف شوند. زبانهای خود را از گفتار بیجا و بی فائده حفظ کنید، و از افشای سر خودداری نمایید، و از زیاده گوئی و کلام زشت و طعن و سب و شتم و کمز و همز جلوگیری کنید».

و از کتاب «مشکاة» با سند خود از مهزم روایت است که می گوید: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَذَكَرْتُ الشَّيْعَةَ فَقَالَ: يَا مِهْزَمُ إِنَّمَا الشَّيْعَةُ مَنْ لَا يَعْدُو سَمْعَهُ صَوْتَهُ وَلَا شَجَنَهُ بَدَنَهُ وَلَا يُحِبُّ لَنَا مَبْغِضًا وَلَا يُبْغِضُ لَنَا مَحِبًّا، وَلَا يُجَالِسُ لَنَا غَالِيًا وَلَا يَهْرُ هُرَيْرَ الْكَلْبِ وَلَا يَطْمَعُ طَمَعَ الْعُرَابِ وَلَا يَسْأَلُ النَّاسَ وَإِنْ مَاتَ جُوعًا، أُمْتَحَنِي عَنِ النَّاسِ، الْخَفِيُّ عَنْهُمْ، وَإِنْ ائْتَلَفْتُمْ بِهِمُ الدَّارَ لَمْ تَحْتَلِفُوا قَوْلَهُمْ، إِنْ غَابُوا لَمْ يُفْقَدُوا^۲، وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُؤْبَهُ بِهِمْ، وَإِنْ حَطَبُوا لَمْ يُزَوِّجُوا، يَخْرُجُونَ مِنَ الدُّنْيَا وَحَوَائِجُهُمْ فِي صُدُورِهِمْ، إِنْ لَقُوا مُؤْمِنًا أَكْرَمُوهُ، وَإِنْ لَقُوا كَافِرًا هَجَرُوهُ، وَإِنْ آتَاهُمْ ذُو حَاجَةٍ رَحِمُوهُ، وَفِي أَمْوَالِهِمْ يَتَوَاسَوْنَ. ثُمَّ قَالَ: يَا مِهْزَمُ قَالَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِعَلِيِّ عليه السلام رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ: يَا عَلِيُّ كَذَبَ مَنْ

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

(۲) در این طبع از «بحار» لم یفقدوا آمده است، ولی در طبع حرفی که ج ۶۸ ص ۱۷۹ است لم یفتقدوا آمده است و این لفظ ظاهراً اقرب است، زیرا معنایش این می شود که: در وقت غیبتشان، کسی از آنها سراغ نمی گیرد، گرچه لفظ لم یفقدوا نیز غلط نمی باشد.

زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَلَا يُحِبُّكَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَأَنْتَ الْبَابُ وَمِنْ أَيْنَ تُؤْتَى الْمَدِينَةَ إِلَّا مِنْ بَابِهَا^۱.

مهزم می گوید: «بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شدم و سخن از شیعه به میان آوردم حضرت فرمود: ای مهزم شیعه آن کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نکند، (کنایه از آنکه با مردم به تندی و خشونت سخن نگوید)، و غصّه و تعب او از بدنش نگذرد، (کنایه از آنکه بار و اندوه خود را بر دیگران تحمیل نکند)، و دشمن ما را دوست و دوست ما را دشمن نگیرد، و با افرادی که درباره ما غلو می کنند مجالست ننماید، و مانند سگ صدای خود را بلند نکند، و مانند کلاغ در جمع آوری مال طمع نورزد، و از مردم چیزی نطلبد گرچه از گرسنگی بمیرد، و از مردم غافل و دنیاپسند دوری کند، و گفتار همه آنان یکی باشد گرچه در مکان های مختلف زندگی کنند، (و مردمی بی سر و صدا و بی هوا و آشوب به طوری که) اگر غائب شوند کسی سراغ آنها را نگیرد، و اگر حضور داشته باشند کسی به آنها التفات نکند، و چون زن خواهند به آنها ندهند، از دنیا خارج شوند و حاجت های آنان در سینه هاشان باشد، اگر با مؤمنی برخورد کنند او را گرامی دارند، و اگر با کافری ملاقات کنند از او دوری گزینند، و اگر حاجتمندی بدانها روی آورد او را مورد رحمت خود قرار دهند، و در اموال خود بین برادران ایمانی خود مواسات کنند.

سپس حضرت فرمود: ای مهزم جدّ من رسول خدا به علی بن ابی طالب - علیه السلام فرمود: ای علی دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست دارد و تو را دوست نداشته باشد. من شهر علم هستم و تو در آن شهری، و از کجای می توانی داخل در شهر شد بدون ورود از در آن؟!».

و نظیر این روایت را با مختصر اختلافی در لفظ در کتاب «کافی»^۲ بیان می کند.

واز «کافی» با سند خود از مفضل روایت است که: قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِيَّاكَ وَالسَّفَلَةَ فَإِنَّمَا شِيعَةُ عَلِيٍّ مِنْ عَفِّ بَطْنِهِ وَفَرَجِهِ، وَاشْتِدَّ جِهَادُهُ وَعَمِلَ لِخَالَتِهِ، وَرَجَا ثَوَابَهُ،

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۰.

(۲) همان کتاب.

و خَافَ عِقَابَهُ، فَإِذَا رَأَيْتُ أَوْلِيكَ فَأَوْلِيكَ شِيعَةَ جَعْفَرٍ^۱.

مفضل می گوید که: حضرت صادق علیه السلام به من گفتند: «با مردم پست و رذل منشین، شیعه علی کسی است که شکم و فرج خود را حفظ کند و از عفت خارج نشود، و جهادش در راه خدا شدید باشد، و کارهای خود را برای خدا انجام دهد، و به ثواب او امیدوار، و از عذاب او ترسان باشد. اگر جماعتی را دیدی که این صفات در آنها بود بدان که آنها شیعه جعفر بن محمد هستند».

و از «امالی» شیخ طوسی از حضرت رضا از پدراناش از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که به خَیْمَه فرمودند: **أَبْلَغُ شِيعَتِنَا أَمَا لَا تُعْنَى عَنِ اللَّهِ شَيْئاً، وَأَبْلَغُ شِيعَتِنَا أَنَّهُ لَا يُنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالْعَمَلِ، وَأَبْلَغُ شِيعَتِنَا إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ خَالَفَهُ إِلَى غَيْرِهِ، وَأَبْلَغُ شِيعَتِنَا إِنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أُمِرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲.**

«به شیعیان ما ابلاغ کن که ما نمی توانیم شما را از طاعت خدا بی نیاز نموده در رحمت داخل کنیم، و به شیعیان ما برسان که درجات و مقاماتی که در نزد خداست بدست نمی آید مگر با عمل صالح، و به شیعیان ما برسان که حسرت مندترین مردم در روز بازپسین کسی است که وصف عدل و نیکی را کرده لکن خودش عمل ننموده و غیر آنرا بجا آورده است، و به شیعیان ما برسان که اگر به آنچه به آنها امر شده عمل کنند رستگاران در روز قیامت خواهند بود».

و از «کافی» با سند خود از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت است که فرمود: **وَدِدْتُ وَ اللَّهُ إِيَّيْ أَفْتَدَيْتُ حُصْلَتَيْنِ فِي الشَّيْعَةِ لَنَا بِيَعُضِ لَحْمِ سَاعِدِي: الْأَنْزَقَ وَ قِلَّةَ الْكَيْمَانِ^۳.**

حضرت سجّاد فرمودند: «سوگند به خدا راضی هستم که از شیعیان ما دو صفت زشت بیرون شود: یکی سَبْکی و زود به غضب آمدن، و دیگری کم سرّ نگاهداشتن، و در مقابل مقداری از گوشتهای بازوی خود را فدا بدهم».

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۲.

(۲) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۶۴.

(۳) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب العشرة ص ۱۳۷.

سابق معمول بود که اسیر چیزی را فدا می‌داد و در مقابل آن آزاد می‌شد، و اگر هیچ نداشت مقداری از گوشت خود یا استخوان، و اگر هیچ راضی نمی‌شد کشته می‌شد. حضرت می‌فرماید: این دو صفت به قدری بر من ناگوار است و بر ضرر من و شیعیان ماست که برای آنکه شیعیان را از این دو صفت مبری سازم حاضریم و دوست دارم در مقابل، مقداری از گوشت‌های دست خود را بدهم.

و از «کافی» با اسناد متصل خود روایت است از عمرو بن ابی مقدم قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: خَرَجْتُ أَنَا وَ أَبِي حَتَّى إِذَا كُنَّا بَيْنَ الْقَبْرِ وَ الْمِثْبَرِ إِذَا هُوَ بِأَنَاسٍ مِنَ الشَّيْعَةِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي وَ اللَّهِ لَا حِبُّ رِبَاحِكُمْ وَ أَرَوَاحِكُمْ فَأَعِينُونِي عَلَى ذَلِكَ بَوْرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ وَ لَا يَتَنَالَا ثُنَالٌ إِلَّا بِالْوَرَعِ وَ الْاجْتِهَادِ، مَنْ أَتَمَّ مِنْكُمْ بِعَبْدٍ فَلْيَعْمَلْ بِعَمَلِهِ، أَنْتُمْ شِيعَةُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ أَنْصَارُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ وَ السَّابِقُونَ الْآخِرُونَ وَ السَّابِقُونَ فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ فِي الْآخِرَةِ، قَدْ ضَمِنَّا لَكُمْ الْجَنَّةَ بِضَمَانِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ ضَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ اللَّهِ مَا عَلَى دَرَجَةِ الْجَنَّةِ أَكْثَرَ أَرَوَاحاً مِنْكُمْ، فَتَنَافَسُوا فِي فَضَائِلِ الدَّرَجَاتِ، أَنْتُمْ الطَّيِّبُونَ وَ نِسَاؤُكُمْ الطَّيِّبَاتُ، كُلُّ مُؤْمِنَةٍ حَوْرَاءُ عَيْنَاءُ، وَ كُلُّ مُؤْمِنٍ صَدِيقٌ وَ لَقَدْ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لِقَنْبَرٍ: يَا قَنْبَرُ أَبْشِرْ وَ بَشِّرْ وَ اسْتَبْشِرْ فَوَاللَّهِ لَقَدْ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى أُمَّتِهِ سَاحِطٌ إِلَّا الشَّيْعَةَ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عِزًّا وَ عِزُّ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دِعَامَةً وَ دِعَامَةُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ ذُرْوَةً وَ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ سَيِّدًا وَ سَيِّدُ الْمَجَالِسِ مَجَالِسُ الشَّيْعَةِ أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ شَرَفًا وَ شَرَفُ الْإِسْلَامِ الشَّيْعَةُ، أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ إِمَامًا وَ إِمَامُ الْأَرْضِ أَرْضُ تَسْكُنُهَا الشَّيْعَةُ^١

الحديث .

«عمرو بن ابی مقدم گوید که: شنیدم حضرت صادق عليه السلام می‌فرمود: من با پدرم برای رفتن به مسجد رسول خدا از منزل خارج شدیم و وقتی که در بین قبر و منبر بودیم جماعتی از شیعیان در آنجا مجتمع بودند. پدرم بر آنها سلام کرد و پس از آن فرمود: سوگند به خدا من بوی شما را و روح شما را دوست دارم، شما در این امر مرا با ورع و اجتهاد خود یاری کنید. بدانید که به ولایت ما کسی نمی‌رسد مگر با ورع و اجتهاد. اگر فردی از شما به بنده‌ای اقتدا کند باید طبق روش او رفتار کند.

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۳ .

شما شیعه خدا هستید، شما یاران خدا هستید، شما سابقون اولین هستید، شما سابقون آخرین هستید، شما سابقون در دنیا و سابقون در آخرت به سوی بهشت هستید. ما برای شما بهشت را به ضمان خدا و ضمان رسول خدا ضمانت کردیم. سوگند به خدا که هیچ ارواحی بیشتر از شما در درجات بهشتی نیست، پس در کسب فضائل و مکارم از دیگران سبقت بگیرید، و گوی مسابقه را بر بایید. شما پاکانید، و زنان شما پاکانند، هر زن مؤمنه‌ای حوری‌ه‌ای است زیبا و دارای چشمان درشت، و هر مرد مؤمنی صدیقی است در این امت.

امیرالمؤمنین علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر بشارت باد تو را و خوشحالی و سرور، سوگند به خدا که رسول خدا از دنیا رفت و بر امتش غضبناک بود مگر بر شیعیان، آگاه باش برای هر چیزی عزتی است و عزت اسلام شیعه است، و برای هر چیزی ستون و تکیه‌گاهی است و تکیه‌گاه اسلام شیعه است، و برای هر چیزی نقطه اوج و بلندی‌ای است و اوج اسلام شیعه است، و از برای هر چیزی آقا و رئیسی است و رئیس مجالس مجالس شیعه است، و برای هر چیزی شرفی است و شرف اسلام شیعه است، و برای هر چیزی پیشوائی است و پیشوای زمین‌ها زمینی است که در آن شیعه زیست می‌کند».

و از «خصال» صدوق با سند خود از ابومقدم از حضرت امام محمد باقر روایت شده است که فرمود: يَا اَبَا الْمَقْدَامِ اِنَّمَا شِيعَةٌ عَلَى الشَّاحِبُونَ التَّاحِلُونَ الذَّابِلُونَ، ذَابِلَةٌ شِفَاهُهُمْ، حَمِيصَةٌ بَطُونُهُمْ، مُتَعَيِّرَةٌ الْوَأَاهُهُمْ، مُصْفَرَّةٌ وُجُوهُهُمْ، اِذَا جَنَّهُمُ اللَّيْلُ اتَّخَذُوا الْاَرْضَ فِرَاشًا، وَ اسْتَقْبَلُوا الْاَرْضَ بِجَاهِهِمْ، كَثِيرٌ سُجُودُهُمْ، كَثِيرٌ دُمُوعُهُمْ، كَثِيرٌ دُعَاؤُهُمْ، كَثِيرٌ بَكَاءُهُمْ، يَفْرَحُ النَّاسُ وَ هُمْ مَحْزُونُونَ^۱.

حضرت فرمودند: «ای ابومقدم حقا مطلب از این قرار است که شیعیان ما کسانی هستند که رنگ چهره آنان از بسیاری روزه و عبادت خدا زرد شده و لاغر و ضعیف شده‌اند، و طراوت و شادابی رخسار آنان از بین رفته، لبهای آنان از بسیاری ذکر و فکر خشکیده، شکم‌های آنان خالی، رنگهای آنان پریده، سیمای آنان زرد

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۱.

شده. چون شب فرارسد و سیاهی جهان را بپوشاند زمین را فراش خود قرار می دهند، و با پیشانی به روی زمین در مقابل حضرت معبود به سجده می افتند، سجده آنان بسیار است، قطرات اشک آنان ریزان است، دعای آنان بسیار است، گریه آنان فراوان است، مردم همگی در خوشی و مسرت و غفلت بسر می برند ولی آنها در دل حزن و اندوه (از عدم وصول به مطلوب و لقای خدا) دارند.

و از «امالی» شیخ طوسی و «ارشاد» مفید با سندهای متصل خودشان روایت است که: رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ ذَاتَ لَيْلَةٍ مِنَ الْمَسْجِدِ وَكَانَتْ لَيْلَةٌ قَمْرَاءَ فَأَمَّ الْجَبَّائَةَ وَ لَحِقَهُ جَمَاعَةٌ يَفْقُونَ أَثَرَهُ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا: شِيعَتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَتَفَرَّسَ فِي وَجُوهِهِمْ ثُمَّ قَالَ: فَمَا لِي لَا أَرَى عَلَيْكُمْ سِيْمَاءَ الشَّيْعَةِ؟ قَالُوا: وَ مَا سِيْمَاءُ الشَّيْعَةِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: صُفْرُ الْوُجُوهِ مِنَ السَّهْرِ، عُمُشُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ، حُدْبُ الظُّهُورِ مِنَ الْقِيَامِ، حُمُصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ، ذُبُلُ الشَّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ، عَلَيْهِمْ غَبْرَةٌ الْخَاشِعِينَ^۱.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ شبی از مسجد خارج شدند و قصد کردند که به جبانه (که محلی است) بروند. آن شب شب ماهتابی بود، جماعتی از مردم به دنبال آن حضرت حرکت کرده و به آن حضرت رسیدند. حضرت ایستادند و سؤال کردند: شما چه کسانی؟ عرض کردند: از شیعیان تو هستیم ای امیرالمؤمنین. حضرت یک نگاه عمیقی در صورت آنها انداخت و فرمود: پس چرا در صورت‌های شما علامت شیعیان را نمی بینم؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین نشانه‌های شیعه چیست؟

حضرت فرمود: شیعیان زرد چهره‌اند از زیادی بیداری شبها برای عبادت خداوند عزوجل، از شدت گریه از چشم‌هایشان ریزش آب و اشک مشهود است پشت‌هایشان از زیادی قیام و نماز خمیده، شکم‌هایشان از بسیاری روزه به پشت چسبیده، لب‌هایشان از کثرت دعا خشکیده، و بر سیما و صورت آنان گرد و غبار خشوع و تذلل نشسته است.

از کتاب «صفات الشیعه» صدوق نقل است که او روایت می کند از پدرش با اسناد متصل خود از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که:

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۲.

قال: كان على بن الحسين قاعداً في بيته إذ قرع قوم عليهم الباب فقال: يا جارية انظري من بالباب؟ فقالوا: قوم من شيعتك، فوثب عجباً حتى كاد أن يقع فلما فتح الباب ونظر إليهم رجع فقال: كذبوا فأين السمّ في الوجوه، أين أثر العبادة، أين سيماء السجود؟ إنا شيعتنا يعرفون بعبادتهم وشعيتهم، قد قرحت العبادة منهم الأناف ودثرت الجباه والمساجد، حُصّ البطنون، ذُبل الشفاه، قد هيّجت العبادة وجوههم، وأخلق سهر الليالي وقطع الهواجر جثثهم، ألمسبحون إذا سكت الناس، وألمصلون إذا نام الناس، وألمحزونون إذا فرح الناس^۱.

«حضرت امام زين العابدين عليه السلام در اطاق خود نشسته بودند که ناگهان جماعتی در خانه را زدند، حضرت به کنیز خود فرمودند: ای جاریه بین در پشت در کیست؟ آن جماعت گفتند: طایفه‌ای از شیعیان تو هستیم، حضرت به طوری با عجله و سرعت برای بازکردن در از جای خود برخاستند که نزدیک بود به زمین پرت شوند. چون حضرت در را باز کردند و به آنها نظر نمودند برگشتند و گفتند: این جماعت دروغ می‌گویند، چرا علائم تشیع در صورت آنها نیست؟ آثار عبادت کجاست؟ و آن علامت و نشانه عبودیت در چهره‌های آنان کجاست؟ شیعیان ما به عبادتشان شناخته می‌شوند، و به تغییر رنگ صورت، بینی‌های آنان در اثر سجده و اشک قرحه‌دار شده، و صورتهای آنان کهنه و خراب گشته، و پیشانی‌های آنها نیز از حال و وضع اصلی خارج شده، شکم‌های آنان به پشت چسبیده، لبانشان خشکیده، آثار عبادت صورتهای آنها را متغییر کرده، و آثار کهنگی و فتور بدن در اثر شب زنده‌داری و پیمودن روزهای گرم (به روزه‌داری و عبادت) در آنان پدیدار گشته، آنها مشغول تسبیح‌اند زمانی که مردم ساکت باشند، و نمازگزارند وقتی که مردم در خواب باشند، و در دل غم و غصه دارند وقتی که مردم خوشحالند».

از «احتجاج» شیخ طبرسی از حضرت امام حسن عسگری عليه السلام روایت کرده که فرمود: قدم جماعه فاستأذنوا على الرضا عليه السلام وقالوا: نحن من شيعه علي عليه السلام فمتعهم أياماً ثم دخلوا، قال لهم: ويحكم إنا شيعه أمير المؤمنين عليه السلام الحسن والحسين وسلمان وأبوذر والمقداد وعمار ومحمد بن أبي بكر الذين لم يخالفوا

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۷.

شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِ^۱.

«جماعتی بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدند و گفتند: ما شیعیان علی هستیم، حضرت چند روز آنها را نپذیرفتند و اجازه ورود ندادند، و سپس داخل شدند. حضرت فرمود: وای بر شما، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام حسن و حسین و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر هستند که ابداً مخالفت اوامر آن حضرت را ننموده‌اند».

و این روایت را به طور مشروح در «تفسیر امام»^۲ آورده است. و مرحوم مجلسی در باب صفات الشیعه مرقوم داشته که حضرت ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام فرماید: «در وقتی که مأمون ولایت عهدی را به حضرت رضا سپرد دربان بر آن حضرت داخل شده و عرض کرد که: جماعتی در خانه ایستاده و از شما اذن دخول می‌طلبند و می‌گویند: ما شیعه علی هستیم. حضرت فرمودند: من مشغولم آنها را از دخول منصرف نما، آنها را منصرف کرد. فردای آنروز آمدند و عین کلمات دیروز را بیان کردند، باز آنها را منصرف نموده اجازه دخول نداد، و همین طور می‌آمدند و حضرت اجازه ورود نمی‌فرمود تا آنکه دوماه طول کشید و سپس از ملاقات با حضرت مأیوس شدند و به دربان گفتند: به مولای خود بگو: ما شیعیان پدر تو علی بن ابیطالب هستیم و دشمنان، ما را در این مدت دراز که ما را راه ندادی شماتت کردند، و ما آماده‌ایم که برگردیم لکن دیگر در شهر خود نمی‌توانیم زندگی کنیم از شدت خجالت و شرمندگی و شکستگی‌ای که به ما وارد شده است، چون تحمل و صبر بر شماتت دشمنان و زخم زبان آنها را نداریم. حضرت به حاجب فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها داخل شده و سلام کردند، حضرت پاسخ نفرمود و اذن نشستن نداد، و به حال وقوف متوقف بودند. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا این جفای بزرگ و

(۱) «بحار الانوار» ج ۶ ص ۷۵ به نقل از «احتجاج».

(۲) در نسبت این تفسیر به حضرت امام حسن عسکری علیه السلام کلام بسیار است، و چون متضمن بعضی از مطالبی است که از هر عالمی فضلاً از امام صادر نمی‌شود نمی‌توان آن را به امام نسبت داد. مرحوم بلاغی (ره) در مقدمه تفسیر خود «الآء الرحمن» شواهدی بر علیه صحت این تفسیر و استنادش به امام اقامه می‌فرماید.

استخفاف چیست که بر ما روا می‌داری؟ بعد از آنکه در این مدت طولانی ما را از لقای خود محروم نمودی دیگر برای ما چه آبرویی خواهد بود؟ حضرت فرمود: بخوانید این آیه را که: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ**^۱.

«آنچه از مصائب به شما رسیده از ناحیه خود شما بوده و خداوند از بسیاری از آنها چشم‌پوشی کرده است.» من در این امر اقتدا به پروردگار خود عز و جلّ نموده‌ام، و به رسول‌خدا، و به امیرالمؤمنین و امامان بعد از آن حضرت، بنابر این شما را مورد عتاب خود قرار دادم. عرض کردند: به چه علت ای فرزند رسول خدا؟ حضرت فرمود: چون شما ادعا کردید که ما شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هستیم، وای بر شما، شیعه امیرالمؤمنین حسن است و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکر، آن کسانی که ابتدا در موردی از موارد مخالفت امر آن حضرت را نکردند و هیچ کاری که موجب ملالت آن حضرت بوده و نهی فرموده بود به جای نیاوردند، و شما می‌گوئید: ما شیعه هستیم، و در اکثر از کردار خود مخالفت می‌کنید، در بسیاری از واجبات کوتاهی می‌نمائید، در ادای قسمت مهمی از حقوق برادران دینی خود که اخوان فی الله هستند کوتاهی می‌کنید، و جایی که نباید تقیه کنید تقیه می‌کنید، و جایی که باید تقیه کنید تقیه را ترک می‌نمائید. اگر می‌گفتید: ما از موالیان و دوستان امیرالمؤمنین هستیم و از دوستان دوستان آن حضرت و از دشمنان دشمنان آن حضرت، من گفتار شما را رد نمی‌کردم و شما را به حضور خود می‌پذیرفتم، و لکن ادعای مقام و منزلت عظیمی نمودید که اگر هر آینه افعال شما با این گفتارتان تطبیق نکند هلاک خواهید شد مگر آنکه خدای رحیم با رحمت خود شما را عفو کند و از این گناه بگذرد.

عرض کردند: یابن رسول الله، به سوی خدا استغفار می‌کنیم و از این ادعای مهم توبه می‌نمائیم بلکه فقط می‌گوئیم همچنانکه مولای ما حضرت رضا به ما تعلیم نموده است: ما از دوستان شما و دوستان اولیای شما، و از دشمنان دشمنان شما هستیم. حضرت فرمود: **مَرْحَبًا بِكُمْ يَا إِخْوَانِي وَأَهْلَ وُدِّي، ارْتَفِعُوا، ارْتَفِعُوا، ارْتَفِعُوا، فَمَا زَالَ يَرْفَعُهُمْ حَتَّى الصَّهْمُ بِنَفْسِهِ**. «آفرین بر شما، خوش آمدید ای برادران من، و

(۱) سوره شوری ۴۲ - آیه ۳۰.

ای اهل محبت و دوستی من، برخیزید بیائید، بیائید، بیائید، و همین طور حضرت آنها را به سوی خود کشید تا آنکه آنها را پهلوی خود بدون فاصله نشانید، و سپس به حاجب فرمود: چند مرتبه آنها را از آمدن و داخل شدن بازداشتی؟ عرض کرد: شصت مرتبه، فرمود: حال شصت مرتبه متوالی و پی‌درپی به سوی آنها رفت و آمد کن و در هر مرتبه به آنها سلام کن و سلام مرا نیز برسان، بدرستی که آنها به واسطه توجه و استغفاری که نمودند تمام گناهان خود را درباره این ادعای بزرگ محو و نابود کردند، و مستحق مراتب کرامت شدند چون از محبین و موالیان ما هستند، اینک از حال آنها و حال عیالات آنها پرسان شو، و آنچه سزاوار است از نفقات و هدایا و تُحَف و صِلَه به آنان اعطاء کن، و در رفع گرفتاری‌های آنان بکوش»^۱.

و از کتاب «صفات الشیعه» صدوق با اسناد خود روایت است از ابوالعباس دینوری، از محمد ابن حنفیه که او روایت کند که: «بعد از واقعه جنگ جمل که امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بصره شدند، احنف بن قیس غذائی تهیه کرد و خدمت آن حضرت و اصحاب آن حضرت پیغامی فرستاده و دعوت کرد. حضرت تشریف آورد و فرمود: اصحاب مرا بخوان که در اینجا بیایند. جماعتی با خشوع آمدند که از شدت عبادت مانند مشکهای پوسیده بودند. احنف بن قیس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این چه واقعه‌ای است که بر آنها فرود آمده، آیا از کمی غذا و گرسنگی است یا از ترس جنگ به این حال در آمده‌اند؟ حضرت فرمود: چنین نیست ای احنف، خداوند جماعتی را در دنیا برگزیده که از دنیا اعراض کنند و دل در مقام عبودیت، فقط به ساحت او دهند مانند کسانی که قیامت را مشاهده کرده باشند، و از احوال قیامت قبل از مشاهده آن باخبر شوند، و در این صورت نفس‌های خود را بر تحمل مشکلات در راه رضای خدا آماده کرده‌اند، و چون یاد صبح روز حشر را کنند که در مقام عرض در پیشگاه خدا قرار گیرند در خیال خود گذرانند یک تنوره عظیمی از آتش سربرون کرده و همه خلایق به سوی خدا محشور و مجتمع‌اند، و نامه عمل آنها که تمام فضائل کردارها در آن نگاشته شده در مقابل دیدگان همه مردم باز شده است، پس نزدیک است که جان آنها مانند شمع آب شود یا دل‌های آنان با بال‌های ترس و وحشت

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۴ .

در پرواز آید، و عقلهای آنان در وقتی که دیگهای شدت انقطاع به سوی خدا و قصد و عزم حرم او به جوش آید از سرهای آنان بیرون شود. آنان مانند شخص واله و پریشان در دل شبهای تاریک به ناله و آه در آیند، و از خوف آنچه نفسهای آنان برآن اطلاع حاصل نموده به درد و تعب آیند.

بنابراین روزگار خود را در دنیا می گذرانند با بدنهای خشک و نحیف، و دل‌های محزون، و صورتهای گداخته، و لبهای خشکیده، و شکم‌های خالی و به پشت چسبیده، گمان می‌کنی که آنها مست‌اند. در دل شبهای تاریک با تاریکی شب همراز و هم‌نیاز، خشوع در مقابل حضرت باری دل‌های آنها را آب کرده و بدنهایشان مانند مشک‌های پوسیده نحیف و لاغر گردیده، در ظاهر و پنهان کارهای خود را برای خدا خالص کرده‌اند، و در عین حال دل‌های آنان از فزع در آمان و آمان نیامده بلکه مانند کسانی که اطاق‌های اموال خود را مواظبت می‌کنند آنها دل خود را مراقبت می‌نمایند. اگر آنها را در شبهای تارشان ببینی در حالی که چشم همه مردم به خواب رفته، و صداها ساکت شده و حرکات ساکن گشته، و مرغان در آشیانه‌های خود آرمیده خواهی دید که چگونه ترس از روز قیامت و وعید پروردگار خواب را از دیدگان آنها ربوده است، *كَمَا قَالَ سُبْحَانَهُ: أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَى أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتاً وَهُمْ نَائِمُونَ*.

پس به جهت آن تجلی مقام عظمت در روز قیامت، از خواب برمی‌خیزند با ترس و فزع، و به نماز می‌ایستند با گریه و آه و اشک و ناله. گاهی به ذکر و تسبیح، گاه دگر در محراب عبادت می‌گیرند، و ناله می‌زنند، و در شب تاریک و بی‌سر و صدا ایستاده گریه می‌کنند. اگر ببینی ای احنف آنها را که در شبها چگونه برپا می‌ایستند تا به حدی که پشت آنها خم می‌شود، و وقتی که فقرات آیات قرآن را در نمازشان تلاوت می‌کنند ناگهان صدای ناله و فریاد آنها بالا می‌رود و آتش عشق سوزان از دهان آنها زبانه می‌کشد، گویا در آن وقت آتش تا حلقوم آنها را احاطه کرده، و زمانی که ناله می‌کنند گویا زنجیرهای آتشین به گردنهای آنها فرود آمده است. و اگر آنها را در روز ببینی خواهی یافت افرادی را که در روی زمین به آرامش و ملایمت راه می‌روند و با مردم به نیکوئی سخن می‌گویند، و زمانی که با جاهلان برخورد کنند سلام نموده و به مسالمت می‌گذرند، و زمانی که از لغوی عبور کنند

بزرگوارانه و کریمانه مرور می‌نمایند. پاهای خود را از رفتن به مواضع تهمت زنجیر کرده‌اند، و زبانهای خود را از آنکه در آبرو و أعراض مردم تکلم کنند لال نموده‌اند، و گوشهای خود را از شنیدن سخن بیجا و بیهوده کر کرده‌اند، و چشمان خود را به فرو بستن از معاصی سُرْمه نموده‌اند، و ایشان عازم حرکت و سفر به سوی حرم خدا و حریم لقا و دارالسلامی هستند که کسی که در آن وارد شود از هر شک و اندوهی رهایی یافته و در امان است .

سپس حضرت از مکان و محل آنها در بهشت به احنف بیان فرمودند و بعضی از اوصاف بهشت را توضیح دادند و پس از آن فرمودند: ای احنف اگر آنچه را که در ابتدای کلام خود بیان کردم فراموش کنی و در مقام عمل نباشی هر آینه تو نیز از لباسهای آتشین که از قیر سیاه آتشین بافته شده روز قیامت در برخواهی نمود، و بین این عذاب و خوردن فلز گداخته دور خواهی زد، و از مشروبات داغ و شدیدالغلیان در کام تو خواهند ریخت. ای احنف چه بسیار افرادی روز قیامت در میان آتش به دار آویخته و خرد شوند، و چه بسیار صورتهائی که قطعه قطعه شده و متغیراللون برخوردار و بینی آنان کوفته شده . غل‌های جامعه دست‌های آنها را خورده و نابوده کرده ، و طوق آتشین به گردن آنها پیوند خورده و چسبیده. اگر بینی ای احنف آنها را که چگونه پریشان و سرگردان در وادی‌های جهنم سرازیر شوند ، و از کوههای جهنم بالا روند در حالی که از مقطعات قَطران و تگه‌های آتش برای آنان لباس ساخته و در بر خود نموده‌اند و با سنگهای آتش و شیاطین آتشین قرین و یار شده ، و زمانی که استغاثه کنند به بدتر از این حالت مأخوذ شوند ، آتشی چنان سخت آنها را خواهد گرفت و عقرب‌ها و مارهای آتشین بر آنان بسته خواهد شد ، و اگر بینی که منادی از طرف پروردگار ندا کند و به بهشتی‌ها بگوید: ای اهل بهشت و نعمتهای بهشتی ، و ای اهل زینتهای بهشت و جامه‌های بهشتی در بهشت جاودان زیست کنید که دیگر مرگ و نیستی برای شما نیست، در این حال امید جهنمی‌ها به کلی قطع گردد، و تمام درهای رحمت و بهشت به روی آنان بسته گردد ، و راه‌ها و اسباب نجات منقطع شود . در آن هنگام چه بسیار پیرمردانی فریاد زنند: و اَشْیَبَاتَهُ، و چه بسیار جوانانی فریاد زنند و اشباباه، و چه بسیار زنانی فریاد کنند : و اَفْضِیْحَتَهُ .

پرده و حجاب‌هایی که روی عمل زشت آنها را گرفته پاره شود ، و چه بسیار

افرادی در آن روز بین طبقات دوزخ فرو روند و محبوس گردند. چه بسیار شدائدی که تو را در کام خود فرو برد و لباس تن تو گردد بعد از آنکه در دنیا لباس کتان در بر می کردی و آب سرد در کوزه بر فراز دیوار نهاده می خوردی، و از غذاهای رنگارنگ تناول می نمودی، اینک لباسهای آتشین یک موی نرم در بدن تو باقی نگذاشته مگر آنکه آنرا سفید نموده، و چشمی که با آن به محبوب خود تماشا می کردی آنرا از حدقه بیرون آورده، اینست آنچه خدا برای مجرمان معین فرموده، و آن است آنچه که خدا برای متقیان آماده و تهیّه نموده است»^۱.

باری شیعیان به علّت اخلاص در عبادت نوری در قلب آنان ظاهر می گردد که حقایق را درک می کنند، حقایقی که درک آن برای سایر مردم محال است. از «تفسیر عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود: **إِنَّمَا شِيعَتُنَا أَصْحَابُ الْأَرْبَعَةِ الْأَعْيُنِ عَيْنٌ فِي الرَّأْسِ وَعَيْنٌ فِي الْقَلْبِ، أَلَا وَالْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ فَتَحَ أَبْصَارَكُمْ وَأَعْمَى أَبْصَارَهُمْ**^۲.

«شیعیان ما دارای چهار چشم هستند، دو چشم در سر، و دو چشم در دل. متوجّه باشید که همه بندگان خدا چنین اند لکن خدا چشم دل شما شیعیان را باز کرده و چشم دل دیگران را نابینا نموده است».

و از «محاسن» برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت است که: **إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ جَوْهَرًا وَجَوْهَرُ وُلْدِ آدَمَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَنَحْنُ وَشِيعَتُنَا**^۳.

«از برای هر چیزی حقیقت و جوهری است و جوهر فرزندان آدم محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، و ما هستیم و شیعیان ما هستند».

و نیز از «محاسن» از حضرت صادق علیه السلام روایت است که به فضیل بن یسار که از خواص شیعیان و روات آن حضرت بود فرمودند: **أَنْتُمْ وَاللَّهِ نُورٌ فِي ظُلُمَاتٍ**

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۸ باب صفات الشیعة، و «بحار الانوار» ج ۳ کتاب المعاد ص ۲۵۴.

(۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۳۱.

(۳) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹.

الأرض^۱. «سوگند به خدا که شما نور هستید در ظلمات زمین» .

و نیز از «محاسن» نقل است از علی بن عبدالعزیز از حضرت صادق علیه السلام که می فرمود: وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحِبُّ رِيحَكُمْ وَأَرْوَاحَكُمْ وَرُؤْيَتَكُمْ وَزِيَارَتَكُمْ، وَإِنِّي لَعَلِي دِينَ اللَّهِ وَدِينَ مَلَائِكَتِهِ فَأَعِينُوا عَلَي ذَلِكَ بَوْرَعٍ، أَنَا فِي الْمَدِينَةِ بِمَنْزِلَةِ الشُّعْبَةِ [الشُّعْبَةُ] أَتَقَلُّلٌ حَتَّى أَرَى الرَّجُلَ مِنْكُمْ فَاسْتَرِيحَ إِلَيْهِ^۲.

«سوگند به خدا که من بوی شما را دوست دارم، و ارواح شما را دوست دارم، و زیارت و دیدار شما را دوست دارم، و حقیقتاً که من بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستم، ای شیعیان، شما مرا بر این دین یاری کنید. من در تمام مدینه مانند یک دانه جو تک و تنها هستم، در تمام مدینه حرکت می کنم تا یکی از شما را ببینم و با ملاقات و دیدار او استراحت خاطر برایم حاصل شود» .

و از کتاب «کنز الفوائد» کراچکی با اسناد خود نقل است از ابوحمزه ثمالی از مردی از قوم او که اسمش یحیی بن أمّ طویل است، از نوف بکالی که می گوید: «برای من نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاجتی پیدا شد و محلّ حضرت را از جُندب بن زُهیر و ربیع بن خُثیم و برادرزاده او هَمّام بن عُبادة بن خُثیم که از اصحاب برانس بود جويا شدم، همگی برای ملاقات امیرالمؤمنین روانه شدیم و با خود اعتماد داشتیم که آن حضرت را زیارت خواهیم نمود، پس به آن حضرت رسیدیم در وقتی که از منزل خارج شده و برای نماز عازم مسجد بود. و درحالی که ما با آن حضرت به سوی مسجد می آمدیم به چند تن از مردان فربه برخورد کردیم که در مطالب فکاهی فرو رفته و بعضی با بعضی مزاح و شوخی نموده و بعضی از کارهای لهُو را انجام می دادند. چون نزدیک بود که امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها برسد به سرعت برپا برخاسته و سلام کردند. حضرت جواب سلام فرمود و پس از آن فرمود: شما که هستید؟ عرض کردند: جماعتی از شیعیان تو ای امیرالمؤمنین، حضرت برای آنها دعای خیر نمود و سپس فرمود: چرا من در چهره های شما آثار و علائم شیعیان خود را نمی بینم؟ و نشانه های زینت محبین ما اهل بیت را مشاهده نمی کنم؟ آن جماعت از روی حیاء از دادن پاسخ خودداری نمودند .

(۱) و (۲) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۰۹ .

نوف بکالی گوید: جنذب بن زهیر و ربیع بن خثیم به آن حضرت متوجه شده عرض کردند: علامات و صفات شیعیان شما چیست ای امیرالمؤمنین؟ حضرت از پاسخ آنها کوتاهی فرمود و فقط فرمود: ای دو مردی که با من مذاکره دارید از خدا پرهیزید و نیکوئی و احسان را پیشه خود سازید چون خداوند تبارک و تعالی با کسانی است که تقوا پیشه خود ساخته و با کسانی که احسان را شعار و عمل خود قرار داده‌اند.

همّام بن عباد که مرد عابد و کوشائی بود عرض کرد: تو را سوگند می‌دهم به آن خدائی که شما اهل بیت را گرمی داشت و از خواص حرم خود قرار داد و از الطاف و عنایات خود بهره‌مند ساخت و شما را بر بندگان به درجات و مراتبی بس بلند تفضیل و برتری داد که برای ما اوصاف شیعیان خود را بیان فرمائی. حضرت فرمود: ای همّام سوگند نخور من بزودی برای همه شما اوصاف آنها را بیان خواهم کرد. حضرت دست همّام را گرفته و داخل مسجد شد و دو رکعت نماز مختصر ولی کامل بجای آورد و نشست و رو به ما کرد و تمام جمعیت اطراف آن حضرت گرد آمدند. حمد خدای را به جای آورد و تحیت و درود بر پیامبر فرستاد و فرمود:

أما بعد حقاً خداوند جل ثناؤه و تقدّست اسماؤه بندگان خود را آفرید، و عبادت خود را بر آنها لازم گردانید، و اوامر خود را بر آنها تکلیف فرمود، و ارزاق و معیشت را بین آنها تقسیم کرد، و در دنیا هر یک را در مقام و محلّی معین قرار داد، در حالی که در تمام این کارها و عنایات‌ها از مردم بی‌نیاز بوده، نه طاعت اطاعت کننده‌ای به او فائده می‌رساند، و نه معصیت معصیت کننده بر او ضرری وارد می‌کند...

و سپس راوی، کلام آن حضرت را ادامه می‌دهد تا آنکه می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام دست خود را بر دوش همّام گذارد و فرمود: بدان کسی که از شیعیان اهل بیت سؤال کند آن اهل بیتی که خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان برده و آنها را پاک و پاکیزه نموده است، پس آنها عارفین به خدا هستند، و عاملین به امر خدا و اهل فضایل و کمالات، گفتار آنان صواب، و لباس آنها میانه و معمولی، و رویه و روش آنها تواضع... و حضرت صفات آنها را مفصلاً یک‌یک به طور مشروح شمرد و حالات روحی و ملکات نفس و مشاهدات غیبی آنها را بیان فرمود تا آنکه

فرمود: **أُولَئِكَ عُمَّالُ اللَّهِ وَمَطَايَا أَمْرِهِ وَطَاعَتِهِ وَسُرُجُ أَرْضِهِ وَبَرِّيَّتِهِ، أُولَئِكَ شِيعَتُنَا وَأَحِبَّتُنَا وَمِثْنَا وَمَعَنَا، أَلَا هَاهُ شَوْقًا إِلَيْهِمْ.**

آنان عُمَّالِ خدا، و مَرَكَب‌های امر خدا و طاعت خدا هستند، و چراغ‌های درخشان در زمین خدا و در میان بندگان خدا. آنان شیعیان و محبان ما هستند و از ما هستند و با ما هستند. آه چقدر مشتاق دیدارشان هستم. ناگهان هم‌ام صیحه‌ای زد و غش کرده به روی زمین افتاد، چون او را حرکت دادند دیدند مرغ روحش از دنیا مفارقت کرده است، رحمة الله علیه. ربیع بن خثیم عموی او شروع به گریه و زاری نموده و عرض کرد: چقدر با سرعت مواعظ تو ای امیرالمؤمنین برادرزاده مرا هلاک کرد! ای کاش من جای او بودم و به این فیض نائل می‌شدم. حضرت فرمودند: مواعظ بلیغی این طور اهلش را می‌یابد و به آنها می‌رسد. سوگند به خدا من بر او خوف داشتم و از این مواعظ احتمال موت او را می‌دادم.

شخصی گفت: ای امیرالمؤمنین پس چرا خودت این طور نشدی و این مواعظ در تو چنین اثری نگذارد؟ حضرت فرمود: ای وای بر تو برای هرکس آجلی معین شده که نمی‌تواند از آن تخلف ورزد، و برای آن اجل، سببی معین گشته که نمی‌توان از آن تجاوز کرد. آرام باش و دیگر از این سخنان بر زبان نیاور، این کلمات را شیطان بر زبان تو دمیده است.

نوف گوید: امیرالمؤمنین عصر آن روز بر جنازه او نماز خواندند و بر جنازه او حاضر شدند و ما با آن حضرت بودیم.

راوی این حدیث به نقل از نوف می‌گوید: من روزی نزد ربیع بن خثیم رفتم و مطالبی را که نوف به من گفته بود برای ربیع ذکر کردم، ربیع آنقدر گریست که نزدیک بود جانش از قالب بیرون آید، و گفت: برادر من نوف آنچه را که گفته راست گفته، موعظه امیرالمؤمنین و واقعه‌ای که اتفاق افتاد در امر همام در حضور من و در مقابل دیدگان من بود، و من در سعه و فراخی عیش بودم که آن موعظه آن را تیره ساخت و هیچ شدتی برای من نبود مگر آنکه موجب گشایش آن شد!

و همچنین از «امالی» شیخ طوسی از نوف بکالی روایت است که قال: قال

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۵۳.

لِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا نَوْفُ خُلِقْنَا مِنْ طِينَةٍ طَيِّبَةٍ وَخُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ طِينَتِنَا، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْحِقُوا بِنَا. قَالَ نَوْفٌ: فَقُلْتُ: صِفْ لِي شِيعَتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَبَكَى لِذِكْرِ شِيعَتِهِ، وَقَالَ: يَا نَوْفُ شِيعَتِي وَاللَّهِ الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ بِاللَّهِ وَدِينِهِ الْعَامِلُونَ بِطَاعَتِهِ وَأَمْرِهِ^۱ - الحديث .

نوف می گوید که: «امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به من فرمود: ای نوف ما از سرشت پاکی آفریده شده ایم و شیعیان ما از سرشت ما آفریده شده اند، و چون قیامت بر پا گردد به ما ملحق شوند. نوف می گوید: عرض کردم: ای امیرالمؤمنین شیعیان خود را برای من توصیف کن. آن حضرت گریست چون نام شیعیان او را بردم و حالات آنها را از خاطر گذرانید و فرمود: ای نوف سوگند به خدا شیعیان من حکماء هستند و علماء بالله و به دین خدا هستند، عمل کنندگان به اوامر خدا و مطیع به طاعت پروردگار - تا آخر حدیث» .

ابونعیم اصفهانی در «حلیة الأولیاء» ج ۱ ص ۸۶ گوید: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ... عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ: شِيعَةُ عَلِيِّ الْحُكَمَاءُ الْعُلَمَاءُ، الذُّبُلُ الشَّفَاهُ، الْأَخْيَارُ الَّذِينَ يَعْرِفُونَ بِالرُّهْبَانِيَّةِ مِنْ أَثَرِ الْعِبَادَةِ. وَ نِيزَ گوید: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ سَلَمٍ، عَنْ... عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: شِيعَتُنَا الذُّبُلُ الشَّفَاهُ، وَالْإِمَامُ مِنَّا مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ .

و از کتاب «فضایل» ابن شاذان و کتاب «روضه» در فضایل از عبدالله بن ابی آوفی از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث می کند که فرمود: چون خداوند عزوجل ابراهیم خلیل را خلق کرد پرده عالم غیب را از مقابل دیدگان آن حضرت برداشت و نظر به جانب عرش خدا کرد، نوری را مشاهده کرد. گفت ای پروردگار من و ای مولای من این نور چیست؟ خدا خطاب فرمود: ای ابراهیم این محمد برگزیده من است. ابراهیم عرض کرد: ای پروردگار من و ای سید من در طرف این نور نور دیگری می بینم؟ خطاب رسید: این علی است که یاری کننده دین من است. ابراهیم عرض کرد: ای خدای من و ای مولای من در پهلوی این دو نور، نور دیگری می بینم این نور چیست؟ خطاب رسید: ای ابراهیم این فاطمه است که در دنبال پدر و شوهرش قرار گرفته و تمام محبان خود را از آتش غضب خدا جدا خواهد نمود. ابراهیم

(۱) «بحارالانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۴۹ .

عرض کرد: دو نور دیگر در پشت سر این سه نور می بینم، خطاب رسید: ای ابراهیم این ها حسن و حسین هستند که به دنبال پدر و مادر و جد خود قرار گرفته اند. ابراهیم عرض کرد: پروردگار من و آقای من نه نور دیگر می بینم که اطراف و گرداگرد این پنج نور را گرفته و به دور آنها حلقه زده اند، خطاب رسید: ای ابراهیم آنان ائمه طاهرین از اولاد آن انوار هستند.

عرض کرد: پروردگار من و سید من به چه نامهایی آنها در دنیا شناخته می شوند؟ خطاب رسید ای ابراهیم اول آنها علی بن الحسین است، و دیگر محمد فرزند علی، و جعفر فرزند محمد، و موسی فرزند جعفر، و علی فرزند موسی، و محمد فرزند علی، و علی فرزند محمد، و حسن فرزند علی، و محمد فرزند حسن که قائم و مهدی است. عرض کرد: پروردگار من و آقای من در اطراف این انوار نورهای بی شماری را می بینم که غیر از تو کسی قادر بر شمارش آنها نیست. خطاب رسید: ای ابراهیم آنها شیعیان این انوار و محبان آنها هستند. عرض کرد: پروردگار من آنها به چه علامت و نشانه ای شناخته می شوند؟ خطاب آمد: به پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، و به بلندگفتن بسم الله الرحمن الرحيم، و به قنوت برداشتن قبل از رکوع، و به سجده شکر، و به انگشتی در دست راست نمودن. ابراهیم عرض کرد: خدایا مرا نیز از شیعیان آنها و از محبان آنها قرار ده. خطاب آمد: تو را از شیعیان آنها قرار دادم، پس این آیه را خدا درباره او فرستاد: **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**^۱.

مرحوم محدث قمی فرموده است که: شیخ ما در «مستدرک» از کتاب «غیبت» فضل بن شاذان این روایت را نقل کرده و در آخرش فرموده که: مفضل بن عمر می گوید: «برای ما روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام احساس کرد که مرگ او رسیده است این خبر و مکاشفه روحی را برای اصحاب خود گفت و سپس به سجده افتاد و در سجده جان به جان آفرین تسلیم کرد»^۲.

و از کتاب «کافی» نقل است با سلسله سند متصل خود از ابی یحیی

(۱) «بحار الانوار» ج ۹ ص ۱۲۴. و آیه شریفه در سوره صافات ۳۷ - آیه ۸۳ و ۸۴.

(۲) «سفینة البحار» ج ۱ ص ۷۳۲ ماده «شیع».

کوکب الدّم، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قَالَ: إِنَّ حَوَارِيَّ عِيسَى كَانُوا شِيعَتَهُ، وَإِنَّ شِيعَتَنَا حَوَارِيُّونَا، وَمَا كَانَ حَوَارِيٌّ عِيسَى بَاطُوعَ لَهُ مِنْ حَوَارِينَا لَنَا، وَإِنَّمَا قَالَ عِيسَى لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ، فَلَا وَاللَّهِ مَا نَصَرُوهُ مِنْ الْيَهُودِ وَلَا قَاتَلُوهُمْ دُونَهُ، وَشِيعَتُنَا وَاللَّهِ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ رَسُولَهُ صلوات الله عليه يَنْصَرُونَنَا وَيَقَاتِلُونَنَا دُونَنَا وَيَحْرَقُونَ وَيُعَذِّبُونَ وَيَشْرَدُونَ فِي الْبُلْدَانِ، جَزَاهُمُ اللَّهُ عَنَّا خَيْرًا^۱.

«حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حواریون حضرت مسیح عیسی بن مریم شیعیان او بودند، و شیعیان ما حواریون ما هستند، و حواریون عیسی نسبت به او امر او مطیع تر از حواریون ما نسبت به ما نیستند. عیسی به حواریون گفت: یاران من در راه خدا کیستند؟ آنها پاسخ دادند: ما یاران خدا هستیم. سوگند به خدا که او را یاری نکردند و از دست یهود رها نمودند، و در مقابل یهود برای حفظ او شمشیر زدند. و اما شیعیان ما قسم به خدا از آن روزی که خداوند پیغمبرش را قبض روح فرمود دائماً ما را یاری کردند، و برای حفظ ما در مقابل ما شمشیر زدند، و در آتش سوزان محترق شدند، به انواع عذابها و شکنجهها معذب گشتند، و در شهرها آواره و پریشان شدند، خداوند به خاطر ما به آنان جزای خیر مرحمت فرماید.»

(۱) «بحارالانوار» ج ۵ ص ۳۹۸.

درس سی وهشتم وسی ونهم

تفسیر آیه

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ

درس سی و هشتم و سی و نهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و صَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّٰهَرِیْنَ وَلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.
قال اللّٰهُ الْحَكِیْمِ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اطَاعَ اللّٰهَ^۱.

«کسی که متابعت حضرت رسول را کرده باشد به تحقیق خدا را اطاعت کرده است». چون رسول خدا فرستاده خداست و واسطه بین خلق و خالق. و اطاعت موکّل به اطاعت وکیل، و اطاعت منوب عنه به اطاعت نائب، و اطاعت سلطان به اطاعت قائم مقام اوست. اطاعت خدا هم به اطاعت فرستاده و پیغام آورنده خداست.

از میان تمام دستجات و فرق مختلفه اسلام فقط شیعه اطاعت خدا را می نماید چون اطاعت رسول او را می کند، و باقی مذاهب از نزد خود در کتاب و سنت تصرفاتی می نمایند و بالتیجه عقیده و همچنین عمل آنها طبق دستور خدا و رسول خدا نشده بلکه افکار و آراء خود آنان نیز در عقیده و عمل آنان مدخلیت پیدا می کند.

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ شیعه طبق کلام رسول خدا و وصیّتهای آن حضرت از امیرالمؤمنین و ائمه اهل بیت علیهم السلام پیروی کرد و آراء باطله و افکار متهوسانه ای را که اکثریت جمعیت را به دنبال خود می برد رفض نموده و به دور ریخت، و به امت حق و جماعت یقین پیوست، و لذا دو صف متمایز در مقابل

(۱) سورة نساء ۴- آیه ۸۰.

یک دیگر واقع شدند: شیعه پیرو اهل بیت، و عامّه پیرو شیخین و سایر خلفائی که بعد از آنها یکی پس از دیگری آمدند.

شیعه می‌گوید: پیروی از سنّت و روئے شیخین طبق هیچ آیه و روایتی از رسول اکرم امضاء نشده است لکن پیروی از عترت و اهل بیت طبق نصوص صریحه متواتره از رسول خدا و بیان تفسیر آیات قرآنیّه و شأن نزول آنها معین شده و پیروی از اهل بیت عین سنّت رسول خداست. و مراد از جماعتی که پیغمبر فرمود: از آن برکنار نروید و همیشه با جماعت باشید منظور جماعت حقّ است نه باطل. بنابراین شیعه هم اهل سنّت و جماعت است بالمعنی الحقیقی و هم اهل رفض و دور افکندن مرام باطل و عقیده و اعمال مستحده و بدعت می‌باشد.

عامّه می‌گویند: ما اهل سنّتیم و اهل جماعت، اما اهل سنّتیم به علّت آنکه از اصحاب رسول خدا پیروی کردیم و آنها را گرامی و محترم شمردیم و حکم آنها را لازم الاجراء دانستیم. و اما اهل جماعت به علّت آنکه اکثریت افراد امتّ که توده انبوه و عظیم امتّ را تشکیل می‌داد بعد از رسول خدا از عترت تبعیت نمودند و از آراء و انتخابات اصحاب پیروی کردند. و شما رافضی هستید، بدین معنی که سنّت رسول خدا را به دور انداختید و از اصحاب آن حضرت پیروی نکردید و بر جماعت و توده چشمگیر مسلمانان شکست حاصل نموده، خود دارای رویّه و آئین مستقلّی شدید!

شیعه می‌گوید: خدا حقّ است و رسول خدا حقّ و کتاب خدا حقّ و آفرینش آسمان و زمین حقّ، *وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ*

(۱) ظاهراً این اصطلاحات تاریخ مخصوصی ندارد، اما در زمان صلح با معاویه اصطلاح جماعت رسمیت یافت و اهل سنّت هم گویا در زمان اشعری اصطلاح شده است. و با نظر دقیق‌تر می‌توان گفت که: اصطلاح اهل سنّت ابتدا در مقابل معتزله وضع شد که عقل را سنّد و حجّت می‌دانستند، برخلاف جماعت و جمهور که اهل تعبد محض بودند، و از قرن دوم و احتمالاً اواخر قرن اول این اصطلاح رائج شد. آنچه از زمان اشعری رائج شد اصطلاح اشاعره بود که بر اهل سنّت و جماعت اطلاق شد. قرار گرفتن اصطلاح سنّی در مقابل شیعی پس از آن بود که معتزله در قرن سوم به سوی نابودی رفتند و تنها شیعه از اصحاب عدل و عقل باقی ماند. ظاهراً اصطلاح جماعت هم از همان وقت پیدا شد که اصطلاح سنّت پیدا شد. و درلسان انمّه اطهار علیهم السلام لغت سنّی در مقابل شیعی به کار نرفته است.

كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ.^۱ «وما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آنهاست باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و چهره واقعیّت و حقیقت را نسبت به خدا و رسول خدا پوشانیده‌اند) و وای بر چنین افراد حق‌پوش از آتش دوزخ».

بنابراین مراد رسول خدا از پیوستن به جماعت، جماعت حقّ است نه باطل. دینی که بر اساس عدل و حقّ آمده و تمام کلیّات و جزئیّات خود را بر این اساس پایه‌گذاری می‌کند چگونه پیوند با جماعت باطل را حقّ می‌شمارد؟ مراد از جمعیت حقّ وصیّ رسول خدا و اهل بیت آن حضرت و شیعیان واقعی هستند که در نهایت درجه از سختی‌ها تحمل ورزیده، و در شدائد و مکاره با وجود نداشتن امکانات به دنبال باطل نرفته و از جمعیت حقّ جدا نشدند.

ابراهیم خلیل گرچه یک انسان بیشتر نبود ولی روی عظمت روحی و ایمانی خداوند او را در قرآن مجید به لفظ امت یاد می‌کند: **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَّ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**^۲ «ابراهیم حقّاً امتی بود مطیع و منقاد خدا، پیوسته گرایشش به سوی حقّ بود و از مشرکان نبود». بنابراین مراد از جماعت، اهل حقّ هستند گرچه در اقلیت باشند همان طور که مرحوم صدوق فرموده است که: **أَهْلُ الْجَمَاعَةِ أَهْلُ الْحَقِّ وَّ إِن قَلَوْا؛ و قَدَرُوا عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: الْمُؤْمِنُ حُجَّةٌ، وَّ الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ**^۳.

«اهل جماعت اهل حقّند گرچه عددشان کم باشد. و از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: مؤمن به تنهایی حجّت خداست بر خلق خدا، و مؤمن به تنهایی جماعت است».

بنابراین مراد از اتصال به جماعت که رسول خدا توصیه می‌کند، جماعت حقّ است و شیعه فقط این دستور را رعایت کرده و عامّه تخلف ورزیده‌اند، و نتیجه آنکه شیعه اهل جماعت بوده و عامّه از اهل جماعت تخلف ورزیده‌اند. و نیز شیعه می‌گوید: سنت یعنی عمل کردن به گفتار رسول خدا و پیروی

(۱) سوره ص ۳۸ - آیه ۲۷.

(۲) سوره نحل ۱۶ - آیه ۱۲۰.

(۳) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۲.

کردن از کردار و رویه آن حضرت، بنابراین اهل سنت کسانی هستند که به دستور آنحضرت عمل کنند نه آنکه تخلف نمایند، و فقط شیعه اوامر آن حضرت را اطاعت کرده و پیروی از عترت و اهل بیت، طبق آن همه سفارشها و وصیتها و گوشزدهای متواتره نموده است، و عامه سنت را ترک گفتند و از تبعیت و اطاعت دستورات آن رسول - مکرّم تخلف ورزیدند. پس شیعه از اهل سنت است و عامه از ترک کنندگان سنت.

و اما رفض را که به شیعه نسبت می دهند دارای معنی صحیح و حقیقی است گرچه آنها خلاف آن را اراده دارند. آنها می گویند: شیعه بعد از رسول خدا از صحابه که دست پرورده رسول خدا بودند، تبری جستند و سنت رسول خدا را به دور افکندند. شیعه می گوید: ما صحابه را محترم شمرده و می شماریم اما نه همه صحابه را، چون طبق آیات قرآن همه آنها یکسان نبودند، در میان آنها منافقین بودند، و علاوه احترام صحابه در صورتی است که از دستورات رسول اکرم پیروی کنند اما اگر مخالفت ورزند و در دین او بدعت بگذارند و زحمات آن حضرت را تباه کنند آیا باز هم باید آنها را محترم شمرد و از آنها اطاعت نمود؟ شیعه می گوید: ما رفض کردیم سنت باطل را و بدعت را، ما از گروه باطل و دار و دسته تباه دوری جستیم و به جمعیت حق پیوستیم. پس این رفض، شرف ماست و عنوان رافضی افتخار ما، شما از این عنوان، معنی باطل را در نظر خود گرفته و به ما نسبت می دهید، گناه از فهم کوتاه و درک ناقص شماست.

در کتاب «محاسن» احمد بن محمد بن خالد برقی از عتیبه نی فروش از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که:

قال: وَ اللّٰهِ لِنَعْمَ الْاِسْمُ الَّذِي مَنَحَكُمْ اللّٰهُ مَا دُمْتُمْ تَأْخُذُونَ بِقَوْلِنَا وَ لَا تُكْذِبُونَ عَلَيْنَا!

«حضرت فرمود: سوگند به خدا (رافضی) اسم بسیار خوبی است که چون مورد عنایت خدا قرار گرفته‌اید این اسم را به شما عطا کرده است، اما تا زمانی که از گفتار ما پیروی کنید و دروغ بر ما نیندید».

و نیز از «محاسن» نقل است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اَنَا

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

مِنَ الرَّافِضَةِ وَ هُوَ مَعِي، قَالَهَا ثَلَاثًا^۱.

«من از رافضه هستم و رافضه از من است، این جمله را حضرت سه بار تکرار

فرمود.»

و نیز از «محاسن» نقل است از ابو بصیر قال: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعِلْتُ فِدَاكَ اسْمٌ سُمِّبْنَا بِهِ اسْتَحَلَّتْ بِهِ الْوَلَاةُ دِمَاءَنَا وَ أَمْوَالَنَا وَ عَذَابِنَا، قَالَ: وَ مَا هُوَ قَالَ: الرَّافِضَةُ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ عَسْكَرِ فِرْعَوْنَ رَفَضُوا فِرْعَوْنَ فَأَتَوْا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَكُنْ فِي قَوْمِ مُوسَى أَحَدٌ أَشَدَّ اجْتِهَادًا وَ أَشَدَّ حُبًّا لِهَارُونَ مِنْهُمْ فَسَمَّاهُمْ قَوْمَ مُوسَى الرَّافِضَةَ، فَأَوْحَى إِلَيْهِمُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ أَتَيْتَ لَهُمْ هَذَا الْإِسْمَ فِي التَّوْرَةِ فَإِنِّي نَحَلْتُهُمْ، وَ ذَلِكَ اسْمٌ قَدْ نَحَلْتُمُوهُ اللَّهُ^۲.

«ابو بصیر گوید: به حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض کردم: فدایت شوم برای ما اسمی گذارده‌اند که به واسطه آن، حاکمان و والیان حکومت خون ما و اموال ما را حلال کرده‌اند و هر گونه عذاب و شکنجه را در حق ما روا می‌دارند. حضرت فرمود: آن اسم چیست؟ عرض کرد: رافضه، حضرت فرمود: هفتاد نفر از لشکر فرعون جدا شده و بدعت‌ها و سنت‌های فرعون را ترک کردند و به موسی پیوستند و به اندازه‌ای مطیع و منقاد اوامر موسی بوده و نسبت به هارون برادر و وصی موسی محبت و علاقه داشتند و در راه دین خدا کوشش می‌کردند که در میان قوم موسی کسی مانند آنها نبود، قوم موسی آنها را رافضه نام نهادند، خداوند تبارک و تعالی به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب کرد: این اسم را برای آنان باقی بدار، من این اسم را به آنها عطا کرده‌ام. ای ابوبصیر این اسمی است که خدا به شما عنایت فرموده است.»

و در «کافی» نیز از ابو بصیر نظیر این روایت به طور مشروح و مبسوط روایت

شده است.^۳

(۱) و (۲) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۲۷.

(۳) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الایمان ص ۱۱۵. در کتاب «الصواعق المحرقة» ص ۷۹: و من

کلام الشافعی رضی الله عنه:

وَمَا الرَّفِضُ دِينِي وَلَا اِعْتِقَادِي
خَيْرَ اِمَامٍ وَ خَيْرَ هَادِي
فَاِنِنِّي اَرْفِضُ الْعِبَادِ

قَالُوا تَرَفِضْتِ قُلْتُ كَلَا
لَكِنْ تَوْلَيْتِ غَيْرَ شَكِّ
اِنْ كَانَ حُبُّ الْوَلِيِّ رَفِضًا

وَ قَالَ اَيْضًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

و از «تفسیر امام حسن عسکری» علیه السلام روایت است که: «روزی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که: عمار دهنی روزی برای اداء شهادت نزد قاضی کوفه ابن ابی لیلی حاضر شد، قاضی گفت: ای عمار ما تو را شناخته ایم و چون رافضی هستی شهادتت را نمی پذیریم. عمار ناگهان به پا برخاست و بدنش لرزید و آنقدر گریه کرد که گریه به او مهلت نمی داد. ابن ابی لیلی گفت: ای عمار تو مردی هستی از اهل علم و حدیث، اگر بر تو ناگوار است که به تو رافضی گویند از رافضی بودن بی زاری بجوی، در آن حال از برادران ما هستی و شهادت تو را البته خواهیم پذیرفت. عمار گفت: ای مرد اشتباه فهمیدی نظر من آنچه که تو تصور کردی نبود لیکن من هم برخوردارم و هم بر تو گریستم، اما گریه بر خودم به جهت آنکه نسبت شریفی را به من دادی که من اهل آن نیستم، گمان کردی من رافضی هستم، وای بر تو امام صادق برای من حدیث کرد که: اولین کسانی که رافضی نامیده شده اند همان ساحرانی بودند که مشاهده معجزه موسی را نموده و عصای او را نگریستند و به او ایمان آوردند و از او پیروی کردند و امر فرعون را به دور افکندند و تسلیم تمام مشکلاتی شدند که بر آنها وارد شد. فرعون آنها را رافضی نامید، چون دین و آئین او را به دور ریختند. پس رافضی کسی است که به دور اندازد تمام آن چیزهایی را که بر خدا ناپسند است و به جای آورد تمام کارهایی را که خدا به او امر کرده است. و کجا مثل چنین کسی در این زمان پیدا می شود؟ و علت گریه من آن بود که این اسم شریف را بر خود ببندم و تلقی به قبول کنم و خداوند که از دل من آگاه است مرا مورد عتاب و مؤاخذه خود قرار دهد و بگوید: ای عمار آیا تو رفض کننده باطل و به جا آورنده طاعات من هستی که این لقب را به خود بستی؟ و در این صورت اگر با من مسامحه کند لا اقل از درجات من کم کند و اگر مسامحه نفرماید مرا مورد عذاب شدید خود قرار دهد مگر آنکه به برکت شفاعت موالیان من مرا به آنها ببخشد. و اما جهت گریه من بر تو آن بود که دروغ بزرگی گفתי و مرا به اسمی که سزاوار آن نیستم خواندی، بر تو رحمت آوردم و شفقت نمودم

→

وَأَهْتَفُ بِسَاكِنِ حَيْفِهَا وَالتَّاهِيضِ
فَيْضاً كَمَا لَطِمَ الْفِرَاتِ الْفَائِيضِ
فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أُنَى رَافِضِي

يَا رَاكِبًا قَفَّ بِالْمُحْصَبِ مِنْ مِني
سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيحُ إِلَى مِني
إِنْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ لِي مُحَمَّدٍ

که عذاب خدا به تو برسد که بهترین اسم‌ها و شریف‌ترین لقب‌ها را به پست‌ترین از بندگان او نهادی، چگونه بدن تو طاقت عذاب این کلمه تو را دارد!

حضرت صادق علیه السلام چون این را شنیدند فرمودند: اگر فرضاً عمّار گناہانی را به اندازه آسمانها و زمین مرتکب شده بود هر آینه به پاداش این کلام حق در مقابل این قاضی جائز محو و نابود می‌شد، و آن قدر این گفتار درجات او را نزد خدای تعالی بالا برد که هر ذره به اندازه خردل از طاعات او را چندین هزار برابر دنیا نمود.»

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست آمد که رافضی عنوان صحیحی است برای شیعیان، لکن عامّه از آن معنای بدی را اراده می‌کنند کما آنکه شیعه از شاع یَشِيعُ به معنای مطاوعه و فرمانبری دل است، و مشایعت کردن به معنی دنبال کردن و پیروی نمودن است.

ابن اثیر در کتاب لغت خود در ماده شِيع گوید: اصل شیعه فرقه‌ای از مردم را گویند، و بر یک نفر و دو نفر و بر جماعت به طور یکسان گفته می‌شود، و در آن مذکر و مؤنث واحد است، و این اسم غلبه پیدا کرده بر کسانی که گمان می‌کنند که ولایت علی - رضی الله عنه - و اهل بیت او را دارند، و این غلبه به حدی رسیده که اسم خاص آنان شده است. بنابراین اگر گفته شود: فلان کس از شیعه است دانسته می‌شود که از موالیان اهل بیت است، و اگر گفته شود که: در مذهب شیعه فلان مطلب است یعنی در نزد این طائفه خاص این مطلب است. و لفظ شیعه جمعش شِيع آید، و اصل این لفظ از ماده مشایعت است و آن به معنای متابعت و تسلیم و پذیرش است - انتهی کلام ابن اثیر.

شیعه هم در اصول با عامّه اختلاف دارد، هم در فروع، عامّه، سیره شیخین را عملاً جزو برنامه عمل خود قرار داده است و معتقدند در عمل باید از رویه و سنت آنها پیروی کرد. گرچه در ظاهر فقط کتاب خدا و سنت رسول خدا

اختلاف شیعه با
عامّه در اصول
و فروع است

را مدرک حکم می‌گیرند ولی در تمام مسائل بدون استثناء سیره شیخین را با کتاب خدا و سنت رسول خدا ضمیمه می‌کنند، و لذا در مجلس شورائی که بعد از عمر تشکیل شد عبدالرحمن عوف به امیرالمؤمنین گفت: حاضری با تویبعت کنم بر

خلافت به شرط آنکه به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین عمل کنی؟ حضرت فرمود: من فقط به کتاب خدا و سنت پیغمبر عمل می‌کنم، لذا با آن حضرت بیعت نکرد، و روی به عثمان نمود و گفت: حاضری به کتاب خدا و سنت پیغمبر و سیره شیخین عمل کنی؟ گفت: آری، و لذا با او دست بیعت داده، او را به خلافت برگزید.

شیعه صحابه را معصوم نمی‌داند و لذا پیروی از آنها را جایز نمی‌شمرد. در وقتی که ابوبکر انتظار دارد که رسول خدا او را از اهل بهشت بشمرد، و حضرت صریحاً او را رد کرده و می‌فرماید: به علت حوادثی که بعد از من ممکن است از شما سرزند نمی‌توانم شما را از اهل بهشت بشمارم، چگونه می‌توان او را معصوم دانست و عمل او را ملاک عمل قرار داد؟!

در باب جهاد از «موطأ» مالک وارد است که: عَنْ مَالِكٍ، عَنْ أَبِي النَّضْرِ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ إِنَّهُ بَلَغَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِشُهَدَاءِ أُحُدٍ: هُوَ لَأَشْهَدُ عَلَيْهِمْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ: أَلَسْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِخْوَانَهُمْ؟ أَسَلَّمْنَا كَمَا أَسَلَّمُوا وَجَاهَدْنَا كَمَا جَاهَدُوا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَلَى وَلَكِنْ لَا أَدْرِي مَا تُحَدِّثُونَ بَعْدِي. فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ بَكَى ثُمَّ قَالَ: أَأَنَا لَكَائِنُونِ بَعْدَكَ؟^۱

«مالک با سند خود از عمر بن عبیدالله روایت می‌کند که به او چنین رسیده است که: رسول خدا ﷺ درباره شهداء احد فرمودند: اینان جماعتی هستند که من گواهی می‌دهم از اهل بهشت‌اند. ابوبکر می‌گوید: ای رسول خدا آیا ما برادر آنها نیستیم؟ ما اسلام آوردیم همانطور که آنها اسلام آوردند، و جهاد کردیم همانطور که آنها جهاد کردند (یعنی حتماً ما هم اهل بهشتیم کما آنکه آنها اهل بهشت‌اند). حضرت رسول اکرم فرمود: بلی شما اسلام آورده و جهاد کردید لکن من نمی‌دانم که بعد از من چه حوادثی پیش خواهید آورد. ابوبکر از شنیدن این کلام گریه کرد و باز هم گریه کرد و سپس گفت: ای رسول خدا آیا ما بعد از تو خواهیم بود؟».

(۱) «موطأ» مالک ج ۲ ص ۲۰-۲۱ کتاب جهاد طبع مصر دار احیاء الکتب العربیة با تصحیح و تعلیق محمد فؤاد عبدالباقی. ونیز درص ۱۸ از جلد دوم «تنویر الحوالک» که در متن آن «موطأ» مالک است این حدیث را در متن آورده است.

همچنین عمر خود را مجتهد می‌دانست و طبق رأی خود رفتار می‌کرد، و بسیاری از چیزهایی را که رسول خدا حلال فرموده بود حرام کرد، و تغییراتی در سنت رسول خدا داد، در این صورت چگونه می‌شود از او پیروی کرد؟ در حالی که شیعه و سنی روایت کنند از رسول اکرم ﷺ که فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقْرَبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ!.

«ای مردم هیچ چیز شما را به بهشت نزدیک و از آتش دور نمی‌نمود الا آنکه من شما را به آن امر کردم، و هیچ چیز شما را به آتش نزدیک و از بهشت دور نمی‌نمود مگر آنکه من شما را از آن نهی کردم».

و نیز فرمود: حَلَالٌ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. «حلال محمد حلال است تا روز قیامت، و حرام محمد حرام است تا روز قیامت».

علامه امینی^۲ و علامه طباطبائی^۳ گویند: أَخْرَجَ الطَّبْرِيُّ فِي الْمُسْتَبِينَ عَنْ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَا مُحْرَمُهُنَّ وَمُعَاقِبٌ عَلَيْهِنَّ: مُتَعَةُ الْحَجِّ، وَمُتَعَةُ النِّسَاءِ، وَحَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ فِي الْأَذَانِ. «طبری در کتاب «مستبین» با سلسله سند متصل خود از عمر روایت کند که گفت: سه چیز در زمان رسول خدا بوده است لکن من آنها را حرام می‌کنم و هر کس بجا آورد او را عقاب می‌کنم: متعه حج و متعه زنان و گفتن حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ در اذان».

و نیز طبری در «تاریخ» خود با سلسله سند متصل خود از عمران بن سواء روایت کند که: عمران می‌گوید: «نماز صبح را با عمر خواندم، عمر در نماز سُبْحَانَ^۴ را و یک سوره را با آن خواند و سپس برخاست و منصرف شد. من با او برخاستم، گفت: آیا حاجتی داری؟ گفتیم: بلی حاجت دارم. گفت: با من بیا. من

(۱) «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۱۸ از «اصول کافی» کلینی (ره).

(۲) «الغدیر» ج ۶ ص ۲۱۳.

(۳) «المیزان» ج ۴ ص ۳۱۶.

(۴) یعنی آیه: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ...» را تا آخر آیه، و یک سوره

تمام را بعد از قرائت حمد قرائت کرد.

با او رفتم، چون داخل منزل شد به من اجازه ورود داد و خود در روی تختی که هیچ چیز بر روی آن نبود نشست. گفتم: آمده‌ام تو را نصیحتی کنم. گفت: مرحبا به پند دهنده هر صبح و شام. گفتم: اَمّت تو، بر تو چهار چیز را عیب می‌شمارند. در این حال شلاق کوتاه خود را که به درّه معروف است یک سر آنرا در زیر چانه و سر دیگر آنرا روی ران خود قرار داد و سپس گفت: بگو ببینم چه می‌گوئی؟

گفتم: اَمّت می‌گویند که: تو عمره تمتّع را در ماه‌های حجّ حرام کردی و رسول خدا حرام نمود و ابوبکر نیز حرام نمود و عمره تمتّع حلال است. گفت: آیا حلال است؟ اگر مردم در ماه‌های حجّ عمره تمتّع بجا آوردند آنرا از رفتن به میقات برای احرام حجّ کافی می‌دانند، بنابر این نتیجه عمل آنها در آن سال فقط عمره بوده و حجّ آنها خراب و کوفته و له خواهد شد در حالی که حجّ حُسن و نظارت و طراوتی است از نصارت و حُسن‌های خدا، و من در این حکم کار صحیحی انجام دادم. وَلَوْ أَنَّهُمْ اعْتَمَرُوا فِي أَشْهُرِ الْحَجِّ رَأَوْهَا مُجْزِيَةً مِنْ حَجِّهِمْ فَكَانَتْ قَائِمَةً قَوِّبَ عَامِهَا فَفَرَعَ حَجُّهُمْ وَهُوَ بَهَاءٌ مِنْ بَهَاءِ اللَّهِ، وَقَدْ أَصَبْتُ^۱.

(۱) قوب به معنی جوجه است و قائب یعنی ذاقوب، بنابراین تخمی را که در آن جوجه باشد قائب گویند، و مقوب تخمی است که جوجه آن بیرون آمده باشد. عمر چون حجّ را با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکه را بعد از عمل عمره تمتّع کافی نمی‌داند، همچنان که در سنّه حجّه الوداع بعد از تبدیل حجّ افراد به عمره تمتّع و حجّ که لازمه آن احرام حجّ از مکه است بر رسول خدا اعتراض کردند که این چه حجّی است که بعد از ورود به مکه و تمتّع، جوانان ما در زیر درخت اراک آرمیده و از سرهای آنان قطرات غسل جنابت جاری باشد؟ پیغمبر فرمود: امر خداست، دست من نیست. بنابراین عمر حجّ را فقط با احرام از میقات می‌داند و احرام از مکه را بعد از عمره تمتّع صحیح نمی‌شمارد و می‌گوید: حجّی که بعد از تمتّع با زنان بعد از عمره بجا آورده شود حجّ نیست بلکه حجّ ناقص و کوفته شده و له شده است. حجّ آن است که از میقات شُغْناً غُبراً عازم عرفات شوند یا اگر در مکه آیند تمتّع ننموده و با حال احرام صبر کنند تا موسم حجّ برسد. بنابراین کسی که عمره تمتّع بجا آورد آن عمره مانند تخمی است که نتیجه آن که جوجه است خارج شود و دیگر آن تخم بدون جوجه خواهد بود. اگر کسی عمره تمتّع بجا آورد نتیجه آن سال همان عمره اوست و حجّ او صحیح نیست و چون حجّ بهائی است از بهاء خدا لذا از میقات باید محرم برای حجّ شد و در این صورت عمره تمتّع را حرام شمرده و عمل را منحصر به حجّ افراد قرار داده است. اشخاصی که حجّ افراد می‌کنند پس از اتمام آن از مکه خارج شده و از مسجد تعیم یا جعرانه محرم می‌شوند و به مکه آمده و عمره مفرده را انجام می‌دهند، کما آنکه عائشه چون حائض بود و عمل حجّ را بجا آورد حضرت برای عمره او دستور دادند به مسجد تعیم برود و از آنجا محرم شود و به مکه

گفتم: و اَمّت می‌گویند که: تو متعه نساء را حرام کردی در حالی که از طرف خدا جایز شمرده شده است، و ما در سابق با یک کف از طعام استمتاع می‌نمودیم و بعد از سه استمتاع در سه مرحله متفاوت جدائی ابدی حاصل می‌کردیم^۱.

گفت: رسول خدا ﷺ متعه را در زمان ضرورتی جایز شمرد و سپس مردم به وسعت و گشایش رسیدند و از آن به بعد یاد ندارم یکی از مسلمانان به آن عمل کرده، یا آن عمل را تکرار کرده باشد و الآن هم اگر کسی بخواهد با یک کف از طعام عقد کند و بعد از سه طلاق مفارقت جوید مانعی ندارد، و من در حکم به تحریم متعه کار صحیحی انجام دادم.

گفتم: و چنین حکم کرده‌ای که اگر کنیزی از مولای خود بچه‌ای بزاید فوراً آزاد می‌شود با آنکه مولا او را آزاد نکرده باشد. گفت: **الْحَقَّتْ حُرْمَةٌ بِحُرْمَةٍ وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْخَيْرَ وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ^۲**.

آمده عمل عمره مفرده را بجا آورد. این معنی حرف عمر بود که علناً می‌گوید: عمره تمتع حرام است چون حج را می‌شکنند و حج بهاء من الله است. ولیکن ابن اثیر در کتاب لغت، کلام عمر را به طوری دیگر تفسیر می‌کند و می‌خواهد بگوید که: علت تحریم عمر عمره تمتع را این بود که اگر مردم عمره تمتع را بجا آورند و با حج توأم کنند دیگر در ایام سال به مکه نیامده و مکه از معتمرین خالی خواهد ماند. قال فی «النهاية» فی مادة قُوب: و فی حدیث عمر: «ان اعتمرتم فی أشهر الحج رأیتوها مجزئة عن حجکم فكانت قایبة قوب عامها». ضرب هذا مثلاً لخلو مکه من المعتمرین فی باقی السنة، یقال: قیبت البیضة فهی مقوبة إذا خرج فرخها منها، فالقائبة البیضة، و القوب الفرخ، و المعنی أن الفرخ اذا فارق بیضته لم یعد الیها و کذا اذا اعتمرنا فی أشهر الحج لم یعودوا الی مکه. و عین این کلام را در «لسان العرب» ذکر می‌کند. و لا یخفی آنکه این معنی مراد عمر نیست و آنها می‌خواهند با این تفسیر خود روی کلام او را پرده بکشند و توجیه کنند. عمر تصریح می‌کند که حج کوییده می‌شود در حالی که بهاء است و عمره قایبة قوب یعنی تخم با جوجه آن سال است و وقتی جوجه بیرون آمد تخم خالی می‌شود و در آن سال دیگر حجی نیست. و این خلاف نص رسول خدا و قابل هیچ‌گونه توجیهی نیست، چون در زمان رسول خدا افرادی که حج ادا می‌کردند بعداً بلافاصله می‌توانستند از مسجد تنعیم محرم شوند، و لازمه حج افراد آن بود که بعد از آن عمره را بجا نیاورند و در بقیه ایام سال بجا آورند تا مکه از معتمر خالی نماند.

(۱) ممکنست معنای **ونفارق عن ثلاث بطلاق** این باشد که بعد از سه روز استمتاع رها می‌کردیم.

(۲) در روایات اهل بیت، سنت رسول خدا بر این است که چنانچه کنیزی از مولای خود بچه آورد و ام ولد گردد آن کنیز بعد از مردن مولا از سهمیه ارث بچه خود آزاد می‌شود یعنی قهراً به بچه می‌رسد و چون بچه مالک مادر خود نمی‌تواند بشود قهراً آزاد می‌شود. اما در زمان حیات مولا بدون آنکه مولا اختیاراً او را آزاد

من به جهت احترام فرزند که آزاد است احترام مادر او را رعایت کردم و حکم به آزادی او نمودم، در این عمل اراده خیر و خوبی کردم. گفتم: اَمّت از تو شکایت دارند که رعیت را به شدت و تندی حرکت می‌دهی و با خشونت و تعب می‌رانی. در این حال عمر آن شلاق کوتاه خود را به هم پیچد و دستی از اول آن تا آخر آن کشید و پس از آن گفت: اَنَا زَمِيلُ مُحَمَّدٍ - وَكَانَ زَامِلَهُ فِي غَزْوَةِ قَرْقَرَةَ الْكُدْر - فَوَاللَّهِ اِنِّي لَارْتِعُ فَاُشْبِعُ، وَاسْقِي فَاُرْوِي، وَ اَنْهَزُ اللَّفُوتَ، وَ اَزْجُرُ الْعُرُوضَ، وَ اَذْبُ قَدْرِي، وَ اَسُوقُ حُطُوبِي، وَ اَضْمُ الْعُنُودَ، وَ اَلْحِقُ الْقُطُوفَ، وَ اَكْثِرُ الزَّجْرَ، وَ اَقِلُّ الضَّرْبَ، وَ اَشْهَرُ الْعَصَا، وَ لُدْفَعُ بِالْيَدِ، لَوْلَا ذَلِكَ لَاعْدَرْتُ.

عمر گفت: «من هم طراز و هم ردیف محمد هستم - و در غزوه قرقرة الكدر روی مرکب در ردیف پیغمبر اکرم نشسته و عدیل او بود - سوگند به خدا که من گله را می‌چرانم^۱ و سیرشان می‌کنم، و آب می‌دهم و سیراب می‌کنم، و شتر سرکش را می‌زنم و دفع می‌کنم، و ناقه غیر مطیع و متمرّد را زجر و عذاب می‌دهم، و به اندازه قدر خودم دفع می‌کنم و به قدر گام خود مردم را سوق می‌دهم، و شخص منحرف و کج‌رو را به جمع دعوت می‌کنم، و حیوان متمرّد بد راه را به جماعت ملحق می‌نمایم، و زیاد زجر می‌کنم لکن کم می‌زنم، عصا بلند می‌کنم اما با دست مدافعه می‌کنم، و اگر چنین نبود هر آینه من مراتب عذرخواهی خود را بیان می‌نمودم». راوی گوید: چون این کلام عمر را برای معاویه نقل کردند، گفت: سوگند به خدا که به احوال رعیت خود عالم است»^۲.

در این روایت ملاحظه می‌شود که عمر علناً اظهار نظر می‌کند. اولاً-

→

کنندآزاد نمی‌شود، ولی عمر می‌گوید: من به جهت احترام ام ولد این حکم را کردم گرچه مخالف حکم رسول خدا باشد.

(۱) جمله لارتع از باب افعال است بنابراین معنای ارتع فاشبع این می‌شود که: گله را می‌چرانم و سیرشان می‌کنم، کنایه از آنکه راعی خوبی برای رعیت هستم (ارتع الدابة: جعلها ترتع).

(۲) این روایت را از عمر طبری در «تاریخ» خود ج ۳ ص ۲۹ آورده و در «الغدیر» ج ۶ ص ۲۱۲ از طبری و از ابن ابی‌الحدید در «شرح النهج» ج ۳ ص ۲۸ نقلاً عن الطبری وابن قتیبه روایت می‌کند. و در «تفسیر المیزان» ج ۴ ص ۳۱۶ از طبری و از ابن‌الحدید در «شرح نهج البلاغه» نقلاً عن ابن قتیبه ذکر می‌کند.

احکامی را که از نزد خود بر خلاف احکام رسول خدا اجرا کرده است صحیح می‌شمارد و می‌گوید: من در این امور اصابه به واقع کرده‌ام و کار صحیح انجام دادم. ثانیاً - خود را زمیل یعنی هم طراز و هم ردیف پیغمبر می‌شمرد و می‌گوید: همان طور که پیغمبر دارای نظر و اجتهاد بوده است من هم دارای نظر و اجتهاد هستم.

شیعه می‌گوید: غیر از قرآن و سنت پیغمبر هیچ چیز لازم الاجراء و معصوم یعنی خالی از خطا نیست و ائمه اهل بیت که معصومانند اولاً به علت معجزات و کرامات و عدم وقوع خبط و اشتباه، و ثانیاً به جهت نصوص متواتری است که از صاحب شریعت معصوم رسیده و آنها را واجب الطاعة یعنی معصوم دانسته است، و بدون جهت نباید کسی را مطاع شمرد و از او تبعیت کرد.

عمر به عقیده خود مجتهد بوده ولی به چه دلیل امر او لازم الاجراء باشد و به چه علت حکم به تحریم متعه حج و متعه نساء را مسلمانان از او باید پیروی کنند؟ به کدام آیه یا به کدام یک از کلمات رسول خدا چنین حقی به او داده شده است که حکم قرآن و حکم رسول خدا را نسخ کند و تا روز قیامت در بین مسلمانان لازم الاجراء باشد؟ حکم لازم الاجراء حکمی است که از خطا و غلط محفوظ باشد و بنابر لزوم تبعیت از سنت شیخین باید آنها معصوم باشند.

و عجیب است که عامه عصمت ائمه را قبول ندارند، و بعضی از آنها عصمت رسول خدا را نیز قبول ندارند، و بعضی در آیات قرآن قبول دارند و در سیره و روش خود آن حضرت قبول ندارند، و روایاتی که از آنان وارد شده و نسبت خطا و سهو و نسیان و اشتباه به رسول الله داده شده بسیار زیاد است، حتی در بعضی صراحت دارد که در هنگام نزول بعضی از آیات قرآن شیطان بر زبان آن حضرت آیه دعوت به بت و تمجید از بتها را گذارد و پیغمبر برای مردم قرائت کرد لکن جبرئیل نازل شد و پیغمبر را متوجه اشتباه خود نمود، و لکن مع ذلک عملاً شیخین را معصوم می‌دانند یعنی سیره آنها را لازم الاتباع می‌دانند و ناسخ سیره پیغمبر می‌شمردند.

شیعه می‌گوید: شیخین معصوم نیستند، آنها مانند سایر افراد مردم جایز الخطا هستند و تبعیت از سیره و روش آنها تبعیت از خطا است، در حالی که

می‌بینیم بسیاری از آیات قرآن در مذمت و توبیخ و عتاب و مؤاخذه بعضی اصحاب نازل شده است و روایاتی را بزرگان اهل تسنن نقل نموده‌اند که دلالت بر انحراف بعضی از صحابه و بیزاری رسول خدا از آنها و عدم قبول شفاعت آن حضرت درباره آنها است. در عین حال به مجرد آن که کسی نام صحابی بر خود گرفت چگونه طاهر و مطهر می‌شود و از هر گونه نقص و عیب، مادرزاد بیرون می‌آید؟ مگر این همه اختلافات و مشاجرات و منازعات و قتال در زمان حضرت رسول الله و بعد از آن حضرت در میان اصحاب واقع نشد؟ پس چگونه بدون چون و چرا چشم بسته باید آنها را خوب دانست و سخن آنها را پذیرفت؟ دین اسلام دین علم و واقع بینی است، چگونه می‌شود امر به تبعیت از باطل کند و سخن افراد مجهول الحال را بدون تفحص و تجسس در صحت و سقم آن لازم الاتباع داند.

مگر قرآن مجید نمی‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ». «از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن». مگر نمی‌فرماید: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً». «به درستی که گمان، انسان را نسبت به چیزی از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

در روایت صحیح عامه آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمودند: روز قیامت که می‌شود بئنا انا قائم إذا زمره حتى إذا عرفتهم حرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم. فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: وما شأنهم؟ قال: لئدوا على أدبارهم الفهقري، ثم إذا زمره حتى إذا عرفتهم حرج رجل من بيني وبينهم، فقال: هلم، قلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: ما شأنهم؟ قال: إنهم لئدوا على أدبارهم الفهقري، فلا راه يخلص إلا مثل همل النعم.^۳

«حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: چون قیامت برپا شود در هنگامی که من در صحرای محشر ایستاده‌ام ناگهان جماعتی را می‌آورند و چون من آنها را شناختم

(۱) سوره اسراء ۱۷ - آیه ۳۶.

(۲) سوره النجم ۵۳ - آیه ۲۸.

(۳) «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

این روایت خالی از تشویش لفظی نیست، ولأ - باید هلموا باشد نه هلم. ثانیاً جمله فلا راه يخلص باید فلا اراها تخلص باشد، مگر اینکه گفته شود افراد هلم به اعتبار افراد لفظ زمره است. واما تذکیر ضمیر به اعتبار رجوع به شی ومن و امثال آنها از الفاظ مبهمه بوده باشد.

مردی از بین من و آنها می آید و به آن جماعت می گوید: بیائید و حاضر شوید. من می گویم: به کجا بیایند؟ جواب می دهد: سوگند به خدا به سوی آتش. من می گویم: به چه علت؟ جواب می گوید: آنها به پشت سر و بر آداب جاهلیت برگشتند. پس ناگهان جماعت دیگری را بیاورند و همین که من آنها را شناختم مردی از بین من و آنها می آید و می گوید به آن جماعت که: بیائید و حاضر شوید. من می گویم: به کجا بیایند؟ جواب می دهد: سوگند به خدا به سوی آتش من می گویم: گناهشان چیست؟ جواب گوید: آنها به پشت سر به آداب جاهلیت برگشتند. سپس حضرت رسول فرماید: همین طور دسته دسته به جهنم روند تا حدی که من نیابم کسی را که نجات یابد مگر به اندازه هَمَلِ النَّعَمِ».

عَلَامَةُ امینی گوید که: قسطلانی در «شرح صحیح بخاری» ج ۹ ص ۳۲۵ هَمَل را به معنای شتران گم شده یا شتران بدون ساربان معنی نموده است، یعنی نجات یافتگان از اصحاب من کم اند مانند کم بودن شتران گمشده و بی ساربان^۱.

و عَلَامَةُ طباطبائی در تفسیر خود فرماید: وَفِي الصَّحِيحَيْنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَرُدُّ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي (أَوْ قَالَ: مِنْ أُمَّتِي) فَيَحْلَتُونَ عَنِ الْحَوْضِ، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي. فَيَقُولُ: لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدْتُمْوَا بَعْدَكَ. لَرُدُّوَا عَلَيَّ أَعْقَابَهُمُ الْقَهْرِيُّ فَيَحْلَتُونَ^۲.

در «صحیح بخاری و مسلم» از ابوهریره از رسول خدا ﷺ روایت می کند که فرمود: «روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از امت من) بر من وارد می شوند و آنها را از حوض کوثر دور می کنند. من می گویم: بار پروردگارا اینان اصحاب من هستند. خداوند تبارک و تعالی خطاب می فرماید: تو نمی دانی بعد از تو چه حوادثی پیش آورده اند، آنها بر پاشنه پاهای خود به عقب برگشته بر آداب جاهلیت به قهقری رجوع کرده اند».

عَلَامَةُ امینی در جلد سوم «الغدیر»^۳ روایات بسیاری از صحاح عامه در این

(۱) «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۷.

(۲) «المیزان فی تفسیر القرآن» ج ۳ ص ۴۲۰.

(۳) «الغدیر» ج ۳ ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

موضوع بیان می‌فرماید، و علامه مجلسی در جلد هشتم «بحار الانوار» اخبار کثیری از بخاری و مسلم و دیگران راجع به انحراف صحابه بعد از رحلت رسول خدا نقل می‌کند.^۱ و کلینی در «روضه کافی» با اسناد متصل خود از زراره از حضرت باقر یا صادق علیه السلام روایت می‌کند که قال: أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كَثِيْبًا حَزِيْنَا، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام: مَالِي رَأَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَثِيْبًا حَزِيْنَا؟ فَقَالَ: وَ كَيْفَ لَا أَكُونُ كَذَلِكَ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ فِي لَيْلَتِي هَذِهِ أَنَّ بَنِي تَيْمٍ وَ بَنِي عَدِيٍّ وَ بَنِي أُمِيَّةَ يَصْعَدُونَ مِثْبَرِي هَذَا يَرُدُّونَ النَّاسَ عَنِ الْإِسْلَامِ الْقَهْقَرَى، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ فِي حَيَاتِي أَوْ بَعْدَ مَوْتِي؟ فَقَالَ: بَعْدَ مَوْتِكَ.^۲

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صبحگاهی به حال غصه و اندوه شدیدی بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می‌کند: ای رسول خدا چرا این قدر اندوهگین و غمناکی؟ حضرت رسول فرمودند: چگونه حزین و غمگین نباشم، دیشب دیدم بنی - تیم و بنی عدی و بنی اُمیة از این منبر من بالا می‌روند و مردم را از اسلام برگردانده و به قهقرای جاهلیت سوق می‌دهند. پس عرض کردم: ای پروردگار من آیا این کار را در زمان حیات من می‌کنند یا بعد از مردن من؟ خطاب از طرف خدا آمد: بعد از مرگ تو.»

لَوْ لَا أَكْرَهُ أَنْ يُقَالَ: إِنَّ مُحَمَّدًا اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إِذَا ظَفَرُوا بَعْدُوهُ قَتَلَهُمْ لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كَثِيرٍ.^۳

«حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر من ناپسند نمی‌داشتم این که گفته شود: محمد از گروهی یاری جست و چون با کمک آنان بر دشمنش غالب شد آنها را کشت، هر آینه گردنهای افراد بسیاری را می‌زدم.»

باری این روایات که به طور نمونه بیان شد شاهد است بر آنکه تمام اصحاب رسول خدا مؤمن و تسلیم اوامر نبوده و در میان آنها متمرّد و مخالف بسیار بوده‌اند. و چون شرط عمل به گفتار کسی را قرآن مجید و گفتار رسول خدا منحصر به علم به صحّت و واقعیت و حقانیت می‌داند لذا باید در عمل صحابه و روش آنان تفحص

(۱) «بحار الانوار» ج ۸ ص ۷ و ص ۸.

(۲) «روضه کافی» طبع آخوندی ص ۳۴۵.

(۳) «روضه کافی» طبع آخوندی ص ۳۴۵.

نمود، آنان که اهل تقوا و عمل صالح و تسلیم اوامر خدا و رسول خدا بوده‌اند روایتشان را از رسول خدا پذیرفت و کلام آنها را که مطابقه با کتاب و سنت کند قبول کرد، و آنان که تسلیم اوامر خدا و رسول خدا نبوده و از آنان خلافتی در زمان رسول خدا یا بعد از رحلت آن حضرت سرزده است نه کلام آنها را پذیرفت و نه روایتشان را از رسول خدا قبول کرد، و الا متابعت از باطل بوده و طبق صراحت آیه قرآن منع شده است.

این یک جهت، مخالفت شیعه با عامه است در اصول.

واما جهت مخالفت شیعه با آنان در فروع این که:

جهت مخالفت

عامه می‌گویند: در عمل به احکام باید از یکی از

شیعه با عامه

علمای مذاهب اربعه پیروی کرد، یا ابوحنیفه یا

در فروع

از شافعی و یا از مالک و یا از احمد بن حنبل، و غیر از

آراء آنان مجزی و کافی نیست. شیعه می‌گوید: کتاب خدا بر همه افراد بشر نازل شده و همه افراد حق استفاده از آنرا دارند و پیامبر اکرم واسطه نزول وحی خدا برای استفاده بشر است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ^۱. «ای پیغمبر، ما

قرآن را به سوی تو فرستادیم تا آنکه برای مردم بیان کنی و روشن سازی آنچه را به سوی آنان نازل شده است و به امید آنکه تفکر کنند».

کلام و سنت رسول خدا نیز برای هر شخص عاقل حجّت است. به چه علت

مسلمانان نتوانند خود در کتاب خدا نظر نموده و سنت رسول خدا را نیز ضمیمه نموده و از آن دو استفاده حکم شرعی خود را بنمایند، و باب اجتهاد مسدود شود؟ آیا دین اسلام دین علم نیست؟ آیا تقلید برای همه افراد بشر غیر از این چهار نفر واجب شده است؟ آیا ممکن نیست فردی از مسلمانان با تحصیل علم و کاوش در پیدا کردن مراد از آیات و تفحص در سیره رسول خدا پایه دانشش از هر فرد از این چهار تن بالا رود؟ به چه مجوز عقلی این مرد عالم باید از اینها تقلید کند و حق نداشته باشد فتوائی مخالف آنان بدهد، و خود و دیگران را زندانی در فتاوی آنان کند؟ این منطوق، خلاف منطوق

(۱) سوره نحل ۱۶ - آیه ۴۴.

فطرت و حکم عقل مستقل است.

معنی انحصار مذهب در مذاهب چهارگانه آن است که هر مسلمان باید عملاً معنی **يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** را از یکی این چهار تن بپرسد و در عمل به هر آیه‌ای از آیات و هر گفتاری از رسول خدا زبان یکی از این چهار تن را مفسر قرار دهد، آیا این چهار نفر معصوم‌اند، و در کلام آنها خطائی نیست؟ اگر چنین است پس چرا چهار مذهب شد و اختلافات به چهار رسید؟ دین، دین واحد است، و این اختلاف، خود بهترین شاهد بر عدم عصمت آنان است. علاوه با علم اجمالی قطعی در بین این آراء و فتاوی یا همه باطل و یا بعض از آنها باطل است، و لزوم اتباع از یکی از آنها لزوم پیروی و وجوب متابعت از امر محتمل الخطاء است و این حکم خلاف حکم عقل است. هر کس می‌تواند مستقلاً با عقل و دانش خود از کتاب خدا و سنت رسول خدا پیروی کند. عدم جواز اجتهاد به طور مطلق و حصر اجتهاد در داخل یکی از مذاهب چهارگانه، حکم به لزوم پیروی از خطا است، و چون این چهار تن معصوم از خطا نیستند و هیچ کس درباره آنان احتمال عصمت را نداده است، بنابر این باب اجتهاد مطلق بدون محبوسیت در آراء و فتاوی این چهار نفر برای تمام افراد مسلمانان تا روز قیامت باز است. این گفتار صریح شیعه می‌باشد، که ابداً جای اشکال و ابهامی ندارد و احدی را از عامه قدرت بر دفع آن نیست.

کتاب معروف علامه عصر سید شرف الدین جبل عاملی به نام «**النَّصُّ** و **الاجتهاد**»^۱ از کتب بسیار نفیس و ذی قیمتی است که نوشته شده است، و شاید به پیرو مطالعه این کتاب و با سعی مرحوم آیه الله بروجردی، مفتی اعظم مصر و رئیس جامعه الازهر شیخ محمود شلتوت فتوای معروف و جهانی خود را مبتنی بر جواز تمسک به فقه شیعه امامیه صادر نمود. اینک، عین فتوای او را در اینجا ذکر می‌کنیم:

(۱) موضوع این کتاب شریف این است که ما جماعت شیعه ملتزم به نص‌های پیغمبر اکرم **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** هستیم ولی عامه در مقابل نص حضرت رسول اکرم از خود اجتهاد می‌کنند و رأی می‌دهند، مثل آنچه که در ص ۹۷ به بعد همین کتاب گذشت، و در آن کتاب نفیس آن نمونه‌ها و نمونه‌های بسیار دیگر استقصاء شده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن الفتوى

التي أصدرها السيد صاحب الفضيلة الأستاذ الأكبر

الشيخ محمود شلتوت شيخ الجامع الأزهر

فى شأن جواز التعبد بمذهب الشيعة الامامية

قبل فضيلته: إن بعض الناس يرى أنه يجب على المسلم لكى
تقع عباداته ومعاملاته على وجه صحيح أن يقلد أحد المذاهب الأربعة
المعروفة و ليس من بينها مذهب الشيعة الإمامية ولا الشيعة الزيدية، فهل
توافقون فضيلتكم على هذا الرأي على إطلاقه فتمنعون تقليد مذهب الشيعة
الإمامية الاثنا عشرية مثلاً.

فأجاب فضيلته:

١- إن الإسلام لا يوجب على أحد من أتباعه اتباع مذهب معين
بل نقول: إن لكل مسلم الحق فى أن يقلد بادئ ذى بدء أى مذهب من
المذاهب المنقولة نقلاً صحيحاً و المدونة أحكامها فى كتبها الخاصة،
ولمن قلد مذهباً من هذه المذاهب أن ينتقل إلى غيره أى مذهب كان و
لا حرج عليه فى شئ من ذلك.

٢- إن مذهب الجعفرية المعروف بمذهب الشيعة الإمامية
الإثنا عشرية مذهب يجوز التعبد به شرعاً كسائر مذاهب أهل السنة.

فينبغى للمسلمين أن يعرفوا ذلك و ان يتخلصوا من العصبية بغير
الحق لمذاهب معينة، فما كان دين الله و ما كانت شريعته بتابعة لمذهب
أو مقصورة على مذهب، فالكل مجتهدون مقبولون عند الله تعالى، يجوز لمن
ليس أهلاً للنظر و الاجتهاد تقليدهم و العمل بما يقررونه فى فقههم و
لا فرق فى ذلك بين العبادات و المعاملات

محمود شلتوت

السيد صاحب السّاحة العلامة الجليل الأستاذ محمّد تقى

القَمِّيَّ السَّكْرِيَّتِ الْعَامَ لَجْمَاعَةِ التَّقْرِيْبِ بَيْنَ الْمَذَاهِبِ الْإِسْلَامِيَّةِ! سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتِهِ.

أَمَّا بَعْدُ فَيَسْرَتِي أَنْ أُبْعَثَ إِلَى سَمَاحَتِكُمْ بِصُورَةِ مَوْقِعٍ عَلَيْهَا إِمْضَائِي مِنَ الْفَتَوَى الَّتِي أَصْدَرْتُهَا فِي شَأْنِ جَوَازِ التَّعَبُّدِ بِمَذْهَبِ الشِّيْعَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ رَاجِعاً أَنْ تَحْفَظُوهَا فِي سَجَلَاتِ دَارِ التَّقْرِيْبِ بَيْنَ الْمَذَاهِبِ الْإِسْلَامِيَّةِ الَّتِي أَسْهَمْنَا مَعَكُمْ فِي تَأْسِيسِهَا وَوَقَّفْنَا اللَّهُ لِتَحْقِيقِ رِسَالَتِهَا، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.

شیخ الجامع الأزهر

محمود شلتوت

صورة الفتوى وأذيعت من دارالتقريب بالقاهرة في ١٧ ربيع الأول ١٣٧٨ هـ.^١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نص فتوای استاد بزرگ آقای بزرگوار شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه ازهر راجع به جواز عمل به مذهب شیعه امامیه.

از ایشان سؤال شد: بعضی از مردم چنین می‌اندیشند برای آنکه مسلمان عبادات و معاملاتش صحیح باشد حتماً باید به یکی از مذاهب چهارگانه معروف عمل کند و در بین آنها مذهب شیعه امامیه و مذهب زیدیه نیست. آیا شما با این رأی به طور کلی موافقت دارید، و تقلید از مذهب شیعه امامیه را جائز نمی‌شمیرید؟

در جواب چنین گفتند: ۱- دین اسلام بر آحادی از پیروانش متابعت از مذهب خاصی را لازم نمی‌شمرد بلکه ما می‌گوئیم: برای هر فرد مؤمن چنین حقی است که بتواند در ابتدای امر از هر یک از مذاهبی که صحیحاً نقل شده و در کتابهای مخصوص احکام آن مذهب نوشته شده است پیروی کند و همچنین کسی که از یک مذهب از این مذاهب پیروی می‌کرده می‌تواند عدول به مذهب دیگر بنماید، هر مذهبی باشد، و در این عمل باکی بر او نیست.

۲- جایز است شرعاً عمل کردن به دستورات مذهب جعفریه که به مذهب

(۱) نقل از مجله «تاریخ اسلام»

امامیه اثنا عشریه معروف است مانند سایر مذاهب اهل سنت. و سزاوار است مسلمانان این مطلب را بدانند و از عصبیت و طرفداری‌های بی‌جا و بدون حق و حمایت از مذهب معینی خودداری کنند. دین خدا و شریعت او تابع مذهبی نیست یا منحصر در مذهبی نیست، هر کس به مقام اجتهاد فائز گردد عنوان مجتهد بر او بار، و در نزد خدای تعالی عملش مقبول خواهد بود. و جایز است برای کسی که اهلیت نظر و اجتهاد را ندارد از ایشان تقلید کند و به آنچه در فقهشان مقرر داشته‌اند عمل بنماید، و در این مسئله بین عبادات و معاملات تفاوتی نیست.

محمود شلتوت

آقای بزرگوار محترم علامه جلیل استاد محمدتقی قمی دبیرکل جماعت تقریب در بین مذاهب اسلام

سلام خدا و رحمت او بر شما باد، اما بعد: خوشحالم که صورتی از فتوای خود را که امضاء نموده‌ام و راجع به جواز عمل و تعبّد به دستورات مذهب شیعه امامیه است خدمت شما بفرستم. امیدوارم آن را در میان محفوظات و پرونده‌های دارالتقریب بین مذاهب اسلام که من در تأسیس آن با شما همکاری نموده‌ام حفظ کنید. خداوند ما را در نیل به هدف و منظور این مؤسسه موفق گرداند، و سلام و رحمت خدا بر شما باد.

شیخ جامع ازهر - محمود شلتوت

کدام عاقلی می‌تواند اصرار بر حصر پیروی از یکی از مذاهب اربعه داشته باشد با آنکه فتاوی این ائمه چهارگانه معروف^۱ و بعضی در عدم قبول به حدی است که هیچ انسان صاحب فطرتی نمی‌تواند بپذیرد. جایی که مالک، وطی غلام را جایز

(۱) باید برای پیدا کردن مدرک معتبر این فتواها بکتاب معتبر اهل تسنن مراجعه نمود چون بعید است آنها صراحتاً بدین مسائل فتوا داده باشند چون فی الجمله دقتی در اصل آنها شد به نظر رسید این فتواها را منتقدان از لوازم بعضی فتوای دیگر مثلاً از عموم یا اطلاق یک فتوا استفاده کرده و خرده گرفته‌اند که البته صاحب فتوا خود به آن عموم یا اطلاق ملتزم نبوده است و در این صورت ایراد و اشکال بر عموم یا اطلاق فتوا است که شامل چنین مواردی می‌شود.

شمرد، و شافعی شطرنج را مباح داند، و نکاح و ازدواج با دختری را که از زنای خود او متولد شده است جایز داند، و ابوحنیفه خوردن نبید و آب انگور جوشیده را که شراب است جایز شمرد، و اجرای حدّ را بر لواط لازم نداند، و نیز حدّ زنا را بر مجامعت با مادر خود، یا دختر خود را که به عقد خود درآورده و این عقد فاسد بوده است لازم نشمرد، و احمد حنبل از استعمال چرس و بنک مانعی نبیند، فعلی الاسلام السّلام!

عجیب است که عامّه می‌گویند: از فتوای این چهار نفر نمی‌توان تجاوز کرد و حقیقت این کلام قول به عصمت آنهاست، اما ائمه طاهرين را که منزل وحی و اهل بیت وحی هستند معصوم نمی‌دانند. بخاری می‌گوید: من هر روایتی را که می‌خواستم در صحیح خود بنویسم قبلاً دو رکعت نماز می‌خواندم و سپس می‌نوشتم، اما در این کتاب مفصل و قطور خود یک روایت از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نکرده، و خودش می‌گوید: علت اینکه از جعفر بن محمد روایتی نقل نکردم آن بود که در دلم نسبت به او چیزی بود، یعنی شبهه و شکی داشتم.

این روش کم کم اذهان را متوجه یک حقیقتی می‌کند و تنفر عامّه را از مذهب غیر صحیح بیشتر و به مذهب اهل بیت نزدیک‌تر می‌سازد، و امید است با اجازه ورود کتب شیعه در زمین‌های سنی‌نشین همه آنها به دین حق برگردند و این آئین پاک را بپذیرند. اگر حق منکشف گردد اشخاص بی‌غرض از قبول آن دریغ نخواهند نمود، همانطور که سلطان محمد خدابنده مذهب شیعه را پذیرفت و بعد از آنکه حنفی - مذهب بود در اثر بحث علامه حلی با نظام الدین عبدالملک شافعی مذهب حق را دریافته و در همان مجلس بحث به مذهب شیعه درآمد.

خلاصه مطلب آنکه غازان خان فرزند ارغون خان فرزند آباخان فرزند هلاکوخان فرزند تولی خان فرزند چنگیز خان معروف در سنه ۷۰۲ هجری در بغداد بود. اتفاقاً یک روز جمعه در مسجد بغداد یک نفر سید علوی با جماعت، نماز جمعه را با اهل سنت خواند و بعداً نماز ظهر خود را منفرداً بجای آورد. چون از این عمل او، او را شیعه یافتند او را کشتند. نزدیکان او شکایت نزد غازان خان بردند که به چه علت و گناهی او را کشته‌اند؟ غازان خان بسیار متأثر شد و اظهار ملالت نمود که چرا به مجرد اعاده نمازی مردی از اولاد رسول خدا باید کشته شود. و چون علمی به مذاهب اسلامیّه نداشت در صدد تفحص مذاهب، و آراء و فتاوی اهل سنت برآمد.

در بین امرای او جماعتی بودند که اظهار تشیّع می نمودند از جمله امیر طرمطار فرزند مانجو بخشی بود و از طفولیت در خدمت سلطان بوده و بسیار نزد او موّجه و آبرومند بود. امیر طرمطار مذهب شیعه را پیوسته تقویت می نمود و چون سلطان غازان خان را بر اهل سنّت غضبناک دید موقع را مغتنم شمرده و او را به مذهب شیعه ترغیب کرد. سلطان نیز میل نمود و در تربیت سادات و آبادی مشاهد مشرفه ائمه الصلوات همّت گماشت تا آنکه مرگ او را در ربود و برادرش سلطان محمّد که او را شاه خدا بنده گویند و در سابق اسمش الجایتو بود به جایش به سلطنت نشست و به اغواء بسیاری از علمای حنفیه میل به مذهب حنفی ها پیدا کرد و آنها را بسیار توقیر و تکریم می نمود، و حنفی ها بسیار تعصب و حمیت نسبت به مذهبشان به خرج می دادند و جانبداری می نمودند. وزیر او خواجه رشید الدین شافعی از این معنی ملول بود و لیکن قدرت سخن گفتن حتّی به کلمه ای را در مقابل حنفی ها نداشت.

چون پادشاه وقت حنفی مذهب بود تا زمانی که قاضی نظام الدین عبدالملک از مراغه به حضور سلطان آمد و در علم معقول و منقول ماهر بود، سلطان او را قاضی - الْقضاة تمام کشورهای خود نمود! او در مباحثه را با علمای حنفی مذهب در حضور سلطان باز نمود و در مجالس عیدیه با آنها بحث نمود و آنها را عاجز ساخت. سلطان محمّد به مذهب شافعیّه میل پیدا کرد و او آن داستان و حکایت مشهور کشته شدن سید - علوی را به جرم اعاده نماز، در حضور سلطان بیان کرد. سلطان از یکی از علمای شافعی مذهب به نام قطب الدین شیرازی سؤال کرد که اگر حنفی بخواهد شافعی شود چه کند؟ او در پاسخ گفت: این کار بسیار سهل و آسان است بگوید: لا إله إلاّ الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله.

و در سنه ۷۰۹ پسر صدر جهان که از علمای مشهور و حنفی مذهب بود از بخارا حضور شاه خدابنده رسید. حنفی های بغداد همه به او از قاضی نظام الدین شکایت کردند و گفتند: ما را نزد شاه و أمراء ذلیل و زبون نموده است. پسر صدر - جهان به آنها ملاطفت نمود و وعده کرد در روز جمعه که به محضر سلطان می رسد در حضور شاه از روی استهزاء و مسخره از قاضی نظام الدین از مسئله جواز ازدواج با دختری که از نطفه همان شخص به وجود آمده سؤال کند و آبروی او را ببرد. چون روز جمعه رسید در حضور سلطان از این مسئله از قاضی سؤال کرد. قاضی فوراً

گفت: این مسئله معارض است به مسئله جواز ازدواج با خواهر و مادر در مذهب ابوحنیفه. بحث این دو نفر به طول انجامید و به افتضاح کشید و بالاخره پسر صدر حنفی مذهب خواست به کلی انکار کند و این مسئله را از ابوحنیفه نداند. قاضی نظام فوراً یک بیت از منظومه ابوحنیفه خواند:

وَلَيْسَ فِي لِوَاطِهِ مِنْ حَدٍّ وَلَا بِيَوَطِي الْأُخْتِ بَعْدَ الْعَقْدِ

«اگر کسی لواط کند حدّ نمی خورد، و اگر کسی با خواهرش بعد از عقد مجامعت کند نیز حدّ بر او جاری نمی شود». نظام الدین حنفی ها را منکوب کرد و پسر صدر جهان و بقیّه حنفی ها ساکت شدند و سرها را به زیر انداختند. سلطان محمد بسیار ملول و ناراحت شد، امراء سلطان نیز منضجر و ملول شدند و همه بر آنکه مذهب اسلام را اختیار کرده اند پشیمان شدند. شاه خدابنده با حالت غضب از جا برخاست و امیران او با یک دیگر می گفتند: چه کاری ما کردیم، دین پدران و اجداد خود را ترک گفتیم و دین عرب را گرفتیم که به این مذاهب منشعب می گردد و در آن ازدواج با دختر و خواهر و مادر را جایز می شمرد، حتماً باید به دین گذشتگان خود برگردیم.

این خبر در میان تمام ایالات سلطان منتشر شد و مردم هر وقت عالمی یا طلبه مشغول به علمی را می دیدند مسخره می کردند و از روی استهزاء از این مسائل سؤال می کردند. چون امیر طرمطار سلطان را در امر خود متحیر دید گفت: سلطان غازان خان از همه مردم عقلش بیشتر و کیاست و فراستش عجیب تر و کامل تر بود و چون بر قبائح اهل سنت واقف شد به مذهب شیعه گرائید و چاره ای نیست که سلطان نیز باید شیعه شود. سلطان محمد گفت: مذهب شیعه چیست؟ امیر طرمطار گفت: همین مذهبی که مشهور به رفض است. ناگهان سلطان بر او یک فریاد زد و گفت: ای شقی تو می خواهی مرا رافضی کنی؟ امیر طرمطار محاسن مذهب شیعه را برای او شرح داد و دائماً طهارت و پاکیزگی این مذهب را در نظر او جلوه داد تا آنکه بالاخره بعد از سه ماه تشّت و اضطراب خاطری که سلطان محمد داشت به مذهب شیعه میل پیدا کرد و سفری به نجف اشرف نمود و وضع سادات و علمای شیعه را در آنجا دید، این نیز مزید بر محبت او گردید و از آن جا به وزیرش رشیدالدین نوشت که علمای شیعه را به بغداد احضار کند. رشیدالدین بزرگترین عالم شیعی مذهب جمال الدین حسن بن یوسف بن علی بن مطهر علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین را به بغداد احضار کرد.

علامه با خود سه عدد از تألیفات خود را که کتاب «نهج الحق» و «کشف الصدق» و «منهاج الکرامه» بود آورد و هر سه را به سلطان هدیه کرد و مورد الطاف و مرحام او واقع شد. سلطان دستور داد مجلسی عظیم برای بحث برپا کردند و از جمیع علماء و فضلاء در آن گرد آوردند. و در آن مجلس امر نمود که قاضی القضاة نظام الدین - عبدالملک که افضل علماء آن عصر بود با آیت الله علامه مناظره و مباحثه کند. علامه در آن مجلس با براهین ساطعه و دلائل قاطعه خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله اثبات کرد و خلافت خلفای سه گانه را باطل کرد به طوری که ابداً برای قاضی جای انکار و محلّ ایراد نماند و قدرت بر دفاع نداشت، بلکه شروع کرد در مدح علامه سخن گفتن و ثلّه او را تحسین و تمجید نمودن، و در پایان سخن گفت: ولیکن چون گذشتگان از ما راهی را طی کرده‌اند بر آیندگان نیز لازم است همان راه را طی نمایند برای آنکه لجامی در دهان عوام الناس باشد و در میان آنها تفرقه پیدا نشود و کلمه اسلام متشتت نگردد و لغزشهای صحابه پوشیده گردد و در ظاهر نیز از طعن به آنها خودداری شود. سلطان محمد در برابر این کلمات سست و آن ادله قوی علامه حلی بدون تأمل وارد دین امامیه گشت و بسیاری از امیران او نیز شیعه شدند و از اعمال و بدعت‌هایی که قبل از آن داشتند توبه نمودند و سلطان امر نمود به تمام کشورهای اسلامی که در تحت سیطره او بود خطبه‌ها را بر فراز منبرها تغییر دهند و نام خلفای سه گانه را از آن بردارند و نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه طاهرين علیهم السلام را در خطبه بر فراز منبرها بخوانند، و در اذان **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** را بگویند، و نقش سکه‌ها را تغییر دهند و بر آنها اسامی مبارکه را نقش کنند.

چون این مجلس مناظره پایان رسید علامه خطبه بلیغی به طور کافی و شافی ایراد کرد و حمد خدا را بر این موهبت به جای آورد و بر او ثنا فرستاد و بر محمد مصطفی و علی مرتضی و اولاد معصومین آنها از آل پیغمبر صلوات فرستاد. سید رکن الدین موصلی که در آن مجلس حضور داشت و از اول مناظره علامه انتظار فرصت می‌کشید که شاید در بحث علامه مختصر لغزشی کند و بر او ایراد گیرد و نتوانسته بود در این وقت که علامه صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد گفت: دلیل بر جواز صلوات بر غیر پیغمبران چیست؟ علامه این آیه را قرائت کرد: **الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ**

مُصِيبَةٌ قَالُوا اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ اُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ^۱.

«آن کسانی که بر آنها مصیبتی وارد گردد بگویند ما ملک خدا هستیم و به سوی او بازگشت می‌کنیم، بر آنها از طرف پروردگارشان صلوات و رحمت است و آنها راه یافتگانند». سید موصلی گفت: مصیبت‌های علی و اولاد او چه بوده که مستحقّ صلوات باشند؟ علامه بعضی از مصائب آنها را یکایک شمرد و سپس گفت: کدام مصیبت بر آنها از این بزرگتر است که مثل تویی ادعا می‌کنی از اولاد آنها هستم و در عین حال در راه مخالفین آنها قدم بر می‌داری و بعضی از منافقین را بر آنها ترجیح می‌دهی و چنین می‌پنداری که کمال در گروه کمی از جهّال است. حاضرین مجلس از کلام علامه بسیار خشنود شدند و بر سید خندیدند و بعضی از حاضرین مجلس بالبداهة این شعر را انشاء کرد:

اِذَا الْعُلُوٰى تَابَعُ نَاصِبِيًّا لِمَذْهَبِهِ فَمَا هُوَ مِنْ اَبِيهِ
وَكَانَ الْكَلْبُ خَيْرًا مِنْهُ طَبْعًا لَانَ الْكَلْبِ طَبْعُ اَبِيهِ فِيهِ

«اگر سید علوی در مذهب خود تابع دشمن آل پیغمبر شود مسلماً او فرزند پدرش نیست، و سگ طبعاً از او بهتر است چون در سگ طبع پدرش موجود است»^۲.

(۱) سورة بقره ۲- آیه ۱۵۶ و ۱۵۷.

(۲) این حکایت را مرحوم نوری در خاتمه «مستدرک الوسائل» در فائده سوم ص ۴۶۰ آورده و ما ملخص آن را ذکر کردیم و ظاهراً نوری (ره) از «مجمع التواریخ» حافظ آبرو آورده است چنانکه دکتر خانابا بیانی از حافظ آبرو در «مجمع التواریخ» (نسخه آقای ملک جلد سوم ورق ۲۳۷) در تعلیقه ص ۱۰۱ تا ص ۱۰۴ از ذیل «جامع التواریخ» رشیدی که آن نیز تألیف حافظ آبرو است نقل کرده است. و اما در خود ذیل «جامع التواریخ» از ص ۱۰۰ تا ص ۱۰۳ حافظ آبرو علت قبول کردن الجایتو مذهب شیعه را به نهایت اختصار آورده است، آنجا که گوید: ودر ایام اعتبار خواجه سعدالدین آوجی، سید تاج الدین آوجی که محتدش از آوه و مولود به کونه و در نشوونما به مشهاد امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام، پیش سلطان اعتبار تمام یافت؛ و سلطان را بر مذهب شیعه تحریص می‌نمود؛ سلطان به تقلید او مذهب شیعه قبول کرد؛ و به غایتی رسید که مدتی مدینام شیخین و عثمان در خطبه ترک کردند؛ و بر نام علی علیه السلام از خلفا اختصار کرد.

و در تاریخ «حیب السیر» در جلد سوم ص ۱۹۱ از طبع خیام سنه ۱۳۳۳ شمسی، غیاث الدین بن



سلطان محمد بن ارغون خان که موسوم بود به اولجایتو سلطان در سن بیست و سه سالگی بر تخت سلطنت نشست و در تشیید قواعد اسلام و تمهید مبانی ملت خیر الانام علیه الصلاة والسلام ابواب سعی و اجتهاد گشاده، درهای ظلم و بیاد بریست؛ منصب وزارت را به دستور زمان برادر خود (غازان خان) بر خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد مسلم داشت؛ و لوح ضمیر منیر را به نقوش اخلاص عترت حضرت رسالت علیه السلام و التَّحِيَّةَ مَزِينِ ساخته؛ اسامی سامی ائمه معصومین را بر جوه سکه نگاشت؛ و او اول پادشاهی است از چنگیز خانیان که به سعادت متابعت مذهب علیّه امامیه رسید؛ و نام نامی ائمه اثنا عشر علیهم السلام در خطبه و سکه مندرج گردانید.

و در ص ۱۹۷ گوید: شیخ جمال الدین مطهر حلی با سلطان محمد خدا بنده معاصر بود؛ و آن پادشاه سعادت پناه به ارشاد آن جناب متابعت مذهب علیّه امامیه نمود.

فضائل و کمالات و محاسن ذات و کرامت صفات شیخ جمال الدین مطهر بسیار است؛ و تصنیفات افادات آیاتش در علوم دینیّه و فنون نقلیه بی شمار؛ و کتاب «نهج الحق» که مشتمل است بر ادله صحّت ملت ائمه اثنا عشر علیهم السلام و التَّحِيَّةَ از آن جمله است؛ و «قواعد» و «شرح تجرید» نیز در سلك مؤلفات آن فاضل ماجد انتظام دارد، رحمة الله علیه رحمة واسعة انتهى.

و مرحوم محمد تقی مجلسی اول در کتاب «روضه المتقین» که در شرح «من لا يحضره الفقيه» تألیف نموده است در جلد نهم از طبع بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور در کتاب طلاق در ضمن ادله بطلان سه طلاق در مجلس واحد از ص ۳۰ تا ص ۳۳، داستان بحث علامه حلی با علمای مذاهب اربعه تسنن و شیعیه شدن سلطان محمد خدا بنده را نقل می کند و ما عین ترجمه عبارات او را در اینجا ذکر می کنیم:

مسئله بطلان سه طلاق در مجلس واحد سبب ایمان سلطان محمد الجایتو - رحمه الله - (در این کتاب اسم سلطان محمد را جایلتو ذکر کرده است) شد؛ و داستان اینکه: او بر زنش غضب کرد و به او گفت: أَنْتَ طَالِقٌ ثَلَاثًا «تو سه بار رها هستی».

و سپس از این عمل خود پشیمان شد و علما را گرد آورده و فرا خواند؛ همه علماء گفتند: هیچ چاره ای برای بازگشت تو به این زن نیست مگر آنکه محلل بگیری!

سلطان به آنها گفت: در مسائل فقهیه در هر موضوعی و حکمی در نزد شما اقوال و آراء مختلفی هست! آیا شما با یکدیگر در این مسئله اختلاف ندارید؟ گفتند: نه.

یکی از وزرای سلطان گفت: عالمی در شهر حله هست که قائل به بطلان این گونه طلاق است.

سلطان نامه ای برای آن عالم نوشت و او را احضار کرد.

و در این حال که به سوی آن عالم رفته بودند، علماء عامه به سلطان گفتند: این مرد مذهبش باطل است چون رافضی است؛ و رافضیان عقل ندارند؛ و سزاوار نیست که پادشاه در طلب شخص خفیف العقل بفرستد.

پادشاه گفت: چاره ای نیست از آنکه حضور پیدا کند.

چون علامه حلی از حله بیامد، پادشاه تمام علماء مذاهب اربعه را فرا خواند و در مجلسی گرد آورد.

علامه چون می خواست وارد مجلس گردد، نعلین خود را به دست گرفته و داخل مجلس شد؛ و گفت: السَّلَامُ عَلَیْكُمْ، و در پهلوی سلطان نشست.



علماء تسنن گفتند: ای پادشاه! آیا ما به تو نگفتیم که اینها ضعیف العقل هستند؟ سلطان گفت: از علت تمام این کارهایی که نموده است از او سؤال کنید! علماء گفتند: چرا به سلطان سجده نکردی؟! و آداب ملاقات سلطان را ترک نمودی؟! علامه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلطان بود مردم فقط به او سلام می کردند؛ و خدا می فرماید: **فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً** (سوره نور ۲۴- آیه ۶۱).

«پس در زمانی که در خانه‌ها وارد می شوید بر خودتان سلام کنید که این سلام تحیت مبارکی از جانب خداوند است.»

و خلافتی بین ما و شما نیست در اینکه سجده برای غیر از خدا جایز نیست! علماء عامه گفتند: چرا در نزد سلطان نشستی؟ علامه گفت: جایی غیر از آنجا خالی و فارغ نبود. و کلمات علامه را مترجم تماماً برای سلطان ترجمه می نمود.

علماء گفتند: به چه علت نعلین خود را در دست گرفتی، و با خود در مجلس آوردی؛ و این عملی است که از هیچ عاقل، بلکه از هیچ انسانی سر نمی زند؟ علامه گفت: ترسیدم که حنفی‌ها آنرا بدزدند، همچنانکه ابوحنیفه نعل رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدید.

حنفی‌ها گفتند و فریاد برآوردند که: خاشا و کلاً ابداً چنین نیست؛ ابوحنیفه کی در زمان رسول خدا بود؟ توکل ابوحنیفه بعد از صد سال از زمان وفات رسول خدا، واقع شد.

علامه گفت: فراموش کردم، شاید آن کسی که نعل رسول خدا را دزدیده باشد شافعی بوده است. شافعی‌ها صیحه زدند و گفتند که: توکل شافعی در روز وفات ابوحنیفه بوده است؛ و شافعی چهار سال در شکم مادرش ماند و به جهت مراعات ادب و احترام ابوحنیفه خارج نمی شد؛ و چون ابوحنیفه وفات یافت، شافعی از مادر متوکل شد، و نشوونمای شافعی در دو بیست سال بعد از وفات رسول الله بوده است.

علامه گفت: شاید آن دزد مالک بوده است! مالکی‌ها گفتند همان مطالبی را که حنفی‌ها گفته بودند. علامه گفت: شاید آن دزد أحمد بن حنبل بوده است! حنبلی‌ها نیز همان گفتار شافعی را گفتند.

علامه در این وقت متوجه به سلطان شد و گفت: ای پادشاه، دانستی که هیچ یک از رؤساء مذاهب اربعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده‌اند؛ و در زمان اصحاب رسول خدا نیز نبوده‌اند؛ و این مطلب یکی از بدعت‌های آنان است که از میان مجتهدین خود فقط این چهار نفر را انتخاب نموده‌اند؛ و اگر احیاناً در میان آنان فردی باشد که به مراتب از آن چهار نفر افضل باشد باز جایز نمی‌دانند که برخلاف رأی یکی از این چهار نفر فتوا دهد.

سلطان محمد گفت: هیچ یک از این چهار تن در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نبوده‌اند، و در زمان صحابه نیز نبوده‌اند؟



همگی متفقاً گفتند: نه.

علامه گفت: اما ما شیعیان همگی از امیرالمؤمنین علیه السلام که نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله و برادر و پسر عمو و وصی آن حضرت است پیروی می کنیم. و بر هر تقدیر طلاق را که سلطان واقع ساخته اند باطل است؛ چون شروط آن تحقق نپذیرفته است؛ از جمله شروط دو شاهد عادل است؛ آیا پادشاه زن خود را در حضور دو شاهد عادل طلاق داده اند؟ سلطان گفت: نه؛ و علامه درباره این مسئله مشغول بحث شد با علمای عامه و به طوری بحث کرد که همگی را ملزم و مجاب نمود.

سلطان، تشیع را اختیار کرد و جماعتی را به سوی اقلیم ها و شهرها گسیل داشت، تا آنکه بنام ائمه اثنا عشر خطبه بخوانند؛ و نام آنها را در مساجد و معابد بنویسند.

و از جمله آثاری که از این قضیه فعلاً در اصفهان موجود است، و لآدرسه موضع است از مسجد قدیم که در زمان خود سلطان محمد خدابنده نوشته شده است؛ و دیگر بر مناره دارالسایه که سلطان محمد بعد از آنکه برادرش غازان آن را احداث کرده بود، اتمام کرد، همچنین موجود است؛ و در محاسن اصفهان موجود است که ابتدای خطبه به سعی بعضی از سادات انجام گرفته است که نام او (میرزا قلندر) است.

و دیگر از جمله معابدی را که من دیدم نام ائمه اثنا عشر را بر روی آن نوشته بودند یکی معبد «پیر بکران» است که در «لنجان» واقع و در زمان خدابنده ساخته شده است؛ و آن اسامی الآن موجود است؛ و نیز در معبد قطب العارفین، نورالدین عبد الصمد نطنزی است که این مرد با من نیز از ناحیه مادر نسبت رحمیت دارد؛ و آن اسامی در این معبد نیز فعلاً موجود است.

و حمد و سپاس اختصاص به خداوند رب العالمین دارد که چنین نعمتی را موهبت فرمود که اصفهان در حالی که دورترین شهرها از نقطه نظر تشیع بود، به مرتبه ای رسید که در تمام شهر اصفهان و در قریه های اطراف آن (که مشهور است که هزار قریه است و اکثر آنها را فیروزآبادی در قاموس خود ذکر نموده است) بر خلاف مذهب حق یک نفر پیدانمی شود؛ حتی آنکه به مذهب تسنن فقط یک نفر متهم است و آن نیز محض اتهام است.

و از شهرهایی که از زمان ائمه علیهم السلام تا به حال از شهرهای تشیع بوده است کمتر شهری یافت می شود که مثل اصفهان یکسره شیعه شود و ابداً سنی در آن یافت نگردد مثل شهرهای جبل عامل و تون و استرآباد و سبزوار و طوس و تبریز و قم و کوفه و مازندران و کاشان و کشمیر و تبت و حیدرآباد و آبسه و تستر و بحرین و حویزه و نیمی از شام و غیر از اینها از شهرهایی که فاضل سید نورالله شوشتری در «مجالس المؤمنین» خود ذکر کرده است. چون در اکثر این شهرها یا در قریه های آنها بر خلاف مذهب حق افرادی یافت می شوند.

سپاس و حمد اختصاص به خداوند رب العالمین دارد که تشیع در جمیع شهرهای ایران به طور عموم و شمول شیوع یافته؛ و حتی در حریمین شریفین: مکه معظمه و مدینه منوره، و قزوین و گیلان و همدان و شهرهای فارس و یزد و نواحی آن و حتی در بصره انتشار یافته است.

و از خداوند تعالی امید و انتظار داریم که در ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم تعجیل فرماید تا به جایی که تمام خطه خاک و سراسر جهان بر طریقه حقّه بیضاء که حکومت حق بر باطل و ولایت آل محمد



→

است قرار گیرد؛ همچنانکه خداوند وعده فرموده است:

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (سورة نور ۲۴- آیه ۵۵).

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و عمل صالح به جای می‌آورند، وعده داده است که آنها را در روی زمین خلیفه گرداند همچنانکه آن کسانی را که قبل از اینها بودند در روی زمین خلیفه گردانید و همان دین آنها را که مورد پسند و خوشایند او برای آنهاست برای آنها تمکین دهد؛ و خوف و هراس آنها را تبدیل به امن و امان گرداند؛ به طوری که مرا فقط عبادت کنند و ابداً با من شریکی قرار ندهند».

در کتاب «ریحانة الادب» مرحوم محمد علی مدرس در ضمن بیانات خود در شرح احوال علامه حلّی (از صفحه ۱۶۷ تا صفحه ۱۷۹ از جلد چهارم طبع دوم مطبعة شفق تبریز) که شرح احوال این عالم بزرگوار را بیان می‌کند، از شرح کتاب «من لا یحضره الفقیه» مجلسی اول بالواسطه، شرح شیعه شدن الجایتو، سلطان محمد خدا بنده را همانطوری که ما بیان کردیم با اضافاتی دیگر نقل می‌کند؛ ولی چون حاوی اضافاتی بوده که در متن شرح نبود، لذا ما عین عبارات مجلسی اول را ترجمه کردیم تا در نقل، امانت مراعات گردد.

درس چہلم تا چہل و پنجم

تفسیر آیہ

انَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا

درس چهلم تا چهل و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم :

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^١.

«حقاً این است که خداوند فقط اراده کرده است که از شما اهل بیت رجس

وپیلیدی را بزدايد و شما را به طهارت واقعی برساند».

این آیه در قرآن مجید در سوره احزاب است و در میان علماء و مفسرین و محدثین به آیه تطهیر معروف است و هر کس به کتب عامّه و خاصّه مطلع باشد میداند که در نزول این آیه در حقّ و خصوص رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فاطمه زهراء و امام حسن و امام حسین علیهم السلام جای تردید نیست. این مسئله از مسلمات و متواترات، و انکار آن در حکم عناد با قرآن و رسول خدا و اهل بیت است به طوری که بعضی گفته‌اند: اجماع اهل قبله بر شأن نزول آن دربارهٔ خمسۀ طیّبه منعقد است، و کتب خاصّه و عامّه مشحون از این روایات است. عامّه بأجمعهم حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی این آیه را راجع به اصحاب کساء می‌دانند و هر کتاب از کتب آنها را ورق زنیم این آیه و اسامی مطهّرهٔ پنج تن به چشم می‌خورد.

روایاتی که در «غایة المرام» در این مسئله نقل شده است مجموعاً هفتادوپنج

(۱) سوره احزاب ۳۳ - آیه ۳۳.

روایت است^۱. چهل و یک روایت آن^۲ از طریق عامّه است و منتهی می‌شود به امّ - سلمه و عائشه و ابو سعید خُدّری و سعدبن وقاص و واثله بن أسقَع و أبی الحَمراء و نُوبان غلام حضرت رسول اکرم و عبدالله بن جعفر و علی بن ابیطالب علیهم السلام و حضرت امام حسن علیه السلام. و آنها را بزرگان از محدثین و اکابر از علماء و مفسّرین خودبا سلسله سندهای صحیح و موثّق تخریج کرده و درکتب خود آورده‌اند، از جمله «صحیح مسلم» و «صحیح ترمذی» و «صحیح بخاری» و «مسند احمد حنبل» و «مسند طیالسی» و «سنن بیهقی» و «مستدرک حاکم» و تفسیر «الدّر المنثور» سیوطی و «تفسیر طبری» و «تفسیر ابن کثیر» و «مجمع الزوائد» هیثمی و «الصواعق المحرقة» ابن حجر و «ذخایر العقبی» محب الدین طبری و «مشکل الآثار» طحاوی و «تهذیب التهذیب» و «الریاض النّضرة» و «فرائد السّمطین» حموینی و «أسد الغابة» ابن اثیر و «کنز العُمّال» ملا علی متقی و «خصائص» نسائی و «مقتل» خوارزمی و «مناقب» خوارزمی و «نظم درر السّمطین» زرنندی و «بنایع المودّة» قندوزی و «فصول المهمة» ابن صبّاغ مالکی و «کفایة الطالب» گنجی شافعی و «مناقب» ابن المغازلی و «شواهد التنزیل» حاکم حَسکانی و «مطالب السُّؤل» محمّد بن طلحه و «تذکرة خواصّ الأمة» سبط ابن جوزی و «الشّرْف المُوَبَّد» یوسف بن اسماعیل نیهانی و «رشفة الصّادی» ابی بکر بن شهاب الدین علوی و «اسبابُ النّزول» واحدی و «تفسیر الثعلبی».

و سی و چهار روایت آن^۳ از طریق خاصّه است و منتهی می‌شود به حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و حضرت باقر و حضرت صادق و حضرت رضا علیهم السلام و ام سلمه و ابوذر و ابی لیلی و ابوالأسود الدُّتلی و عمرو بن میمون الأودی و سعدبن ابی وقاص و بزرگان اصحاب حدیث مانند کلینی و صدوق در «امالی» و شیخ طوسی در «امالی» و «تفسیر علی بن ابراهیم» و «تفسیر برهان» و «تفسیر مجمع البیان» و «تفسیر ابوالفتوح» و «تفسیر بیان السّعادة» و «تفسیر منهج الصادقین» و «تفسیر المیزان» علامه طباطبائی مدّ ظلّه و «تفسیر صافی» و مجلسی در «بحار» و محدث قمی در «سفینة البحار» و بسیاری دیگر از کتب حدیث و تفسیر و کتب مناقب ذکر کرده‌اند.

(۱) و (۲) «غایة المرام» ص ۲۸۱ تا ص ۳۰۰.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۲ تا ص ۳۰۰.

باری تمام این کتبی که از اهل سنت و از شیعه ذکر شد همگی آیه تطهیر را منحصرأ در حق پنج تن آل عبا می‌دانند، اول آنها محمد مصطفی ﷺ و وصیش و در حکم جان و نفسش به مدلول آیه قرآن حضرت امیرالمؤمنین علیؑ و دخترش سیده زینب فاطمه زهراؑ و دو ریحانه و دو سبطش دو آقای جوانان بهشت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام.

این آیه واضح الدلالة فقط درباره این پنج تن معصوم آمده و در زیر این آسمان نبود احدی از بنی آدم با آنها شریک نشده و نتوانسته است در زیر کساء با آنان گرد آید.

جلال الدین سیوطی در تفسیر «الدرالمشور» بیست روایت از طرق مختلفه عامه ذکر می‌کند که مراد از اهل بیت در این آیه مبارکه این پنج نفرند لاغیر.

و ابن جریر طبری در «تفسیر» خود همان طور که از کتاب «الشرف المؤید» نقل شده است پانزده روایت با سندهای مختلف ذکر می‌کند و در همه آنها اهل بیت را منحصرأ به این پنج تن قرار داده‌اند و برای این معنی همین بس که خود حضرت رسول الله فرموده‌اند: *أُنزِلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي خَمْسَةٍ: فِيَّ وَفِي عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ*; و این روایت را از رسول خدا ابن جریر و طبرانی با سندهای خود ذکر کرده و نبهانی در کتاب «الشرف المؤید» آورده و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة»^۱ ذکر کرده‌اند.^۲

امام احمد حنبل از ابو سعید خدری در تفسیر این آیه گفته است: *إِنَّهَا نُزِلَتْ فِي خَمْسَةٍ: النَّبِيِّ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ*.^۳
و در کتاب «اسباب النزول» واحدی و «تفسیر ثعلبی» از ابو سعید خدری این روایت را تخریج کرده‌اند.^۴

(۱) «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

(۲) «الفصول المهمة» شرف الدین طنجف ص ۲۰۴ و نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ بعنوان حدیث پانزدهم از «تفسیر ثعلبی» با سند خود از اعمش از عطیه از ابو سعید خدری از رسول خدا روایت کرده است و در تفسیر «الدرالمشور» ج ۵ ص ۱۹۸ و در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ آورده است.

(۳) «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الدرالمشور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «پنابیع المودة» ص ۱۰۸ و «نظم دُرر السَّمطین» ص ۲۳۸.

(۴) «الفصول المهمة» ص ۲۰۴.

و تمام مذاهب اسلام از شیعه و سنی متفق‌اند که چون رسول خدا احساس رحمت نمودند اهل بیت را که این پنج نفر باشند در زیر کساء جمع نموده و کساء را به روی آنها انداختند و از خدا طلب رحمت کردند و عرض کردند:

« بار پروردگارا برای هر پیغمبری اهل بیتهی است و اینان اهل بیت من‌اند، اینها آل محمدند، صلوات و برکات خود را بر محمد و آل محمد بفرست به درستی که تو حمید و مجید هستی». و ام سلمه کساء را بالا زد و گفت: یا رسول الله من هم وارد شوم؟ حضرت فرمود: نه وارد نشو اینجا جای تو نیست ولیکن تو برخیر خواهی بود. در این حال حضرت رسول الله دست خود را از گوشه کساء بیرون آورده و به سوی آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدایا این اهل بیت مرا از هر رجسی پاکیزه بدار و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان» که ناگهان این آیه مبارکه را جبرائیل امین نازل کرد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**.

ما در اینجا بعضی از این روایات را که از طریق شیعه و سنی روایت شده ذکر می‌کنیم و سپس در مفاد و مفهوم این آیه بحث می‌نمائیم.

حدیث اول: عبد اله بن احمد حنبل با سلسله سند خود از عطاء ابن ابی ریاح از ام سلمه روایت کند که: **كَانَ امُّ سَلَمَةَ تَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ كَانَ فِي بَيْتِهَا فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ السَّلَاطِيَّةُ بِرُمَّةٍ فِيهَا حَرِيرَةٌ فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، قَالَ: أَدْعِي لِي زَوْجَكَ وَأَبْنَيْكَ، قَالَ: فَجَاءَ عَلِيُّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ فَدَخَلُوا وَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْحَرِيرَةِ وَهُوَ هُمْ عَلِيُّ مَنَامَ لَهُ عَلِيُّ دُكَّانٍ تَحْتَهُ مَعَهُ كِسَاءٌ حَبِيرِيٌّ، قَالَتْ: وَأَنَا فِي الْحُجْرَةِ أَصَلِّي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».** قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضْلَ الْكِسَاءِ وَكَسَاهُمْ بِهِ ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ فَأَلْوَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: هُوَ لِأَهْلِ بَيْتِي وَخَاصَّتِي، اللَّهُمَّ فَادْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. قَالَتْ: فَادْخَلْتُ رَأْسِي الْبَيْتِ وَقُلْتُ: أَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَيَّ حَبِيرٌ إِلَيَّ حَبِيرٌ^۱.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث دوم و نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ به عنوان حدیث شانزدهم از ثعلبی با اسناد خود از ام سلمه آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و هفتم از «فصول المهمة» ابن صباغ مالکی آورده است. و همین خبر را با مختصر اختلافی در لفظ در «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث چهاردهم از تفسیر قرآن محمد بن عباس ماهیار شیعی با سلسله سند شیعه از ام سلمه آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث هفدهم از محمد بن عباس ماهیار از ام سلمه و به عنوان حدیث بیستم از

و عین این حدیث را احمد حنبل با دو سند دیگر از ابو سلمه^۱ و از شهر بن حوشب^۲ از امّ سلمه روایت کرده است.

امّ سلمه گوید: «حضرت رسول اکرم ﷺ در اطاق من بودند حضرت فاطمه علیها السلام وارد و با خود حریره‌ای را برای حضرت رسول الله مهیا نموده و در دیگری سنگی برای پدر آورد. حضرت فرمود: ای فاطمه شوهرت و دو فرزندت را بیاور. حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام وارد شدند و نشستند همگی از آن حریره خوردند در حالی که حضرت رسول الله با آنها روی بالینی (دو شکی) که بر روی تختی که خوابگاه آن حضرت بود نشسته بودند، و با آن حضرت یک کساء خبیری بود. امّ سلمه گوید: و من در آن حجره که در گوشه اطاق بود مشغول نماز خواندن بودم خداوند این آیه را فرستاد که: «خدا فقط اراده‌اش چنین تعلق گرفته که از شما خاندان نبوت هرگونه رجس و آلائش را ببرد و شما را از عیب معنوی پاک و منزّه گرداند». امّ سلمه گوید: من سر خود را داخل اطاق کردم و گفتم: من نیز با شما هستم ای رسول خدا؟ فرمود: تو برخیر خواهی بود، تو برخیر خواهی بود».

حدیث دوم - عبدالله احمد حنبل از پدرش با سند خود از شهر بن حوشب از امّ سلمه روایت کرده است که: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِفَاطِمَةَ: اِيتِينِي بِرِزْوَجِكَ وَأَبْنَيْكَ،**

→

«امالی» شیخ طوسی از امّ سلمه و به عنوان حدیث بیست و یکم نیز از «امالی» شیخ طوسی با سند دیگر از امّ سلمه آورده است. و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۹ حدیث سی ام از ابوعلی طبرسی از تفسیر ابو حمزه ثمالی از امّ سلمه آورده است، و در «ذخائر العقبی» ص ۲۲ و ص ۲۳ از «معجم» ابن قبائی آورده است و نیز چندین روایت دیگر از ترمذی در ص ۲۱ آورده است. و در پاورقی از ص ۲۰۵ «فصول المهمه» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۲۹۲ از جزء ششم «مسند» آورده و واحدی در تفسیر این آیه از کتاب «اسباب النزول» ص ۲۶۷ و ابن جریر در تفسیر خود و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و طبرانی آورده اند. و در «الدرر المشور» ج ۵ ص ۱۹۸ از ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه آورده. و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۷ مختصراً و در «نظم درر السمّطین» ص ۲۳۸ با مختصراً اختلافی در لفظ، و «فصول المهمه» ابن صباغ ص ۸۰ با مختصراً اختلافی در لفظ و در «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۴ مختصراً و در «مطالب السؤل» ص ۸ آورده است.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث سوّم، و در پاورقی ص ۲۰۵ از «فصول المهمه» گوید: این حدیث را احمد حنبل در ص ۳۲۳ از جزء ششم از «مسند» خود آورده و ثعلبی در تفسیر آورده است.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث چهارم.

فَجَاءَتْ بِهِمْ، فَأَلْقَى عَلَيْهِمْ كِسَاءً فَدَكَّيَا، قَالَتْ: ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيْهِمْ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ آلُ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الْكِسَاءَ لَأَدْخُلَ مَعَهُمْ فَجَذَبَهُ مِنْ يَدِي وَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ^۱.

ام سلمه گوید: «رسول خدا به فاطمه فرمود: شوهر و دو پسرت را بیاور، حضرت فاطمه آنها را آورد، حضرت به روی آنها کسای فدکی خود را کشید و سپس دست خود را بر بالای سر آنها گرفت و عرض کرد: بار پروردگار من! اینها آل - محمدند، برکات و صلوات خود را بر محمد و آل محمد بفرست، حقا که تو پسندیده و مورد ستایش و حمد و عالی مرتبه هستی. ام سلمه گوید: من گوشه کساء را بالا زدم که در میان آنها وارد شوم حضرت کساء را از دست من کشیدند و گفتند: تو بر خیر هستی».

حدیث سوم - ثعلبی با سلسله سند متصل خود از اسماعیل فرزند عبدالله بن جعفر از پدرش عبدالله بن جعفر روایت کرده که گفت: لَمَّا نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى إِلَهَةِ جَمَّةٍ هَابِطَةٍ مِنَ السَّمَاءِ قَالَ: مَنْ تَدْعُ مَرِيئِينَ؟ قَالَتْ زَيْنَبُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ: أَدْعِي لِي عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، قَالَ: فَجَعَلَ حَسَنًا عَنْ يَمِينِهِ وَحُسَيْنًا عَنْ شِمَالِهِ وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ تِجَاهَهُ ثُمَّ غَشَاهُمْ كِسَاءً خَيْرِيًّا ثُمَّ قَالَ: إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَهَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».

فَقَالَتْ زَيْنَبُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَا أَدْخُلُ مَعَكُمْ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَكَانِكَ فَإِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ^۳.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نهم و «ذخائر العقبی» ازدولابی ص ۲۱ و «الصواعق المحرقة» ص ۸۵ و «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «کنز العمال» ج ۷ ص ۲۰۴ و «اسد الغایة» ج ۴ ص ۲۹ با مختصر اختلافی در لفظ - «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

(۲) الة بروزن عدة اصلش وأل بوده است بروزن وعد از ماده وأل والأ بعضی طلب نجات نمودن است، بنابراین الة به معنی نجات و فیض و رحمت است کما آنکه در بعضی از روایات وارد است که لَمَّا نَظَرَ إِلَى الرَّحْمَةِ هَابِطَةً - الحدیث. و شاید در اصل من تَدْعُ من تَدْعُ من تصحیفاً من تَدْعُ ضبط گردیده، بلکه ظاهراً من يدعو بوده است چنانچه در بعضی دیگر از نسخ حدیث است.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث هجدهم و در «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۴۷ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است، و نیز در «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و سوم از حموی نقل شده است. و در «ینایع المودة» ص ۱۰۸ این روایت را زینب با مختصر اختلافی در لفظ آورده است - «شواهد - التنزیل» ج ۲ ص ۳۲ و ص ۳۳.

«چون حضرت رسول خدا دیدند که فیض رحمت و عنایات فراوان از آسمان فیض در حال پائین آمدن است فرمودند: کیست اینجا، کیست اینجا؟ زینب (دختر ام سلمه (زوجه آن حضرت) می گوید: گفتم: من هستم ای پیامبر خدا، آن حضرت فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را فوراً به سوی من بخوان، چون آمدند حضرت، حسن را در طرف راست و حسین را در طرف چپ و علی و فاطمه را در مقابل خود نشانده و سپس کساء خبیری را بر روی سر همه انداخت و فرمود: از برای هر پیغمبری اهل بیته است و اینان اهل بیت من اند، خداوند عز و جل این آیه را فرستاد: «خداوند می خواهد که فقط از شما خاندان و اهل بیت رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را ببرد و از هر عیب پاک و پاکیزه نگهدارد» زینب گفت: یا رسول الله! اجازه دارم که من هم با شما در زیر کساء وارد شوم؟ حضرت فرمود: بر جای خود باش، عاقبت تو به خیر خواهد بود ان شاء الله» .

حدیث چهارم - حمیدی گوید: شصت و چهارمین حدیث از احادیثی که دو «صحیح» بخاری و «صحیح» مسلم بر آن اتفاق دارند از مسند عائشه از مصعب بن شیبیه از صفیه دختر شیبیه از عائشه روایت است که: **حَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ ذَاتَ غُدْوَةٍ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ^۱ مِنْ شَعْرِ أَسْوَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» .** وَلَيْسَ لِمُصْعَبِ بْنِ شَيْبَةَ عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ شَيْبَةَ فِي مَسْنَدِ مِنَ الصَّحِيحِينَ غَيْرَ هَذَا^۲ .

عائشه گوید: «صبحگاهی حضرت رسول اکرم ﷺ از منزل خارج شدند

(۱) مِرْطٌ به معنای کساء و حوله غیردوخته است مَرَحَلٌ: یعنی نقوش رحال ایل یعنی جهازشتران بر آن بود، و بعضی مَرَجَلٌ نوشته اند از ماده مَرَجَلٌ یعنی دیگ و بنابراین مفاد، آن می شود که در آن حُلّه نقش های دیگ ریافته بودند .

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و دوم . و این حدیث را نیز در «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث یازدهم از «صحیح» بخاری از صفیه دختر شیبیه از عائشه نقل می کند، و نیز از «صحیح مسلم» با سند خود از صفیه دختر شیبیه از عائشه در ص ۲۸۸ به عنوان حدیث دوازدهم نقل می کند - «ینایع المودة» ص ۱۰۷ از «صحیح مسلم» و از حاکم در «مستدرک» - «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۳، «مطالب السؤل» ص ۸، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۳ و ص ۳۵ و ص ۳۶ و ص ۳۷ .

(شاید مراد آن باشد که از منزل من خارج شده و به منزل ام سلمه رفتند) و بر دوش آن حضرت یک حُلّه سیاه رنگ از مو بود که در روی آن نقش‌های جهاز - شتر بود. پس حضرت امام حسن آمدند حضرت او را در زیر حُلّه برد و پس از آن امام حسین آمدند او را نیز زیر حُلّه برد و سپس فاطمه آمد او را نیز داخل نمود و بعد از آن علی آمد او را نیز داخل کرد، آنگاه فرمود: «خدا چنین می‌خواهد که فقط از شما اهل بیت پیغمبر هرگونه آلودگی را ببرد و شما را پاک و مبرّای از هرگونه عیبی بنماید». و سپس حمیدی راوی این روایت گوید: مصعب بن شبیه از صفة دختر شبیه غیر از همین یک روایت را در مسند عائشه از «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری نیآورده است.

حدیث پنجم - مفاد همین روایت را در جزو سوم از کتاب «جمع بین صحاح سنّة» در باب مناقب الحسن و الحسين از «صحیح» ابی داود که همان «سنن» اوست با همان سند سابق الذکر از صفة بنت شبیه روایت کند^۱.

حدیث ششم - در کتاب جمع بین صحاح ششگانه اهل تسنن که عبارت است از «موطأ» مالک بن انس اصبحی و «صحیح» مسلم و «صحیح» بخاری و «سنن» ابو داود سجستانی و «صحیح» ترمذی و نسخه کبیره از «صحیح» نسائی که تألیف شیخ ابوالحسن رزین بن معاویة العبدری السرقسطی الاندلسی است از «صحیح» ابو داود سجستانی که همان کتاب «سنن» اوست در تفسیر این آیه مبارکه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» از عائشه روایت می‌کند که: حَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرَحَلٌ مِنْ شَعْرٍ أَسْوَدَ فَجَاءَ الْحَسَنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَدْخَلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَدْخَلَهَا، ثُمَّ جَاءَ عَلِيُّ فَأَدْخَلَهُ، قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

قال: وَ عَنِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ: إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي بَيْتِهَا «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». قَالَتْ: وَأَنَا جَالِسَةٌ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ:

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و پنجم. و مسلم در «صحیح» خود باب فضائل اهل بیت - النبوی ج ۷ ص ۱۳۰ و بیهقی در «سنن» ج ۲ ص ۱۴۹ و «تفسیر» طبری در تفسیر آیه ج ۲۲ ص ۵ و حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ و تفسیر «الذّر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵.

يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّكَ إِلَىٰ خَيْرِ إِيَّاكَ مِنْ أَزْوَاجِ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَتْ: وَفِي الْبَيْتِ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ، فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً^۱.

عائشه می گوید: «حضرت رسول الله ﷺ خارج شدند در حالی که یک حُلّه سیاه موئین که بر آن نقوشی از جهازهای شتر بود بر دوش داشت. پس حسن آمد او را در زیر حُلّه داخل کرد و حسین آمد و او را داخل کرد و پس از آن فاطمه آمد او را نیز داخل کرد و سپس علی آمد او را نیز داخل کرد و فرمود: خدا می خواهد فقط از شما خاندان رسالت هر گونه آرایش و رجسی را بزدايد و از هر گونه عیب و آلودگی پاکیزه و مبری دارد».

و از امّ سلمه زوجه رسول خدا حکایت شده که این آیه در اطاق او نازل شده است. امّ سلمه می گوید: من در هنگام نزول آیه تطهیر در کنار در اطاق نشسته بودم و عرض کردم: ای رسول خدا آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر خواهد بود، تو از زنهای پیمبری.

امّ سلمه گوید: در آن اطاقت فقط رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بودند. حضرت بر روی همه کسانی را پوشانیدند و عرض کردند: بار پروردگار من اینان اهل بیت من اند آنها را از هر آلودگی منزّه گردان و آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان.

حدیث هفتم - از تفسیر ثعلبی در تفسیر آیه مبارکه طه از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: «طه» طَهَارَةُ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ قَرَأَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^۲».

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «طه طهارت اهل بیت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و سپس آیه تطهیر را حضرت به عنوان دلیل و شاهد قرائت فرمود».

حدیث هشتم - ثعلبی با اسناد خود از عموزاده عوام بن حوشب که او را

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و سوم، و «ذخائر العقبی» ص ۲۴ مختصراً از احمد حنبل و مسلم، و «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸، و حدیث عائشه را در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۴ آورده است.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث سیزدهم.

مجمع گویند روایت کند، مجمع گوید: دَخَلْتُ مَعَ أُمِّي عَلَى عَائِشَةَ فَسَأَلْتُهَا أُمِّي قَالَتْ: رَأَيْتُ خُرُوجَكَ يَوْمَ الْجَمَلِ؟ قَالَتْ: إِنَّهُ كَانَ هَذَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى، فَسَأَلْتُهَا عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: سَأَلْتِنِي عَنْ أَحَبِّ النَّاسِ كَانَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ قَدْ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ لِعُفٍّ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ خَاصَّتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ: تَنَحَّى فَإِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ^۲.

مجمع گوید: «با مادرم به نزد عائشه رفتیم، مادرم گفت: دیدم که روز واقعه جمل بر امیر المؤمنین علیه السلام خروج کردی؟ عائشه گفت: این تقدیری از ناحیه خدای تعالی بود. مادرم درباره علی سؤال کرد. عائشه در پاسخ گفت: از محبوبترین مردم در نزد رسول خدا از من سؤال کردی؛ سوگند به خدا دیدم علی را و فاطمه را و حسن و حسین را که همه را رسول خدا دور هم جمع کرده بود و پوشش به روی آنان کشیده بود و سپس گفت: «بار پروردگارا اینان اهل بیت من و خاصه من هستند از آنها هرگونه رجس و پلیدی را بزدا و پاکیزه و طاهر گردان طاهر کردنی». من گفتم: ای رسول خدا! من از اهل تو نیستم؟ فرمود: دور شو از ما، تو به خیر هستی».

حدیث نهم - ثعلبی با سلسله سند خود از شداد بن عمّار روایت کند که گوید: من وارد شدم بر واثله بن اسقع و نزد او جماعتی بودند پس سخن از علی به میان آمد، آن جماعت همگی او را سبّ و شتم کردند من هم او را شتم کردم. واثله گفت: می خواهی خبر بدهم تو را به چیزی که از رسول خدا شنیدم؟ قَالَ: أَتَيْتُ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَسْأَلُهَا عَنْ عَلِيٍّ فَقَالَتْ: تَوَجَّهَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَلَسَتْ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ وَمَعَهُ عَلِيُّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا آخِذٌ بِيَدِهِ حَتَّى، دَخَلَ، وَ أَدْنَى عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَاجْلَسَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ اجْلَسَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا عَلَى فَخِذِهِ ثُمَّ لَفَّ عَلَيْهِمْ ثَوْبَهُ - أَوْ قَالَ: كَسَاهُ - ثُمَّ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

(۱) معنای لغوف مفهوم نشدولی در «شواهد التنزیل» وارد است که: التفّ علیهم بثوبه، والتفّع علیهم

بثوب، وجمع رسول الله بثوب علیهم.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث هفدهم، و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۷ از جمیع بن عمیر با

مختصراختلاف لفظی وص ۳۸ و ص ۳۹.

الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَأَهْلُ بَيْتِي^۱.

وائمه می گوید: «نزد فاطمه علیها السلام رفتم و از علی جویا شدم. فرمود: نزد رسول خدا رفته است. من نشستم تا آنکه رسول خدا با علی آمدند، و حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفته بودند؛ حضرت داخل در منزل شدند و علی را نزد خود خواندند و فاطمه را نیز نزد خود خواندند و آن دو را در مقابل خود نشانده و حسن و حسین را به روی رانهای خود نشانده و لباس خود، یا کسای خود را به روی آنان کشیدند و سپس آیه تطهیر را تلاوت کردند و عرض نمودند: بار پروردگارا اینان اهل بیت من اند، اینان اهل بیت من اند.»

و این روایت را احمد حنبل در «مسند» خود بیان کرده با سلسله سند خود و در آخرش دارد که رسول خدا عرض کرد: هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي، وَأَهْلُ بَيْتِي أَحَقُّ^۲. «اینان اهل بیت من اند، و اهل بیت من سزاوارترند.»

حدیث دهم - ابراهیم بن محمد حموی در کتاب «فرائد السمطين فی فضایل المرتضى و البتول و السبطین» با سلسله اسناد متصل خود از یوسف بن عبد الحمید روایت کند که قَالَ: قَالَ لِي ثُوْبَانُ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ: أَجْلَسَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَى فَخْدَيْهِ وَفَاطِمَةَ فِي حُجْرِهِ وَاعْتَنَقَ عَلِيًّا عليه السلام ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي^۳.

یوسف بن عبد الحمید گوید: «ثوبان غلام رسول خدا به من گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله حسن و حسین را به روی دو ران خود نشانده و فاطمه را در دامان خود و دست به گردن علی انداخت سپس عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث نوزدهم و «ذخائر العقبی» ص ۲۳ مختصراً از ابوحاتم و از احمد حنبل در «مسند»، و در «مستدرک» حاکم ج ۲ ص ۴۱۶ و «مشکل الآثار» طحاوی ج ۱ ص ۳۳۵ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۷ مختصراً و «الذکر المثلوث» ج ۵ ص ۱۹۸ و «سنن» بیهقی ج ۲ ص ۱۵۲ و تفسیر «طبری» در تفسیر آیه مربوطه ج ۲۲ ص ۶ و «ینایع المودة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ و «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۵ و «تذکرة الخواص» ص ۱۳۳ و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۳۹ و ایضاً ص ۴۱ و ص ۴۵.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث اول، و نیز با سند دیگری به عنوان حدیث پنجم آورده است. و این حدیث را حاکم در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ آورده و گفته است: هذا صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه و آخرجه الذهبی فی «تلخیص المستدرک» و گفته است: صحیح علی شرط مسلم.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث سی و یکم.

هستند» .

حدیث یازدهم - ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در کتاب «فضائل - علی علیه السلام» با اسناد متصل خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، و نیز مرحوم شیخ طوسی در کتاب «امالی» با اسناد متصل خود از طریق خاصه از عبدالرحمن بن ابی - لیلی روایت کرده‌اند که او می‌گوید: پدرم گفت: حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رایت جنگ را در روز خیبر به دست امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سپردند و خداوند به دست او فتح نمود، و در روز غدیر خم او را بر سر پا نگهداشت و به تمام مردم اعلان کرد که او ولی و صاحب اختیار هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان است، و به او فرمود: تو از من هستی و من از تو هستم، و به او فرمود: تو در راه تأویل قرآن کارزار خواهی نمود همچنان که من دربارهٔ تنزیل قرآن جنگ نمودم، و به او فرمود: نسبت تو به من مانند نسبت هارون است به حضرت موسی، و به او فرمود: من صلح دارم با کسی که تو با او صلح داری و جنگ دارم با کسی که تو با او جنگ داری، و به او فرمود: تو دستاویز محکم ایمانی و تو بعد از من آنچه را که بر امت مشتبه گردد روشن و مبین می‌سازی، و امام و پیشوای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه، و سرپرست و صاحب اختیار هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه بعد از من هستی، و تو آن کسی هستی که خدا دربارهٔ تو این آیه فرو فرستاد: **وَ اَذَانٌ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ**.

و تو هستی که اخذ به سنت من می‌کنی و از حریم ملت من دفاع می‌نمائی، و اولین کسی هستی که زمین را بر او شکافته گردد، و تو با منی و در وقتی که من کنار حوض باشم تو با منی، و من اولین کسی باشم که داخل بهشت گردم و تو نیز با من داخل می‌شوی، و فاطمه و حسن و حسین نیز با من داخل می‌شوند، و خداوند به من امر فرمود که فضل تو را آشکارا کنم، من در میان مردم ایستادم و مأموریت خود را دربارهٔ تبلیغ تو انجام دادم، و بپرهیز از کینه‌هایی که در دل بعضی از تو مخفی است و بعد از مرگ من آشکار می‌کنند، ایشان را خدا لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنت می‌کنند.

در این حال حضرت رسول گریه کردند، به آن حضرت عرض شد: ای رسول - خدا علت گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: جبرائیل به من خبر داده است که اُمت من به او ستم می‌کنند و حق او را می‌برند و با او جنگ می‌کنند و فرزندان او را

می‌کشند و بعد از مرگ او به فرزندانش ستم می‌کنند، و جبرائیل به من خبر داده است که در زمان ظهور قائم آنها، این ظلم از بین می‌رود و کلمه عزت اهل بیت من بالا می‌رود و تمام امت من در محبت آنها مجتمع می‌گردند. در آن وقت عیب‌گوی آنها کم است و بدبین به آنها اندک و ثناگوی آنان بسیار است، و این فرج و گشایش در وقتی است که شهرها متغیر گردد و اوضاع آنها دگرگون شود و بندگان صالح خدا ضعیف و ناتوان گردند و همه از فرج مایوس شوند، در آن هنگام قائم ظهور کند و در میان آنها ظاهر شود.

پیغمبر فرمود: اسم او اسم من و اسم پدر او اسم پدر من است^۱، و او از فرزندان دختر من است. خداوند حق را به آنها ظاهر گرداند و باطل را با شمشیر آنها خمود فرماید، و مردم از آنها پیروی کنند، هم رغبت به آنها داشته باشند و هم از آنان در بیم و هراس. در این حال گریه پیغمبر ساکت شد و فرمود: ای جماعت مؤمنین، بشارت باد شما را به فرج، چون وعده خدا تخلف ندارد و حکم خدا بازگشت ندارد و اوست خدای حکیم و خبیر، و حقاً که فتح خدا نزدیک است، **اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ أَهْلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.** «خداوندا آنان اهل من هستند، آنها را از آنچه رجس است به نهایت درجه پاکیزه گردان، و آنها را متمتع گردان و مورد رعایت خود قرار ده و خودت برای آنها باش و آنان را یاری کن و عزت ده و ذلیل مگردان، و حقیقت مرا در میان آنها باقی گذار، **إِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ**»^۲.

حدیث دوازدهم - خوارزمی موفّق بن احمد با سند متصل خود روایت می‌کند از اوائله بن اسقع، **قَالَ: لَمَّا جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ تَحْتَ ثَوْبِهِ قَالَ: اللَّهُمَّ قَدْ جَعَلْتَ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ مَغْفِرَتَكَ وَ رِضْوَانَكَ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ وَ آلِ إِبْرَاهِيمَ، اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ رَحْمَتَكَ وَ مَغْفِرَتَكَ وَ رِضْوَانَكَ عَلَيْهِمْ. قَالَ وَآتِلَةٌ: وَ كُنْتُ وَاقِفًا بِالْبَابِ فَقُلْتُ: وَ عَلَيَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي؟ قَالَ: اللَّهُمَّ**

(۱) در صورت صحت و صدور این فقره ممکن است همانطور که صاحب «جنات الخلود» برای حضرت امام حسن عسکری علیه السلام دو اسم به عنوان حسن و عبدالله قائل است در اینجا رسول الله نام پدر حضرت قائم را به عنوان عبدالله ذکر کرده است.

(۲) این روایت را از خوارزمی در «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث سی و نهم واز «امالی» طوسی در «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و دوم آورده است.

وَ عَلٰی وَاٰثِلَةٍ^۱.

وائله می گوید: «چون رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر لباس خود جمع کرد عرض کرد: خدایا تو صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر ابراهیم و آل ابراهیم ارزانی داشتی، بار پروردگارا این اهل بیت من از من اند و من از ایشانم، پس صلوات و رحمت و مغفرت و رضوانت را بر آنان ارزانی دار. وائله گوید: من نزد در ایستاده بودم، عرض کردم فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا، بر من هم؟ پیغمبر فرمود: خدایا بر وائله هم.»

حدیث سیزدهم - محمد بن یعقوب کلینی با سند خود از حضرت صادق روایت می کند، فی قوله تَعَالَى: اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً، يَعْنِي الْاِئِمَّةَ وَ وَلَا يَتَّهِمُهُمْ، مَنْ دَخَلَ فِيهَا دَخَلَ فِي بَيْتِ النَّبِيِّ^۲. حضرت صادق عليه السلام در تفسیر این آیه فرمودند: «مراد از اهل بیت ائمه هستند، و مراد از بیت، ولایت آنهاست، کسی که داخل در آن ولایت گردد داخل در خانه پیغمبر شده است.»

حدیث چهاردهم - ابن بابویه با سند خود از حضرت حسین بن علی سید الشهداء عليه السلام روایت می کند قال: دَخَلْتُ عَلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ فِيْ بَيْتِ اُمِّ سَلَمَةَ وَ قَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْاٰيَةُ: «اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ: يَا عَلِيُّ هَذِهِ الْاٰيَةُ فِيْكَ وَ فِي سِبْطِيْ وَ الْاِئِمَّةِ مِنْ وُلْدِكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَ كِمِ الْاِئِمَّةُ بَعْدَكَ؟ قَالَ: اَنْتَ يَا عَلِيُّ ثُمَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ ابْنُهُ وَ بَعْدَ جَعْفَرٍ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُوسَى ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ ابْنُهُ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ ابْنُهُ وَ الْحَجَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحَسَنِ، هَكَذَا اَسْمَاؤُهُمْ مَكْتُوْبَةٌ عَلٰی سَاقِ الْعَرْشِ، فَسَأَلْتُ اللّٰهَ تَعَالٰى عَنِ ذٰلِكَ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الْاِئِمَّةُ بَعْدَكَ مُطَهَّرُوْنَ مَعْصُوْمُوْنَ، وَ اَعْدَاؤُهُمْ مَلْعُوْنُوْنَ^۳.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهلم، و «الصواعق المحرقة» ص ۸۶ و «الدر المنثور» ج ۵ ص

۱۹۹ و «ینابیع المودة» ص ۱۰۸ مع اختلاف فی اللفظ عن ام سلمة .

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث اول .

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث ششم .

حضرت سیدالشهداء فرمود: «من برای زیارت جدّم وارد منزل امّ سلمه شدم، و آیه تطهیر در آنجا فرود آمد. حضرت رسول اکرم فرمود: ای علی این آیه درباره تو و دو نور دیده و دو سبط من است، و درباره ائمه از اولاد تو. عرض کردم: ائمه بعد از شما چند نفرند؟ حضرت فرمود: تو هستی ای علی، و بعد از تو حسن و حسین، و بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمد، و بعد از محمد فرزندش جعفر، و بعد از جعفر فرزندش موسی، و بعد از موسی فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش محمد، و بعد از محمد فرزندش علی، و بعد از علی فرزندش حسن، و حجت عصر از اولاد حسن است، این طور اسامی آنها در ساق عرش نوشته بود. من از خدای تعالی از اینها سؤال کردم، خطاب آمد: ای محمد اینان ائمه بعد از تو هستند، همگی پاکیزه شده از جمیع عیوب و همگی معصوم، و دشمنان آنها ملعون می باشند.»

حدیث پانزدهم - ابن بابویه با سند متصل خود از عبدالرحمن بن کثیر روایت می کند که می گوید: قُلْتُ لَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: مَا عَنَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِقَوْلِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»؟ قَالَ: أَنْزَلَتْ فِي النَّبِيِّ وَآمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَفَاطِمَةَ السَّلْطَانَةَ، فَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نَبِيَّهُ كَانَ آمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامًا ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ وَقَعَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِمَامًا ثُمَّ جَرَتْ فِي الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِ الْأَوْصِيَاءِ السَّلْطَانَةَ فَطَاعَتْهُمْ طَاعَةَ اللَّهِ وَمَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱.

عبدالرحمن بن کثیر می گوید: «از حضرت صادق علیه السلام از معنای آیه تطهیر سؤال کردم، حضرت فرمود: این آیه درباره پیغمبر و امیرالمؤمنین و حسن و حسین و فاطمه علیها السلام وارد شده است، و چون خداوند عزّ و جلّ پیغمبرش را به سوی خود برد، امیرالمؤمنین امام شد و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او به تأویل «آیه اولوا الارحام» حضرت علی بن الحسین امام شد؛ و پس از او امامت در اولاد اوصیای او نسلأ بعد نسل گردش کرد، پس طاعت آنها طاعت خدا و معصیت آنها معصیت خدای عزّ و جلّ است.»

و همچنین از ابن بابویه نظیر همین روایت فوق با مختصر اختلافی در لفظ از

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هفتم.

جابر جُعی از حضرت امام محمد باقر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است.^۱

حدیث شانزدهم - ابن بابویه در «امالی» با سند خود از ابو بصیر روایت می‌کند: قَالَ: قُلْتُ لِصَادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام: مَنْ آلُ مُحَمَّدٍ؟ قَالَ: ذُرِّيَّتُهُ. قُلْتُ: مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ؟ قَالَ: الْأَيْمَةُ الْأَوْصِيَاءُ. قُلْتُ: مَنْ عَثْرَتُهُ؟ قَالَ: أَصْحَابُ الْعِبَاءِ. فَقُلْتُ: مَنْ أُمَّتُهُ؟ قَالَ: الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ صَدَقُوا بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، الْأُمْتَسَكُونَ بِالثَّقَلَيْنِ اللَّذَيْنِ أُمِرُوا بِالتَّمَسُّكِ بِهِمَا كِتَابِ اللَّهِ وَ عَثْرَتِهِ أَهْلُ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً.^۱

ابو بصیر می‌گوید: «به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آل محمد چه کسانیند؟ فرمود: ذرّیه او، عرض کردم: اهل بیت او چه کسانیند؟ فرمود: ائمه اوصیای آن حضرت. عرض کردم: عترت او چه کسانیند؟ فرمود: اصحاب عبا. گفتم: امت او چه کسانیند؟ فرمود: مؤمنینی که تصدیق کنند به آنچه که او از جانب خدا آورده است، آنان که تمسک جویند به دو چیز گرانها: کتاب خدا و عترت او اهل بیت او که خدا آنها را از هر پلیدی پاک نموده و به مقام طهارت مطلقه رسانیده است.»

حدیث هفدهم - ابن بابویه در «امالی» از ابو بصیر روایت کند از حضرت صادق علیه السلام قَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ، نَحْنُ شَجَرَةُ الْعِلْمِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ فِي دَارِنَا مَهْبَطُ جِبْرَائِيلَ علیه السلام، وَ نَحْنُ خَزَانُ عِلْمِ اللَّهِ، وَ نَحْنُ مَعَادِنُ وَحْيِ اللَّهِ، مَنْ تَبِعَنَا تَبَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا هَلَكَ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۳

فرمود: «ای ابو بصیر، ما درخت دانشیم و ما اهل بیت پیغمبریم و خانه ما محلّ نزول جبرائیل است، و ما خزانه داران علم خدا هستیم، و ما معدن های وحی خدا هستیم. هر کس از ما پیروی کند نجات می یابد و هر کس تخلف ورزد، حق است بر خدای عزّ و جلّ که او را هلاک کند.»

حدیث هجدهم - در «ذخائر العقبی» از عمر بن ابی سلمه که ربیب یعنی

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث یازدهم .

(۲) «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و دوّم .

(۳) «غایة المرام» ص ۳۰۰ حدیث سی و سوّم .

پسر زن حضرت رسول خدا بود روایت می‌کند، عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَيْبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ - الْآيَةَ» وَفِي الْبَيْتِ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَدَعَا النَّبِيُّ ﷺ فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلَى خَلْفَ ظَهْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْتِ عَلَى مَكَانِكِ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ^۱.

پسر ام سلمه که پسر زن رسول خدا است می‌گوید: «این آیه بر رسول خدا نازل شد و ام سلمه هم در خانه بود. رسول خدا فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و علی پشت سر آن حضرت نشست بود. و کساء به روی آنها کشید و عرض کرد: خدایا اینها اهل بیت من اند رجس و آلودگی را از آنها بزدا، و پاکیزه و از عیب مبری دار. ام سلمه گفت: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: به جای خود باش تو به خیر هستی.»

حدیث نوزدهم - سیوطی از ابن مردویه و خطیب تخریج کرده است
عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: كَانَ يَوْمُ أُمِّ سَلَمَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - فَنَزَلَ جِبْرَائِيلُ ﷺ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، قَالَ: فَدَعَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ وَفَاطِمَةَ وَعَلَى فُضِمَتْ إِلَيْهِ وَتَشَّرَ عَلَيْهِمُ التَّوْبُ، وَالْحِجَابُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ

(۱) «ذخائر العقبی» ص ۲۱ از ترمذی روایت کرده و گفته است که: حدیث حسن است. و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵ و «صحیح ترمذی» ج ۱۲ ص ۸۵ در تفسیر آیه، و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵ و «ینابیع المودة» ص ۱۰۷، و گفته است که: در این باب از ام سلمه و معقل بن یسار و ابوالحمراء و انس بن مالک روایاتی است، و نیز گوید: در «سنن ترمذی» از ام سلمه نقل است که: ان النبى صلى الله عليه وسلم جلل على الحسن والحسين وعلي وفاطمة كساء ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتي وخاصتي اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. فقالت أم سلمة وانا معهم يا رسول الله؟ قال: قفى فى مكانك أنك الى خير. هذا حدیث حسن صحیح وهو أحسن شیء روى فى هذا الباب. ودر همین باب از انس و عمر بن ابی سلمه و ابی الحمراء روایت است، و در «شرح کبریة احمر» علاء الدوله سمنانی گفته است که: آخرج البیهقی والحاکم صححه نحو حدیث الترمذی عن ام سلمه. این حدیث را نیز ابن المغازلی در «منقب» ص ۳۰۳ آورده است - «کفاية الطالب» گنجی ص ۳۷۲.

مَضْرُوبٌ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، اللَّهُمَّ أَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: فَأَنَامَ مَعَهُمْ يَأْتِي اللَّهَ؟ قَالَ: أَنْتِ عَلَي مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَي خَيْرٍ^۱.

ابو سعید خُدَری گوید: روزی بود که باید رسول خدا ﷺ در نزد امّ سلمه باشد، جبرائیل بر رسول خدا نازل شد و آیه تطهیر را آورد. رسول خدا حسن و حسین و فاطمه و علی را به سوی خود خواند و همه را به خود چسبانید و لباسی به روی همه کشید، و امّ سلمه در پشت پرده بود، سپس رسول خدا عرض کرد: بار پروردگارا اینها اهل بیت من اند آنها را به مقام طهارت مطلقه برسان. امّ سلمه می گوید: عرض کردم: من هم با آنها هستم ای رسول خدا؟ فرمود: بر جای خود باش و حال تو نیک است».

حدیث بیستم - محبّ الدین طبری از «مسند» احمد حنبل و از دولابی تخریج کرده است از امّ سلمه: قَالَتْ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِهِ يَوْمًا إِذْ قَالَتْ الْخَادِمُ^۲: إِنَّ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ بِالسُّدَّةِ، قَالَتْ: فَقَالَ لِي: قَوْمِي فَتَنَحَّى عَنْ أَهْلِ بَيْتِي، قَالَتْ: فَقُمْتُ فَتَنَحَّيْتُ فِي الْبَيْتِ قَرِيبًا فَدَخَلَ عَلِيُّ وَ فَاطِمَةُ وَ مَعَهُمُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ هُمَا صَبِيَّانِ صَغِيرَانِ، فَأَخَذَ الصَّبِيَّانِ فَوَضَعَهُمَا فِي حُجْرِهِ وَ قَبَلَهُمَا وَ اعْتَنَقَ عَلِيًّا بِأَحْدَى يَدَيْهِ وَ فَاطِمَةَ بِالْأُخْرَى وَ قَبَّلَ فَاطِمَةَ وَ قَبَّلَ عَلِيًّا فَاعْدَقَ عَلَيْهِمْ حَمِيصَةً سَوْدَاءَ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي. قَالَتْ: قُلْتُ: وَ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ؟ قَالَ: وَ أَنْتِ^۳.

امّ سلمه گوید. «یک روز که رسول خدا در منزل من بودند، ناگهان خادم آمد و گفت: علی و فاطمه در خانه ایستاده اند، حضرت به من فرمود: برخیز و از اهل بیت من دور شو. امّ سلمه گوید: من برخاستم و در ناحیه ای از منزل نزدیک آنان توقف کردم. در این حال علی و فاطمه وارد شدند و با آنها حسن و حسین بودند و آن دو، دو طفل صغیر بودند، حضرت آن دو طفل را بوسید و در دامن خود گذارد و یک دست بر

(۱) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸، «مناقب» ابن المغارلی ص ۳۰۴ مع اختلاف لفظی. در «شواهد

التنزیل» حسکانی از ص ۲۲ تا ص ۲۶ چندین روایت باسندهای مختلف از ابوسعید خدری نقل می کند.

(۲) در «فصول المهمة» به این لفظ آورده است که: بینما رسول الله صلى الله عليه واله وسلم في

بیتي يوماً إذ قال الخادم - الخ.

(۳) «ذخائر العقبی» ص ۲۱ و ص ۲۲، «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۷.

گردن علی انداخت و یک دست بر گردن فاطمه و علی را بوسید و فاطمه را بوسید، و یک لباس سیاه نشان‌داری که از پشم بود بر سر همه انداخت و عرض کرد: پروردگار من اینها همه را به سوی خود ببر نه به سوی آتش، من و اهل بیتم را. ام سلمه گوید: مرا هم به سوی آتش نبرد ای رسول خدا؟ فرمود: تو را هم».

استشهاداتی که به آیه طهارت شده است در آنکه منحصرأً پنج تن آل

کساء هستند.

اول استشهاد خود رسول الله است - مرحوم شیخ طوسی در «امالی» با سلسله

سند متصل از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایتی مفصل راجع به بیانات و خطبه حضرت امام حسن مجتبی بعد از صلح با معاویه بیان می‌فرماید از جمله: وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَلَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا وَأَخِي وَأُمِّي وَأَبِي فَجَعَلْنَا وَنَفْسَهُ فِي كِسَاءٍ لَأُمَّ سَلَمَةَ خَيْبَرِيٍّ وَذَلِكَ فِي حُجْرَتِهَا وَيَوْمِهَا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَهَؤُلَاءِ أَهْلِي وَعِثْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَا دَخَلْتُ مَعَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنْتِ عَلَيَّ خَيْرٌ وَأَلِيَّ خَيْرٌ، وَمَا أَرْضَانِي عَنْكَ وَلَكِنَّهَا خَاصَّةٌ لِي وَلَهُمْ، ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ صلوات الله عليه بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِينَا فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَيَقُولُ: الصَّلَاةَ يَرْحَمُكُمْ اللَّهُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» - الحديث^١.

« حضرت امام حسن علیه السلام بعد از صلح با معاویه در مسجد در حضور

جماعت مسلمانان می‌فرماید: خداوند آیه تطهیر را درباره ما نازل کرده است، رسول - خدا من و برادرم و مادرم و پدرم را نزد خود خواند و همه ما را و خودش را در زیر کساء خیبری قرار داد، کسائی که متعلق به ام سلمه بود و این واقعه در اطاق او و در روزی که نوبت او بود اتفاق افتاد و فرمود: بار پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، اینان اهل من و عترت من هستند، از آنها هر قسم زشتی و آلودگی را دور گردان و پاک و پاکیزه بنما. ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا من هم داخل شوم در

(١) «غایة المرام» ص ٢٩٧ و ص ٢٩٨.

زیر کساء؟ حضرت رسول الله فرمود: خدا تو را رحمت کند تو در راه خیر هستی و عاقبت تو به خیر خواهد بود، و چقدر من از تو خوشنودم و لکن این مقام در تحت کساء اختصاص به من و اینها دارد. حضرت امام حسن فرمود: از آن روز رسول خدا تا آخر عمر خود که جانش به سوی خدا شتافت هر روز صبح هنگام طلوع فجر نزد ما می آمد و می فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند^۱، و آیه تطهیر را در شأن ما تلاوت می نمود.»

باری این حدیث شریف اولاً استشهاد حضرت رسول اکرم و ثانیاً استشهاد حضرت امام حسن را به آیه تطهیر در شأن پنج تن می رساند.

و دو روایت دیگر شیخ طوسی در «امالی» با مسند متصل خود به امیرالمؤمنین علیه السلام می رساند که قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَأْتِينَا كُلَّ غَدَاةٍ فَيَقُولُ: الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ الصَّلَاةَ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».

این دو روایت را در «غایة المرام» تحت عنوان حدیث هجدهم و نوزدهم در ص ۲۹۵ آورده است^۲. و مرحوم شیخ در «امالی»^۳ با سند متصل خود از ابوالحمراء، و سیوطی^۴ به تخریج ابن مردویه از ابو سعید خدری، و هیشمی^۵ با مختصر اختلافی در لفظ آورده اند، و ما لفظ «امالی» را ذکر می کنیم که: شَهِدْتُ النَّبِيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً يَجِيءُ إِلَى بَابِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَيَأْخُذُ بِعِضَادَتِي الْبَابِ ثُمَّ يَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ. الصَّلَاةَ يَرْحَمُكُمْ اللَّهُ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ

(۱) این حدیث و امثال آن دلالت ندارند بر آنکه اهل بیت در وقت نماز صبح خواب بوده اند و رسول - خدا آنها را بیدار می نمود بلکه برای اهمیت موضوع؛ رسول خدا در خانه فاطمه علیهما السلام هر روز هنگام طلوع فجر این جمله را آدا می فرمود.

(۲) و نظیر آن را در «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ و در «نظم در السّمطين» ص ۲۳۹ با مختصر اختلافی در لفظ آورده است.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث نوزدهم، و «شواهد التنزیل» حسکانی ج ۲ ص ۴۷.

(۴) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹، و خوارزمی در «مناقب» بنا به نقل «غایة المرام» ص ۲۹۰

حدیث بیست و هشتم.

(۵) «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۹.

وَيُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» .

و در تخریج سیوطی و هیثمی در ذیلش وارد است که فرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ أَنَا سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلْتُمْ.**

ابو الحمراء گوید: «من چهل روز هنگام صبح شاهد بودم که رسول خدا می آمد پشت در خانه علی و فاطمه و دو بازوی در را می گرفت و می فرمود: درود خدا بر شما اهل بیت و رحمت خدا بر شما، نماز! خدا شما را رحمت کند. و سپس آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت می نمود، و می فرمود: من جنگ دارم با کسی که شما با او جنگ دارید و سلامت من با کسی که شما با او سلامتید» .

و سیوطی گوید که طبرانی تخریج کرده از ابو الحمراء قال: **رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَأْتِي بَابَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَيَقُولُ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱.**

ابوالحمراء می گوید: «من دیدم که رسول خدا ﷺ شش ماه می آمد در خانه علی و فاطمه و می فرمود: خداوند اراده فرموده شما خاندان اهل بیت را از هر گونه آرایش پاک و پاکیزه گرداند» .

و سیوطی گوید: و اخرج ابن جرير و ابن مردويه عن ابى الحمراء قال: **حَفِظْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ بِالْمَدِينَةِ، لَيْسَ مَرَّةً يَخْرُجُ إِلَى صَلَاةِ الْعِدَاةِ إِلَّا أَتَى إِلَى بَابِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى جَنْبَتِي الْبَابِ ثُمَّ قَالَ: الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۲**

(۱) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ ، واین روایت را با مختصر تفاوتی در لفظ در «مستدرک» ج ۳ ص ۱۵۸ و «اسد الغابة» ج ۵ ص ۵۲۱ و «مسند» احمد حنبل ج ۳ ص ۲۵۸ و «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۳ و «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۵ آورده است ، ودر «غایة المرام» ص ۲۸۹ به عنوان حدیث بیست و چهارم از «سنن ابوداود» و «موطأ» مالک از انس روایت می کند، و نیز در ص ۲۹۱ به عنوان حدیث سی و هشتم از ابن صبیح از جامع ترمذی روایت می کند، ودر «ینایع المودة» ص ۱۰۸ از انس با اختلاف در لفظ آورده ودر «مطالب السئول» ص ۸ آورده است و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۴۸ و ص ۵۱ ودر «فصول المهمه» ابن - صبیح ص ۸ و نیز در «شواهد التنزیل» حسانی ج ۲ ص ۱۱ تا ص ۱۵ از انس آورده است .

(۲) «الدر المنثور» ج ۵ ص ۱۹۹ ودر «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۷ از ابوسعید خدری با مختصر اختلافی در لفظ آمده و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۵۰ و ص ۵۱ .

ابوالحمرء می گوید: «من به خاطر سپردم از رسول خدا که هشت ماه مرتباً در مدینه، صبح که برای نماز صبح از منزل خارج می شد می آمد در خانه علی و دستش را به دو طرف در می گرفت و می فرمود: نماز، نماز، و آیه تطهیر را در شأن آنها تلاوت می نمود.»

و سیوطی^۱ با تخریج ابن مردویه از ابن عباس، و ثعلبی^۲ با تخریج خود از ابوالحمرء، و خواریزمی^۳ با تخریج خود از ابو سعید خدری روایت کنند با مختصر اختلاف لفظی (و ما لفظ اول را می آوریم) قال: شَهِدْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ يَأْتِي كُلَّ يَوْمٍ بَابَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عِنْدَ وَقْتِ كُلِّ صَلَاةٍ فَيَقُولُ: السَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ أَهْلَ الْبَيْتِ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً». الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ - كُلَّ يَوْمٍ خُمْسَ مَرَّاتٍ - .

ابن عباس و ابوالحمرء و ابوسعید خدری گویند: «ما شاهد بودیم که رسول خدا ﷺ نه ماه هر روز هنگام هر نماز در خانه علی بن ابیطالب می آمد و می فرمود: سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر شما اهل بیت باد، و سپس آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت می نمود و سپس می فرمود: نماز، خدا شما را رحمت کند، و این عمل را رسول خدا در هر شبانه روز پنج مرتبه اول وقت هر نمازی به جای می آورد.»

دوم - استشهاد امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره خود به آیه تطهیر، و این استشهاد در چند موقع اتفاق افتاده است.

اول - در وقتی که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، ابوبکر و عمر به منزل آن حضرت آمده و آن حضرت را امر به بیعت کردند، و بعد از آنکه حضرت پذیرفتند به مسجد آمدند و در حضور جماعت مسلمانان چند جمله ای بیان کرده و از جمله درباره خود به آیه طهارت استشهاد نمودند.

و این حدیث را شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از حضرت -

(۱) «الدرالمثور» ج ۵ ص ۱۹۹.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیستم.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۰ حدیث بیست و نهم و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۹ و ایضاً درص ۵۲ و

در «کفایة الطالب» گنجی ص ۳۷۶ نیز آمده است.

رضا علیه السلام روایت می کند از پدرانش یکایک تا می رسد به حضرت سجاد علی بن الحسین علیه السلام قال: لَمَّا أَتَى أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ خَاطَبَاهُ فِي الْبَيْعَةِ وَ خَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الْمَسْجِدِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ مِمَّا اصْطَنَعَ عِنْدَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فُلَانًا وَ فُلَانًا أَتَيَانِي وَ طَابَانِي لِلْبَيْعَةِ لِمَنْ سَبِيْلُهُ أَنْ يُبَايَعَنِي، أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَ أَبُو ابْنَيْهِ وَ الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَ أَحْوَرُ رَسُولِ اللَّهِ، لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا كَاذِبٌ، وَ أَسْلَمْتُ وَ صَلَّيْتُ، وَ أَنَا وَ صَبِيُّهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَ أَبَوَالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، بِنَا هَدَاكُمُ اللَّهُ وَ بِنَا اسْتَقْدَكُمُ مِنَ الصَّلَاةِ، وَ أَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الرُّوحِ وَ فِي سَنَةِ سُورَةِ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ أَنَا الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنَا تَقِيَّتُهُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنَ أُمَّتِهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَثْبُتْ أَقْدَامُكُمْ وَ يُتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ. ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ^۱.

حضرت سجاد فرمود: «هنگامی که ابوبکر و عمر به منزل امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و آن حضرت را امر به بیعت نمودند و حضرت پذیرفت، چون از منزل خارج شدند حضرت به مسجد آمد و حمد و ثنای خدا را درباره لطف هائی که به اهل بیت نموده چون در میان آنها رسولی را از خود آنها برانگیخت و آنان را از هرگونه پلیدی و زشتی مبری ساخته و بدون عیب و پاکیزه نمود، به جا آورده و سپس فرمود: فلان و فلان نزد من آمدند و مرا به بیعت خواندند، بیعت برای کسی که وظیفه او آن است که با من بیعت کند. من پسر عموی رسول خدا هستم و پدر دو فرزندش و من صدیق اکبرم و من برادر رسول خدا هستم، کسی نمی تواند این ادعا را غیر از من بنماید مگر آنکه دروغگو باشد، و اولین کسی هستم که اسلام آورده و نماز گزارده، و من وصی پیغمبرم و شوهر دختر او سیده زنه ای بهشت فاطمه دختر محمد، و پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا هستم، و ما اهل بیت رحمتیم، به سبب ما خدا شما را هدایت کرد و از گمراهی نجات داد و من صاحب یوم روح هستم و در من قرار دارد آن سالی که در سوره ای از قرآن وارد شده است^۲، و من وصی او بر

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۹ حدیث بیست و هشتم .

(۲) این دو جمله از جملات آن حضرت که ترجمه دو جمله « وَأَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الرُّوحِ ، وَ فِي سَنَةِ ←

مردگان از اهل بیت او هستم، و ثقه و امین او بر زندگان از امت او، پس تقوا را پیشه سازید، خداوند قدم‌های شما را ثابت می‌کند و نعمت خود را بر شما تمام می‌نماید. این بگفت و به منزل برگشت.»

استشهاد دوم امیرالمؤمنین به آیه تطهیر در مقابل ابوبکر در غصب فدک

در «تفسیر علی بن ابراهیم» با سند خود از حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کند که قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ لَا بِي بَكْرٍ: يَا أَبَا بَكْرٍ تَقْرَأُ الْكِتَابَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فِيمَنْ تَزَلْتُمْ، فِينَا أَمْ فِي غَيْرِنَا؟ قَالَ: بَلْ فِيكُمْ^۱.

«حضرت امیرالمؤمنین عَلِيٌّ در هنگام غصب فدک و مؤاخذه حضرت از ابوبکر به او گفتند: کتاب خدا را هیچ می‌خوانی؟ گفت: بلی، حضرت فرمودند: خبر ده مرا از آیه تطهیر درباره چه کسانی نازل شده، درباره ما نازل شده یا درباره غیر ما؟ عرض کرد: درباره شما نازل شده است.»

احتجاج سوم امیرالمؤمنین به آیه تطهیر در مجلس شورا

شیخ صدوق در «امالی» با سند متصل خود از عامر بن واثله روایت می‌کند

→

سورة من القرآن» است؛ ظاهراً اشاره به تأویل و تفسیر آیه ۴ از سوره ۷۰: معارج است: تَفْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» (فرشتگان و روح به سوی او بلا می‌روند در روزیکه اندازه آن پنجاه هزار سال است). یعنی روز صعود روح که روز قیامت و پنجاه هزار سال است در دست من است. و این سالی که در این سوره از قرآن یادآوری شده است در من منظوری است؛ و درباره این مطلب ملای رومی در «مثنوی» جلد ۶ ص ۵۵۰ سطر ۷ از طبع میرخانی گفته است:

پس محمد صد قیامت بود نقد	ز آنکه حل شد در فنائش حل و عقد
زاده ثانی است احمد در جهان	صد قیامت بود او اندر عیان
زو قیامت را همی پرسیده‌اند	کای قیامت، تا قیامت راه چند
با زبان حال می‌گفتی بسی	کی ز محشر حشر را پرسد کسی
به از این گفت آن رسول خوش پیام	رمز موتوا قبل موت ای کرام
همچنانکه مرده‌ام من قبل موت	ز آنطرف آورده‌ام من صیت و صوت
پس قیامت شو قیامت را ببین	دیدن هر چیز را شرط است این

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث سیزدهم.

قَالَ: كُنْتُ فِي الْبَيْتِ يَوْمَ الشُّورَى فَسَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: اسْتَحْلَفَ النَّاسُ أَبَا بَكْرًا وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأُولَى بِهِ مِنْهُ، وَاسْتَحْلَفَ عُمَرُ وَأَنَا وَاللَّهِ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ وَأُولَى مِنْهُ إِلَّا أَنْ عَمَرَ جَعَلَنِي مَعَ خُمُسَةِ أَنَا سَادِسُهُمْ لَا يَعْرِفُ عَلِيٌّ فَضْلًا، وَلَوْ أَشَاءُ لَأَخْتَجَجْتُ بِمَا لَا يَسْتَطِيعُ عَرَبِيَّتُهُمْ وَلَا عَجَمِيَّتُهُمْ الْمُعَاهِدُ مِنْهُمْ وَالْمُشْرِكُ تَغْيِيرَ ذَلِكَ، ثُمَّ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا اخْتَجَّ بِهِ عَلِيٌّ أَهْلَ الشُّورَى، فَقَالَ فِي ذَلِكَ: تَشَدَّثَكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ فَأَخَذَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِسَاءً خَيْبَرِيًّا فَضَمَّنِي فِيهِ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا^۱.

عامر بن واثله می گوید: «من در شوراى بعد از عمر در همان منزل بودم و شنیدم که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرمود: مردم ابابکر را خلیفه خود قرار دادند و سوگند به خدا من سزاوارتر بودم از او به حکومت و لایق تر بودم به خلافت، آنگاه ابوبکر عمر را خلیفه گردانید و سوگند به خدا که من از او به این امر سزاوارتر و لایق تر بودم. آگاه باشید! عمر مرا در این شورا با پنج نفر قرار داده و من ششمی آنها هستم و حال آنکه برای کسی فضیلت و مزیتی بر من نمی شناسد. و اگر من بخواهم اقامه برهان نموده احتجاج می کنم به آنچه که هیچ عربی و اعجمی آنها چه معاهد و چه مشرک نتواند آن را تغییر دهد. و در این حال حضرت با اهل شورا احتجاج می فرماید و در این باره می گوید: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما غیر از من کسی هست که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد و آنگاه پیغمبر کساء خیبری را برداشته و مرا و فاطمه و حسن و حسین را به خود چسبانیده و کساء را بر سر ما انداخته و عرض کرد: ای پروردگار من اینان اهل بیت من هستند هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنها را به نهایت درجه پاکیزه و بی عیب گردان؟ اهل شورا جواب دادند: نه».

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۴ حدیث نهم . و این حدیث را مفصلاً در کتاب «علی و الوصیة» ص ۱۲۸ و ص ۱۲۹ از خواری نقل کرده و در ضمن مناشدات حضرت می فرماید: أمنکم أحدٌ یطهره کتاب الله غیری ... قَالُوا: لا .

و همچنین شیخ طوسی در «امالی» با اسناد متصل خود از ابوذر غفاری روایت کند که: إِنَّ عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ وَسَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ أَمَرَهُمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ أَنْ يَدْخُلُوا بَيْتًا وَيَعْلِقُوا عَلَيْهِمْ بَابَهُ وَيَتَشَاوَرُوا فِي أَمْرِهِمْ بَيْنَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَإِنْ تَوَافَقَ حَمْسَةٌ عَلَى قَوْلٍ وَاحِدٍ وَآبَى رَجُلٌ مِنْهُمْ قَتَلَ ذَلِكَ الرَّجُلَ، وَإِنْ تَوَافَقَ أَرْبَعَةٌ وَآبَى اثْنَانِ قَتَلَ الْإِثْنَانِ. فَلَمَّا تَوَافَقُوا جَمِيعًا عَلَى رَأْيٍ وَاحِدٍ قَالَ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عليه السلام: إِيَّيْكُمْ أَنْ تَسْمَعُوا مِنِّي مَا أَقُولُ لَكُمْ فَإِنْ يَكُنْ حَقًّا فَاقْبَلُوهُ وَإِنْ يَكُنْ بَاطِلًا فَانْكُرُوهُ، قَالُوا: قُلْ، فَذَكَرَ فَضَائِلَهُ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَعَنْ رَسُولِهِ صلى الله عليه وآله وَهُمْ يُؤْفِقُونَهُ وَيُصَدِّقُونَهُ فِيمَا قَالَ، وَكَانَ فِيمَا قَالَ عليه السلام: فَهَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ آيَةَ التَّطْهِيرِ حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» غَيْرِي وَزَوْجَتِي وَابْنِي؟ قَالُوا: لَا^۱.

ابوذر غفاری گوید: «عمر بن الخطاب امر کرد بعد از مرگ او شش نفر که علی بن ابیطالب و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف باشند در منزلی رفته و در را به روی خود قفل کنند، و در امر خلافت مشورت نمایند تا مدت سه روز، اگر پنج تن آنها رأیشان بر یکی قرار گرفت و یک نفر از موافقت خودداری کرد گردن او را بزنند. و اگر چهار نفر رأیشان بر یکی قرار گرفت و دو نفر از موافقت خودداری کردند گردن آن دو را بزنند. (و اگر سه نفر رأیشان بر یک نفر و سه نفر دیگر رأیشان بر یک نفر دیگر قرار گرفت رأی آن سه نفری که در آن عبد الرحمن بن عوف است مقدم است). و چون همه آن پنج نفر بر یک رأی توافق کردند حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام به آنها گفتند: دوست دارم آنچه را که به شما می گویم بشنوید اگر حق بود بپذیرید و اگر باطل بود رد کنید. گفتند: بگو، حضرت فضائل خود را از آیات قرآن که در شأن او نازل شده بود و فضائل خود را از زبان پیغمبر که درباره او فرموده بود مفصلاً بیان کرد، همه آنها موافقت می کردند و تصدیق می نمودند. از جمله گفتار حضرت راجع به مناقب خود، آن بود که فرمود: آیا در میان شما هست کسی که آیه تطهیر در شأن او نازل شده باشد غیر از من و زوجه من و دو پسر من؟ گفتند: نه».

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و سوم.

و نیز شیخ طوسی در «امالی» حدیثی دیگر به همین مضمون لکن با سند دیگر که متصل می‌شود سلسله سند به ابوالأسود دوتلی بیان می‌کند.^۱

احتجاج چهارم امیرالمؤمنین راجع به آیه تطهیر در مسجد پیغمبر

حموبنی در کتاب «فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السّبطین» با سلسله سند متصل خود روایت می‌کند از سلیم بن قیس هلالی که گفت: دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام در مسجد رسول خداست در زمان خلافت عثمان و جماعتی نشسته و با یکدیگر بحث می‌کردند و از مسائل علم و فقه گفتگو می‌نمودند و از قریش و فضل آنها و سوابق آنها و هجرت آنها و آنچه که رسول خدا درباره آنها گفته بود سخن می‌راندند، و امیرالمؤمنین علیه السلام ساکت بود و چیزی نمی‌فرمود و آحدی از اهل بیت آن حضرت نیز چیزی نمی‌گفت؛ در این هنگام آن جماعت رو کردند به امیرالمؤمنین و عرض کردند: یا ابا الحسن چرا سخن نمی‌گوئی؟ حضرت فرمودند: هر دو طایفه از مهاجرین و انصار در این جا سخن گفتند و حقایقی را بیان کردند و فضل اشخاصی را نام بردند، ولی من از شما ای جماعت قریش و انصار یک سؤال دارم و آن این است که این فضل و شرف را خدا به چه وسیله به شما عنایت کرد؟ آیا به وسیله خودتان یا اقوام و عشیره و اهل بیت خود یا به وسیله غیر شما؟ همه گفتند: بلکه این فضائل را به ما منت گذارده و به وسیله محمد و عشیره او به ما عنایت فرموده است، و از ناحیه ما و عشیره ما نبوده است. حضرت فرمود: راست گفتید ای جماعت قریش و انصار، آیا نمی‌دانید آنچه خدا به شما از منافع دنیوی و حظوظ اخروی عنایت فرموده است به وسیله ما اهل بیت بوده است لا غیر؟ آنگاه حضرت مفصلاً و مشروحاً یکیک از فضایل و مناقب خود را می‌شمرد و آیات قرآن مجید را که در شأن او نازل شده بیان می‌فرماید تا آنکه می‌فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» فَجَمَعَنِي وَقَاطِمَةَ وَابْنِي حَسَنًا وَالْحُسَيْنَ ثُمَّ أَلْفَى عَلَيْنَا كِسَاءً وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ لَحْمَتِي**

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۶ حدیث بیست و چهارم .

يُؤْتِنِي مَا يُؤْتِيهِمْ، وَيَجْرَحُنِي مَا يَجْرَحُهُمْ^۱ فَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ: أُمُّ سَلَمَةَ: وَأَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنْتِ إِلَى حَيْرٍ، فِيَّ وَفِيَّ أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَفِي ابْنِيَّ وَفِي تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحُسَيْنِ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا أَحَدٌ غَيْرُنَا؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: شَهِدُ أَنْ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَحَدَّثَنَا كَمَا حَدَّثْنَا أُمَّ سَلَمَةَ .

حضرت به آن جماعت فرمود: ای مردم آیا می دانید که خدا درباره ما آیه تطهیر را فرستاده است و پیغمبر مرا و فاطمه را و دو فرزندم حسن و حسین را پهلوی خود آورد و بر سر همه ما کساء انداخت و عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند و پاره گوشت من هستند، به دردمی آورد مرا آنچه اینان را به درد آورد و جریحه دار می کند مرا آنچه اینها را جریحه دار کند، خدایا هرگونه رجس و پلیدی را از آنان دور گردان و بدون هیچ گونه عیب پاکیزه و مبرمی قرارشان بده. ام سلمه عرض کرد: یا رسول الله من هم هستیم؟ فرمود: عاقبت تو به خیر است. امر تنها راجع به من است و به برادرم علی بن ابیطالب و دو فرزندم و به نه نفر از فرزندان فرزندم حسین. و هیچ کس غیر از ما در این طهارت و ذهاب رجس شرکت ندارد؟

آن جماعت گفتند: بلی، ما همه گواهی می دهیم که ام سلمه این قضیه را برای ما بیان کرد و بعد از آن ما از رسول خدا سؤال کردیم، رسول خدا همان طوری که ام سلمه بیان کرده بود بدون هیچ کم و زیاد بیان فرمود^۲ «

باری این حدیث بسیار مشروح و مفصل است و ما فقط همان فقره مورد نیاز را که آیه تطهیر و شأن نزول آن نسبت به اهل بیت بود بیان کردیم.

علامه نجم الدین شریف عسکری گوید: این حدیث شریف که در میان علماء به حدیث مُنَاشَدَه معروف است بسیاری از علماء شیعه و سنت آنرا تخریج کرده اند. از جمله حموی شافعی در «فرائد السمطين»، و خواری حنفی در «مناقب»

(۱) ظاهراً یجرحنی ما یجرحهم صحیح نباشد بلکه یجرحنی ما یجرحهم است که در کتابت تصحیف شده است. بنابراین معنای آن چنین می شود: مرا به ملالت و خستگی درمی آورد آنچه آنها را به ملالت و خستگی در آورد.

(۲) «غایة المرام» ص ۶۷ و ص ۶۸ حدیث دوازدهم .

ص ۲۱۷ با مختصر اختلافی در لفظ، و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۱۱۴، که بعضی از فقرات آن را آورده است، و از جمله مؤلف «المناقب الفاخرة» و ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۷۷ بعضی از الفاظ این حدیث را آورده است. و از علمای امامیه علامه سیدهاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۶۷ و همچنین در کتاب کوچک خود که «به مناقب» معروف است و با تعلیقه‌ای که ما بر آن زدیم و مصادر احادیث و مستدرکات آنرا ذکر کردیم در بغداد به نام کتاب «علی و السننه» طبع شده است.^۱

احتجاج پنجم امیرالمؤمنین علیه السلام به آیه تطهیر قبل از شروع به واقعه صفین.

چون معاویه کاغذ مفصلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته و با ابودرداء و ابوهریره به خدمت حضرت فرستاده، و مفاد این سفارت و نامه این است که اگر تو در قتل عثمان شرکت نداری کشندگان او را به من تسلیم کن تا آنها را بکشیم؛ و در این صورت من حکومت را به تو واگذار می‌کنم و من و جمیع بستگان من و جمیع مردمان شام با تو به خلافت بیعت خواهیم نمود.^۲

حضرت پس از آنکه جواب ابوهریره و ابودرداء را مفصلاً و مشروحاً دادند و مستدلاً خیانت معاویه را بیان کردند که در صورتی که مردم با من بیعت به خلافت کرده‌اند من باید درباره کشندگان عثمان حکم کنم تو چکاره هستی؟! نه خلیفه زمانی و نه ولی دم و وارث عثمان بلکه به عنوان خونخواهی از او فتنه برپا کرده و موجب افتراق مسلمین شدی در حالی که بیعت کردن تو با من واجب بود و مخالفت تو حرام. پس از آن حضرت در حضور ابوهریره و ابودرداء و جماعت مهاجر و انصار خطبه مفصلی ایراد می‌کنند و سوابق درخشان خود را در اسلام می‌شمرند و احقیت خود را مبیناً شرح می‌دهند و در حضور مردم مهاجر و انصار آیات نازل قرآن در شأن خود و سفارشهای حضرت رسول را و مناقب و فضایل خود را می‌شمرند.

من جمله استشهاد آن حضرت است به آیه تطهیر که می‌فرماید: **أَيُّهَا النَّاسُ**

(۱) «علی و الوصیه» ص ۷۷.

(۲) «کتاب سلیم» ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲.

اتَّعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَجَمَعَنِي رَسُولُ اللَّهِ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ فِي كَسَاءٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ عِثْرَتِي وَخَاصَّتِي وَأَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ أُمُّ - سَلْمَةَ: وَأَنَا؟ فَقَالَ: إِنَّكَ عَلَى خَيْرٍ وَإِنَّمَا أَنْزَلْتُ فِيَّ وَفِي أَخِي عَلِيٍّ وَابْنَتِي فَاطِمَةَ وَابْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا غَيْرُنَا وَفِي تِسْعَةِ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِي. فَقَامَ كُلُّهُمْ فَقَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلْمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ، فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ فَحَدَّثَنَا بِهِ كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلْمَةَ!

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم آیا می دانید که خداوند در کتاب خود آیه تطهیر را فرستاده است و رسول خدا من و فاطمه و حسن و حسین را در کسائی نزد خود گرد آورد و گفت: خدایا اینها عترت من و خاصه من و اهل بیت من هستند هرگونه رجس و آلودگی را از آنان ببرد و پاک و مبراشان بنما؛ و در آن حال ام سلمه گفت: من هم هستم؟ فرمود: روش تو نیکوست لکن این خصوصیت اختصاص به من و برادرم علی و دخترم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین دارد و در این اختصاص هیچکس را دخالتی نیست و درباره نه نفر از اولاد حسین است که بعد از من خواهند آمد؟ همه آن جماعت برخاستند و گفتند: ما شهادت می دهیم که این مطلب را از ام سلمه شنیدیم و چون با حضرت رسول الله بازگو کردیم همان سخنان ام سلمه را به ما بیان فرمود.»

و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمان احتجاج دیگری دارد و استشهاد به آیه تطهیر می فرماید، و چون قدری مفصل است، فقط ترجمه آنرا ذکر می کنیم.

در کتاب «المناقب الفاخرة فی العترة الطاهرة» با سلسله سند متصل خود روایت می کند از شریک بن عبد الله اعور که او گفت: «روزی دیدم که امیرالمؤمنین ایستاده و اصحاب رسول خدا همه نشسته بودند و آن حضرت می فرمود: سوگند می دهم شما را به خدائی که از او بزرگتر نیست آیا در میان شما برادری برای رسول خدا غیر از من هست؟ گفتند: نه.

(۱) «کتاب سلیم» ص ۱۸۸.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما ایمان آورنده‌ای به خدا قبل از من هست؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که به دو قبله نماز گزارده و به دو بیعت بیعت کرده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که زنی شبیه زن من داشته باشد، جوهره مصطفی و چشمه مجد و شرف و از مریم عالی رتبه‌تر و فاطمه زهراء سیده زنهای بهشت؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که فرزندی داشته باشد شبیه دو فرزند من حسن و حسین دو سیّد و آقای جوانان بهشت؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که ریشه و تبارش به رسول خدا نزدیکتر از من باشد؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که پیغمبر را غسل داده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که چشمان رسول - خدا را بسته باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که جان خود را در کف گرفته و فدای پیغمبر نموده و در رختخواب پیغمبر در لیلۃ المبیت خوابیده و خون دل و حیات خود را در راه پیغمبر بذل و ایثار نموده باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که در موقع جنگ، جبرئیل طرف راست او و میکائیل طرف چپ او باشد غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا امر به مودت او نموده باشد، آنجا که گفته: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ** غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا در کتابش او را تطهیر نموده باشد، آنجا که گفته: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** غیر از من و اهل بیت من؟ گفتند: نه.

فرمود: سوگند به خدا آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در روز

غدیر خم دست او را گرفته باشد و گفته باشد: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاةُ، اللَّهُمَّ وَالرَّحْمَنُ وَالْآلَةُ وَعَادٍ مِّنْ عَادَاهُ غَيْرَ از من؟ گفتند: نه

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که سه سهم نصیب او باشد: یک سهم به جهت قرابت رسول خدا و یک سهم به جهت اختصاص به رسول خدا و یک سهم به جهت هجرت، غیر از من؟ گفتند: نه.

فرمود: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که خدا و رسول خدا در خانه او را به مسجد باز گذاردند آن وقتی که همه درها را بستند غیر از من؟ تا جائی که عموی من برخاست و گفت: یا رسول الله دستور فرمودی همه درها را ببندند اما در علی را باز گذاردی؟! حضرت رسول فرمود: سوگند به خدا من علی را در مسجد جا و مقام ندادم، خدا او را مقام داد و شما را خارج کرد؟ همه گفتند: ای علی راست می گوئی. حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش، و خداوند شاهد کافی است.^۱

سوّم - استشهاد حضرت فاطمه زهراء به آیه تطهیر راجع به فدک.

سلیم بن قیس گوید: من به مسجد پیغمبر رفتم و در آنجا حلقه ای از مردم نشسته بودند که آنها همه هاشمی بودند غیر از سلمان و ابوذر و مقداد و محمد بن ابوبکر و عمر بن ابی سلمه و قیس بن سعد بن عباده. عباس به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: می دانی به چه علت عمر از جمیع کارگردانان و عمّالش در شهرها غرامت گرفت و حقوق آنها را کم کرد مگر قنفذرا؟ حضرت نگاهی به اطراف کرد و اشک در چشمانش حلقه زد و سپس فرمود: به علت آنکه قنفذ با تازیانه چنان ضربه ای بر بازوی زهرا وارد آورد که تا زمان مرگ زهراء آثار آن تازیانه مانند دُمَل متورّم بود، و پس از آن می فرماید: عجب است از این امت که محبت این مرد و رفیقش را در دل دارند و در مقابل تمام کارهای او سر تسلیم فرود می آورند. اگر عمّال و کارکنان او خائن بودند و این مال را به خیانت تصرف کردند بر او جایز نبود که مقداری از آنرا در دست آنها باقی گذارد چون مال، فیء و حقّ مسلمانان است و جایز

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۲ حدیث چهل و یکم و ص ۶۴۲ حدیث بیست و هفتم. و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام استشهاد دیگری به آیه تطهیر در ضمن هفتاد منقبت خود بیان می فرماید و در «غایة المرام» ص ۲۹۵ به عنوان حدیث دوازدهم آمده است.

نبود که نصفش را بگیرد و نصفش را در دست آنان بگذارد؛ و اگر کارکنان و مأمورین او خائن نبودند حقّ نداشت که از اموال آنها چیزی بگیرد نه کم و نه زیاد. این مرد نصف اموال آنان را گرفت بدون حجّت شرعی؛ اگر فرضاً مال در دست آنان خیانت هم بود چون ظاهراً در ید آنها و در تصرّف آنها بود، بدون قیام بیّنه و گواهی شهود جایز نبود از دست آنان برآید. و عجیب‌تر آنکه پس از این عمل باز تمام عمّال و کارکنان را به پست‌های خودشان اعاده داد و آنها را منصوب نمود در حالی که اگر خیانتی از آنها سرزده بود دیگر جایز نبود آنها را به کار خود منصوب کند.

آنگاه امیرالمؤمنین از حوادثی که به دست او پدید آمد و تغییراتی که او در سنت پیغمبر اکرم داد بیان می‌فرماید تا می‌رسد به داستان فدک که فاطمه علیهاسلام در آن وقتی که می‌خواستند فدک را از او بگیرند گفت: مگر فدک در دست من نیست و من صاحب ید نیستم و وکیل من در فدک نیست و من در حیات رسول خدا از غلّه آن استفاده نمی‌کردم؟ آن دو نفر گفتند: بلی، فاطمه گفت: پس چرا در ملکیت فدک از من بیّنه می‌خواهید و بر چیزی که در دست من است گواه می‌طلبید؟ گفتند: چون مال مسلمین است اگر بیّنه و شاهد بیاوری، از آن توست و گرنه ما آن را به تو نخواهیم داد. فاطمه در حالی که همه مردم در اطراف او بوده و گوش می‌دادند گفت: شما می‌خواهید عمل پیغمبر را با کردار خود نسخ و باطل کنید و در میان ما اهل بیت حکمی بر خلاف حکم سایر مسلمین بنمائید؛ ای مردم گوش فرا دارید و اعمال و بدعت‌های آنان را نظر کنید. سپس به آن دو گفت: بگوئید: اگر من ادّعا کنم که آنچه در تحت تصرّف مسلمانان است و اموالی که از آن آنهاست ملک من است شما از من گواه می‌خواهید یا از آنان؟ گفتند: البتّه از تو گواه می‌خواهیم (چون در تصرّف تو نیست) فاطمه گفت: اگر تمام مسلمانان ادّعا کنند که آنچه در تصرّف من است مال آنهاست شما از من گواه می‌خواهید یا از آنان؟ در این حال (که حجّت فاطمه قاطع شد و از جواب فرو ماندند) عمر به غضب در آمد و گفت: این مال مال مسلمانان است و زمین مسلمانان است منتهی در دست فاطمه بوده و از غلّه‌اش بهره‌مند می‌شده است اگر فاطمه اقامه بیّنه کند و گواه آورد بر مدّعی خود و بر آنکه رسول خدا این مال را به او بخشیده در حالی که فیء و مال مسلمانان بوده است ما در آن نظری نخواهیم نمود. فاطمه گفت: کافی است سخن، شما را به خدا سوگند آیا نشنیدید که رسول خدا

فرمود: فاطمه، خانم و سیده زنان بهشت است؟ گفتند: آری ما از پیغمبر شنیدیم. فاطمه گفت: آیا سیده زنان بهشت ادعای باطل می‌کند و چیزی که مال او نیست و مال مردم است می‌خواهد بگیرد؟ اگر چهار نفر علیه من گواهی به عمل زشتی دهند یا دو مرد شهادت به دزدی دهند آیا شما تصدیق آنها را می‌نمائید؟ ابوبکر ساکت شد لیکن عمر پاسخ داد: بلی تصدیق می‌کنیم و حدّ بر تو جاری می‌نمائیم.

فاطمه گفت: دروغ گفתי و لثامت باطن خود را بروز دادی، مگر آنکه اقرار کنی که تو بر دین محمد ﷺ نیستی. آن کسی که جایز بداند بر سیده زنان اهل بهشت طبق گفتار پیغمبرش حدّ جاری کند ملعون و کافر و از رحمت خدا دور است، و کافر است بر دین پیغمبرش محمد ﷺ. **إِنَّ مَنْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً لَا تَجُوزُ عَلَيْهِمْ شَهَادَةٌ لَأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ سُوءٍ مُطَهَّرُونَ مِنْ كُلِّ فَاحِشَةٍ.**

«آن کسانی که خداوند رجس و پلیدی را از آنها برده و از هر عیب مصون و مبری داشته است جایز نیست گواهی گواهان را بر علیه آنها پذیرفت چون آنها معصوم و پاکیزه‌اند از هر زشتی و مبری و مصون‌اند از هر عمل قبیح»

ای عمر به من بگو اگر جماعتی گواهی به شرک یا کفر یا عمل قبیحی دهند درباره این افرادی که خدا آنها را در این آیه تطهیر مخاطب قرار داده و آنها را اهل بیت شمرده است یا درباره یکی از آنها چنین گواهی دهد، آیا مسلمانان می‌توانند از آنها تبرّی جویند و حدّ شرک و کفر یا حدّ آن عمل قبیح را بر آنان جاری کنند؟

عمر گفت: بلی، اهل بیت که مورد این آیه هستند با سایر مردم در این جهت مساوی هستند. فاطمه گفت: دروغ گفתי، ما هم و سائر الناس سواء لأنّ الله عَصَمَهُمْ وَأَنْزَلَ عِصْمَتَهُمْ وَطَهَّرَهُمْ، وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، فَمَنْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ فَإِنَّمَا يُكْذِبُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

«ایشان با سایر افراد مردم یکسان نیستند چون خداوند آنها را معصوم از گناه و از هر عمل زشتی قرار داده و عصمت آنانرا در قرآن مجید بیان فرموده و مردم را هشدار داده که آنها پاک و پاکیزه‌اند و از هر آلودگی و زشتی مبرا و مصون، پس هر کس بر علیه آنان سخنی را تصدیق کند خدا و رسولش را تکذیب نموده است. چون مطلب به اینجا رسید و احتجاج قوی و مستدلّ فاطمه راه جواب را بر آنان بست، ابوبکر به عمر

گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که ساکت شوی^۱ ... - الحدیث.

چهارم - استشهد حضرت امام حسن علیه السلام به آیه تطهیر و آن در سه موضع است.

اول - هنگام رحلت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از فراغت از دفن آن حضرت به مسجد کوفه در آمده و در حالی که انبوه جمعیت مسجد را فرا گرفته بود حضرت امام حسن علیه السلام خطبه می‌خوانند و قدری از حالات امیرالمؤمنین را شرح می‌دهند و پس از خطبه تمام افراد جمعیت با آن حضرت به خلافت بیعت می‌کنند. از جمله فرمایشات آن حضرت در این خطبه استشهد به آیه تطهیر است درباره خود.

محمد بن عباس ابن ماهیار که در نزد شیعه از موثقین است در تفسیر قرآن که راجع به آیات نازله در حق اهل بیت نوشته است با سند متصل خود از عمر بن علی بن ابیطالب روایت کند قال: **حَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيُّ علیه السلام** فَقَالَ: قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْاَوْثُونَ وَلَا يُدْرِكُهُ الْاٰخِرُونَ، مَا تَرَكَ عَلِيُّ ظَهْرَ الْاَرْضِ صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ اِلَّا سَبْعِمِائَةً دَرَّهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ عَطَائِهِ اَرَادَ اَنْ يَّتِنَاعَ بِهَا خَادِمًا لِاَهْلِهِ، ثُمَّ قَالَ: اَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِيَّ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَانَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ اَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ وَالْاَدْعَى اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَالسَّرَاجِ الْمُنِيرِ، اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ يَنْزَلُ فِيهِ جِبْرَائِيلُ وَيَصْعَدُ، وَ اَنَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِيْنَ اَذْهَبَ اللّٰهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا^۲.

عمر بن علی که برادر حضرت امام حسن علیه السلام است گوید: « چون پدرم کشته شد حضرت حسن بن علی علیه السلام مردم را مخاطب قرار داده و چنین خطبه خواند: در این شب کسی به سوی خدا رفت و جانش به عالم قدس پرواز کرد که سابقین نتوانستند در راه خدا از او پیشی گیرند و آخرین نتوانستند خود را به مقام منزلت او برسانند. از دنیا رفت و زرد و سفیدی باقی نگذاشت (مراد طلا و نقره است)

(۱) « کتاب سلیم بن قیس هلالی » ص ۱۳۴ تا ص ۱۳۷ و « بحار الانوار » ج ۸ ص ۲۳۳ و ص

۲۳۴ از سلیم بن قیس.

(۲) « غایة المرام » ص ۲۹۵ حدیث شانزدهم و حموی در « فرائد السمطين » بنا به نقل

« غایة المرام » ص ۲۹۱ حدیث سی و پنجم و « بنايع المودة » باب ۹۰ ص ۴۷۹ از حافظ جمال الدین زرنندی در « نظم در السمطين » نقل کرده است.

مگر هفتصد درهم که از سهمیه او از بیت المال زیاد آمده بود و می خواست برای اهل خود خادمی بخرد.

سپس فرمود: ای جماعت مردم هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس که مرا نمی شناسد بداند من حسن بن علی هستم. و من فرزند رسول خدا، بشارت دهنده به رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا و دعوت کننده به سوی خدا و فرزند آن چراغ درخشانم؛ من از خاندانی هستم که جبرائیل آنجا فرود می آمد و بالا می رفت، و من از خاندانی هستم که آنها را خداوند از هر آلودگی و زشتی پاک نموده و از هر عیب و نقصی مصون و پاکیزه داشته است.»

و حاکم در کتاب «مستدرک» و هیشمی روایت کرده اند: **إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حَطَبَ النَّاسَ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ وَقَالَ فِي حُطْبَتِهِ: أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَنَا ابْنُ النَّبِيِّ وَأَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ وَأَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَأَنَا ابْنُ الْكَذِيرِ وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَأَنَا ابْنُ السَّرَّاجِ الْمُنِيرِ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جِبْرَائِيلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَيَضَعُدُ مِنْ عِنْدِنَا، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً - الْخُطْبَةُ ١.**

«حسن بن علی علیه السلام بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم را مخاطب قرار داده و در خطبه خود فرمود: ای گروه مردم! هر کس مرا می شناسد که می شناسد، و هر کس مرا نمی شناسد پس من حسن بن علی هستم و من فرزند پیغمبرم و من فرزند وصی پیغمبرم، و من فرزند بشارت دهنده به سوی رحمت خدا و ترساننده از عذاب خدا هستم، و من فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و فرزند چراغ درخشانم، و من از اهل بیته هستم که جبرائیل در آن آمد و رفت می نمود، و من از اهل بیته هستم که خدا آنان را از هر پلیدی و آلودگی مبرا داشته و از هر عیب مصون و محفوظ داشته است.»

احتجاج دوم حضرت امام حسن به آیه تطهیر در وقتی است که با معاویه صلح کردند و بر منبر رفته و خطبه بلیغ و بسیار مفصّلی را بیان فرمودند و در آن جمیع

(۱) «مستدرک» حاکم ج ۳ ص ۱۹۹ باب فضائل حسن بن علی علیهما السلام و «مجمع الزوائد» هیشمی باب فضائل اهل بیت و «ینایع الموده» ص ۱۰۷ عن ابن سعد مختصراً.

مناقب و فضائل خود را بیان کردند.

این خطبه را شیخ در «امالی» با دو سند نقل کرده است. با سند اوّل از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام روایت کرده است و این خطبه بسیار مفصل است و در آن حضرت فضایل خود را شرح می‌دهد تا آنکه می‌فرماید:

وَأَقُولُ مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ فَاسْمَعُوا وَ لَكُمْ أَفْعَدَةٌ وَ أَسْمَاعٌ فَعُوا: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَكْرَمِنَا اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ وَ اخْتَارَنَا وَ اصْطَفَانَا وَ اجْتَبَانَا وَ أَذْهَبَ عَنَّا الرَّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِيراً، وَ الرَّجْسُ هُوَ الشُّكُّ فَلَا تُشْكُ فِي اللَّهِ الْحَقُّ وَ دِينِهِ أَبَدًا، وَ طَهَّرْنَا مِنْ كُلِّ أَفْنٍ وَ عَيْبٍ مُخْلِصِينَ إِلَى آدَمَ نِعْمَةً مِنْهُ، لَمْ تَفْتَرِقِ النَّاسُ فِرْقَتَيْنِ إِلَّا جَعَلْنَا اللَّهَ فِي خَيْرِهِمَا، فَادَّتِ الْأُمُورُ وَ أَفْضَتِ الدُّهُورُ.

می‌فرماید: « معاشر الناس بشنوید برای شما قلب‌ها و گوش‌هایی است پس فرا-
گیرید، ما اهل بیتی هستیم که خداوند ما را به اسلام مکرّم داشت و ما را اختیار کرده
و برگزیده و انتخاب فرموده و هر گونه رجس و ناپاکی را از ما زدوده و ما را پاک و
بی‌عیب قرار داده است. رجس، شک است، ما هیچ گاه در خدا و دین خدا شک
نیاوردیم و ما را از هر گونه سستی فکر و ضعف اندیشه و عیبی پاک نموده است و پدران
ما را تا آدم ابوالبشر پاک و خالص قرار داده و بدین نعمت سرفراز نموده است،
هیچ گاه مردم به دو دسته نشدند مگر آنکه ما را در آن دسته بهتر و پاکیزه‌تر قرار داد. پس
امور به جریان افتاد و روزگارها گذشت.»

و سپس آن حضرت به دنبال این مطلب مشروحاً بقیّه مناقب خود را بیان
می‌کند تا آنکه می‌فرماید: فَحَنُّ أَهْلُهُ وَ لِحْمُهُ وَ دَمُهُ وَ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنَّا، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ
تَعَالَى: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»، فَلَمَّا أُنزِلَتْ آيَةُ
التَّطْهِيرِ جَمَعْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَا وَ أُخِي وَ أُمِّي وَ أَبِي فَجَعَلْنَا وَ نَفْسَهُ فِي كِسَاءٍ لَأُمَّ سَلَمَةَ
خَبِيرِيٌّ فِي حُجْرَتِهَا وَ يَوْمَها قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ عَثَرْتِي فَأَذْهِبْ
عَنَّهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - أَنَا أَذْخُلُ مَعَهُمْ يَارَسُولَ -
اللَّهِ؟ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَرْحَمُكَ اللَّهُ أَنْتِ عَلَيَّ خَيْرٌ وَأَلِي خَيْرٌ وَمَا أَرْضَانِي عَنْكَ
وَ لَكِنِّي خَاصَّةٌ لِي وَ لَهُمْ، ثُمَّ مَكَثَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ بَقِيَّةَ عُمُرِهِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَأْتِينَا
فِي كُلِّ يَوْمٍ عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ يَقُولُ: الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ، «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرُكُمْ تَطْهِيراً» - الخطبة ۱.

می فرماید: «ما اهل رسول خدا هستیم و گوشت او و خون او و جان او؛ و ما از او هستیم و او از ماست، و خداوند تعالی فرموده: حَقّاً که خداوند فقط اراده فرموده که از شما خاندان اهل بیت هر آلودگی را پاک کند و هر عیب و نقصی را برطرف کند. و چون آیه تطهیر نازل شد پیغمبر، ما را جمع کرد، مرا و برادرم را و مادرم را و پدرم را، با خود همگی را در زیر کساء خیبری که مال امّ سلمه بود قرار داد و این واقعه در حجره امّ سلمه اتفاق افتاد و در روزی که نوبت او بود، و سپس عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من هستند و اینان اهل من و عترت من هستند، پلیدی و زشتی را از آنها بزدا و پاک و طاهرشان قرار ده. در این حال امّ سلمه گفت: ای رسول - خدا من هم با آنها داخل شوم؟ رسول خدا فرمود: خدا تو را رحمت کند تو بر طریقه خیری و عاقبت به خیر خواهی بود و چقدر از تو خوشنود هستم ولیکن این مقام اختصاص به من و اینها دارد. و پس از این قضیه رسول خدا تا آخر عمر که خدا جانش را به سوی خود قبض نمود هر روز صبح هنگام طلوع صبح نزد ما می آمد و می گفت: نماز، خدا شما را رحمت کند، این است و جز این نیست که خداوند مشیّش بر آن تعلق گرفته که شما اهل بیت را از هر رجس و خرابی دور کند و پاک و منزّه و مقدّس قرار دهد».

سند دوّم از ابو عمر زاذان که گفت: چون حضرت امام حسن با معاویه صلح نمود بر منبر آمد و در حضور مردم از مناقب خود بیان فرمود تا آنکه فرمود: وَ لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ التَّطْهِيرِ جَمَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي كِسَاءٍ لَأُمِّ سَلَمَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - خَيْبَرِيٌّ ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَ عِثْرَتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً - الخطبة ۲.

«چون آیه تطهیر نازل شد رسول خدا همه ما را در کساء خیبری که مال امّ - سلمه - رضی الله عنها - بود جمع نمود و عرض کرد: بار پروردگارا اینان اهل بیت من و عترت من هستند، هر گونه زشتی را از آنان دور کن و پاک و منزّهشان قرار ده.» و سپس حضرت بقیّه خطبه را بیان فرمود.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۷ حدیث بیست و ششم.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و هفتم و «تفسیر این کثیر» در تفسیر آیه تطهیر ج ۳ ص

۴۸۶ و «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۷.

احتجاج سوم امام حسن علیه السلام به آیه تطهیر در وقتی است که در جنگ با معاویه به ران آن حضرت خنجر زدند. پس از بهبودی، حضرت خطبه‌ای خواندند این خطبه را از عامه هیشمی و ابن کثیر با مختصر اختلافی در لفظ آورده‌اند و ما به عبارت هیشمی بیان می‌کنیم.

إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حِينَ قُتِلَ عَلِيٌّ اسْتُخْلِفَ، فَبَيْنَمَا هُوَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ إِذْ وَتَبَ رَجُلٌ فَطَعَنَهُ بِخَنْجَرٍ فِي وَرِكِهِ فَتَمَرَّضَ مِنْهَا أَشْهُرًا ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ عَلِيَّ الْمُبْتَرِ فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اتَّقُوا اللَّهَ فِينَا فَإِنَّا أُمَرَاؤُكُمْ وَضَيْفَاكُمْ، وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، فَمَا زَالَ يَوْمٌ يُذِيتُكُمْ حَتَّى مَا تَرَى فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَاكِيًا.^۱

و سپس هیشمی گوید: این حدیث را طبرانی روایت کرده و روات حدیث از موثقین هستند. «حضرت امام حسن علیه السلام بعد از شهادت پدرش که به خلافت رسید در وقتی که با مردم نماز جماعت می‌خواند ناگهان مردی جست و باخنجر بر ران آن حضرت وارد کرد، حضرت چند ماه مریض شدند و پس از بهبودی به مسجد آمده و خطبه بر منبر خواندند و گفتند: ای اهل عراق از خدا بپرهیزید و درباره ما اهل بیت چنین مکنید زیرا که ما امیران و میهمانان شما هستیم، و ما همان خاندانی هستیم که خداوند فرموده: فقط خداوند اراده کرده است که از شما خاندان هر گونه پلیدی را بزدايد و پاک و پاکیزه گرداند. (راوی گوید) پس پیوسته آن حضرت در آن روز به سخنرانی خود ادامه داد تا اینکه ما کسی را در مسجد نمی‌دیدیم جز اینکه گریه می‌کرد».

پنجم - استشهاد حضرت سیدالشهداء علیه السلام به آیه تطهیر در اشعاری که به آن حضرت نسبت می‌دهند که در روز عاشورا در مقابل لشکر خوانده‌اند و صدرش این است:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدَّمَا رَعِبُوا
عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

(۱) «مجمع الزوائد» جلد ۹ ص ۱۷۲ باب فضائل اهل البيت، «شواهد التنزيل» ج ۲ ص ۱۸ و در

ص ۱۹ به سند دیگر.

تا آنکه حالات خود را و مناقب و مفاخر خود را می‌شمرد تا به اینجا که می‌فرماید:

تُحْنُ أَصْحَابُ الْكِسَاءِ خَمْسُنَا قَدْ مَلَكْنَا شَرَقَهَا وَالْمَغْرِبِينَ
ثُمَّ جَبْرِيلُ نَسَادِسُنَا وَلَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَالْمَشْعَرَيْنِ

«ما اصحاب کساء هستیم که هر پنج نفر ما در زیر کساء جمع شدیم، و مشرق و مغرب شرف و فضیلت از آن ماست. و غیر از ما در زیر کساء شخص دیگری نبود مگر جبرائیل فرشته سماوی که ششمین ما بود، و هم چنین بیت الله الحرام و عرفات و مشعرخانه‌های ماست».

و نیز حضرت امام حسین چند جا خود را جزء اهل بیت شمرده‌اند، از جمله در آن وقتی که حضرت مسلم در سفر به عراق تردید نموده و کاغذی به آن حضرت نوشت و نسبت به این سفر تطییر زده و به فال بد گرفت حضرت در پاسخ او نوشتند: يَا ابْنَ الْعَمِّ اِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا مِنَّا اَهْلُ الْبَيْتِ مَن يَتَطَيَّرُ وَلَا يَتَطَيَّرُ بِهِ، فَاِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَاَمْضِ عَلَيَّ مَا اَمْرُكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ^۲.

«ای پسر عمو، من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: هیچ کس از ما اهل بیت نیست که فال بد زند و نه به او فال بد زند، چون نامه مرا خواندی به دنبال آنچه که به تو امر کردم برو و سلام خدا و رحمت خدا و برکات خدا بر تو باد».

و از جمله در خطبه‌ای که در مکه هنگام عزم حرکت به کربلا بیان کردند فرمودند: رَضَا اللهُ رِضَانَا اَهْلَ الْبَيْتِ، نَصِرَ عَلَيَّ بَلَائِهِ وَبُوقِنَا اُجُورَ الصَّابِرِينَ^۳.

«رضای خدا رضای ما اهل بیت است، بر امتحان و بلای او شکیبیا خواهیم بود، و او به ما مزد صابران را عنایت خواهد نمود».

و از جمله در خطبه‌ای که در شب عاشورا خواندند و اعلان کردند که هر کس می‌خواهد برود برود فرمودند: وَالْآنَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصَدٌ اِلَّا قَتْلِي وَقَتْلَ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ

(۱) «ناسخ التواریخ» جلد سیدالشهداء طبع اسلامیه ج ۲ ص ۳۷۲ و در «ینایع المودة» ص ۱۰۸

این شعر را به حضرت سیدالشهداء نسبت داده است:

تُحْنُ وَجَبْرِيلُ غَدَا سَادِسُنَا وَلَنَا الْكَعْبَةَ ثُمَّ الْحَرَمَيْنِ

(۲) «ناسخ التواریخ» ج ۲ ص ۴۱

(۴) همان کتاب ص ۱۲۱ و «جلاء العیون» شبر ج ۲ ص ۱۴۳.

يَدَىٰ وَسَبَىٰ حَرَمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ، وَأَخْشَىٰ ائْتِكُمْ مَا تَعْلَمُونَ أَوْ تَعْلَمُونَ وَتَسْتَحْيُونَ وَالْحَدْعُ عِنْدَنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ مُحَرَّمٌ، فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيُصِرْفْ - الخُطْبَةُ ١.

فرمود: «و حالا این قوم مقصدی ندارند جز کشتن من و کشتن افرادی که در
رکاب من با آنها مجاهده و جنگ کنند، و نیستی ندارند جز اسیر کردن زنان و طفلان
من بعد از غارت کردن آنها، و من خوف دارم که شاید شما این معنی را ندانید یا
بدانید و لیکن از روی حیا و شرم در نزد من درنگ نموده‌اید. خدعه و مکر در نزد ما
اهل بیت رسول خدا حرام است، حقیقت مطلب بدون روپوش این است که هر کس
می‌خواهد برود و ماندن و کشته شدن را ناپسند می‌دارد، باید برود.»

ششم - استشهد حضرت سجّاد علیه السلام به آیه تطهیر

سید ابن طاووس در «لهوف» گوید: چون اسرا را در شام آوردند، همین طور
مردم آنها را نظاره و تماشا می‌کردند تا بر همین منوال آنها را آوردند در باب دمشق و
آنها را پهلوی پله در مسجد دمشق همان جایی که همیشه اسیران را در آنجا متوقف
می‌کردند توقف دادند، در این حال پیرمردی به عیالات آن حضرت نزدیک شده
گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَ أَهْلَكَكُمْ وَ أَرَّاحَ الْبِلَادَ عَنْ رِجَالِكُمْ وَ أَمَكَنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
مِنْكُمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: يَا شَيْخُ هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ:
فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؟ قَالَ الشَّيْخُ: نَعَمْ
قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: فَتَنَحُّنُ الْقُرْبَىٰ يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي -
إِسْرَائِيلَ: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»؟ فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ، فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام:
فَتَنَحُّنُ الْقُرْبَىٰ يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عليه السلام: فَتَنَحُّنُ الْقُرْبَىٰ يَا شَيْخُ، فَهَلْ قَرَأْتَ
هَذِهِ الْآيَةَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»؟ قَالَ
الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ، فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: فَتَنَحُّنُ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ حَصَّصَنَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا
شَيْخُ. قَالَ الرَّاوي: فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِنًا نَادِمًا عَلَىٰ مَا تَكَلَّمَ بِهِ وَ قَالَ: بِاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ؟ فَقَالَ
عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام: تَاللَّهِ إِنْ لَنَحْنُ هُمْ مِمَّنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَ حَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله إِنْ

(١) «ناسخ التواريخ» مجلد سیدالشهداء ج ٢ ص ١٥٨.

لَنَحْنُ هُمْ، فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا نُبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ جِنِّ وَإِنْسٍ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ إِنْ ثُبَّتْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ مَعَنَا، فَقَالَ: أَنَا تَائِبٌ، فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ فَأَمَرَ بِهِ فُقِّتِلَ^۱.

« پیرمرد به اسیران آل محمد گفت: شکر و حمد اختصاص به خدائی دارد که شما را کشت و هلاک کرد و شهرها را از شرّ مردان شما خلاص کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما چیره ساخت. در این حال حضرت علی بن الحسین زین العابدین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن شیخ گفتند: ای شیخ آیا قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای که خدا می‌گوید: ای پیغمبر به مردم بگو من از شما هیچ مزد رسالت نمی‌خواهم مگر آنکه با ذوی القربای من مودت کنید؟ شیخ گفت: بلی این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما ذوی القربای پیغمبریم ای پیرمرد. ای شیخ آیا در سوره بنی اسرائیل این آیه را خوانده‌ای: به ذوی القربی حقّ آنان را بده؟ شیخ عرض کرد: بلی خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما نزدیکان و ذوی القربی هستیم. ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: ای مردم بدانید که آنچه را بهره و غنیمت می‌برید خمس آن اختصاص به خدا و رسول و ذوی القربی دارد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: ما ذوی القربی و نزدیکان پیغمبریم. ای شیخ آیا این آیه را خوانده‌ای: خدا اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هر گونه رجس و پلیدی را ببرد و پاکیزه و منزّه و مقدس گرداند؟ شیخ گفت: این آیه را خوانده‌ام، حضرت فرمود: ما اهل بیتی هستیم که خدا ما را به آیه تطهیر اختصاص داده است ای شیخ.

راوی می‌گوید: شیخ بعد از شنیدن این کلمات از حضرت سجّاد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متحیّر و ساکت و پشیمان به حال خود ماند و از آنچه گفته بود سخت در اضطراب، رو به حضرت نموده گفت: شما را به خدا سوگند شما اهل بیت پیغمبرید؟ حضرت فرمودند: به خدا سوگند ما اهل بیت پیغمبریم بدون شک، و به حقّ رسول خدا که

(۱) «لهوف» ص ۱۵۷

جدّ ماست سوگند که ما اهل بیت پیغمبریم. شیخ شروع کرد به گریه کردن، و عمامه خود را به زمین زد و سر خود را به آسمان نموده گفت: بار پروردگارا ما بیزاریم از دشمنان آل محمد علیهم السلام چه از جن باشند و چه از انس، و به حضرت عرض کرد: آیا من راهی به سوی توبه دارم و توبه من قبول است؟ حضرت فرمودند: بلی اگر تو به خدا بازگشت کنی خدا نیز به تو نظر عنایت و رحمت خواهد نمود و با ما خواهی بود. شیخ گفت: خدایا من توبه کردم. چون این داستان را برای یزید حکایت کردند دستور قتل او را صادر کرد و او را کشتند.»

باری این قضیه را به همین تفصیل خوارزمی در «مقتل» با مختصر اختلافی در لفظ نقل می‌کند.^۱ و طبری^۲ در تفسیر آیه تطهیر و ابن کثیر^۳ در تفسیر این آیه فقط همان استشهاد حضرت سجّاد را به آیه تطهیر برای آن پیرمرد شامی ذکر کرده‌اند. و نیز آلوسی^۴ و سید شرف الدین^۵ فقره استشهاد حضرت به آیه مؤذت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) را برای شیخ شامی نقل می‌کنند، و سید شرف الدین از طبرانی و کتاب «الصواعق المحرقة» نقل می‌کند.

هفتم - استشهاد حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن زیاد به آیه تطهیر.
چون اسیران آل محمد علیهم السلام را داخل در مجلس عید الله بن زیاد کردند و حضرت زینب علیها السلام را به او معرفی کردند گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ قَتَلَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَعْدُوْتَكُمْ، فَقَالَتْ زَيْنَبُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِبَيْتِهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ طَهَّرَنَا مِنَ الرَّجْسِ تَطْهِيرًا، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ.^۶

«عید الله بن زیاد گفت: حمد خدائی را که شما را کشت و رسوا کرد و ادعای باطل و دروغ شما را بر ملا ساخت. حضرت زینب علیها السلام فرمود: حمد خدائی را که ما را به پیغمبرش محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرامی داشت و از هر رجس و ناپاکی

(۱) «مقتل» خوارزمی طبع نجف ج ۲ ص ۶۱

(۲) «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷.

(۳) «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۶.

(۴) «روح المعانی» ج ۲۵ ص ۳۱.

(۵) «الفصول المهمة» طبع پنجم ص ۲۲۱.

(۶) «ارشاد» مفید ص ۲۶۵ و «جلاء العیون» شبر ج ۲ ص ۲۴۱

دور کرده و پاک و پاکیزه قرارداد. جز این نیست که فاسق رسوا می شود و فاجر دروغ می گوید و او بحمد الله غیر ماست»

و همچنین در مجلس یزید که خطبه خواند یزید را بدین کلمات مورد طعن قرار داد که: **أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بْنَ الطُّلَقَاءِ تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ وَأَمَاءَكَ، وَسَوَّقَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَابًا؟ قَدْ هَتَكْتَ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتَ وُجُوهُهُنَّ، تَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَالْمَنَاقِلِ، وَيَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ وَالِدَيْيُ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رَجَالِهِنَّ وَلِيٌّ وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ، وَكَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقَبَةُ مَنْ لَفَظَ فَوْهُ أَكْبَادَ الْأَزْكَيَاءِ، وَتَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، وَكَيْفَ يَسْتَبْطِئُ فِي بُعْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّفَفِ وَالشَّتَانِ وَالْإِخْنِ وَالْأَضْغَانَ - الخُطْبَةُ ١.**

زینب فرمود: «آیا از عدل و انصاف است ای فرزند آزاد شدگان که زنان آزاد و کنیزان خود را در پس پرده محفوظ داری لیکن دختران رسول خدا را اسیروار و آواره در میان مردم سوق دهی؟ در حالی که چادرهای عصمت آنان را دریده‌ای و چهره آنان را نمایان ساخته‌ای و دشمنان، آنها را به شدت و تندی از شهر به شهر حرکت دهند و مردمان بیابانی و کوهی بر حال آنها مطلع شوند و با دقت در صورت آنها بنگرند، نزدیک و دور، و شریف و پست آنها را نظاره کنند و با آنها مردی نمانده که حمایت کند، و سرپرستی نمانده که مراقبت نماید، و چگونه امید نجابت می رود از کسی که جگرهای پاکان و اولیای خدا را در دهان جویده و سپس بیرون افکنده، و گوشت او به خونهای شهیدان روئیده است! و چگونه در بغض و عداوت با ما اهل بیت رسول خدا کوتاهی کند کسی که با ما به حقد و خصومت می نگیرد و کینه و دشمنی می ورزد».

هشتم - استشهاد حضرت فاطمه صغری به آیه تطهیر در شهر کوفه

پس از آنکه حمد خدای را بجا آورده و مفصلاً مصائب اهل بیت را شرح می دهد می فرماید **وَافْتَحَرَ بِذَلِكَ مُفْتَخِرُكُمْ شِعْرًا:**

(۱) «لهوف» ص ۱۶۲ و «جلاء العیون» شبرج ۲ ص ۲۵۶

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفِ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحِ
 وَ سَبَيْنَا نِسَاءَهُمْ سَبَى ثُرُكٍ وَ طَعَنَّاَهُمْ فَأَيَّ نِطَاحِ
 بِنَفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ الْكُتْكُثُ وَالْأَثْلَبُ، أَفْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمٍ زَكَّاهُمْ وَ طَهَّرَهُمْ وَ أَذْهَبَ
 عَنْهُمْ الرَّجْسَ؟!»

می‌فرماید: «و در عین حال افتخار کننده‌ای از شما به شعر افتخار کرده و چنین می‌گوید: ما علی و فرزندان علی را کشتیم و با شمشیرهای هندی و نیزه‌های تیز نابود ساختیم، و زنان آنان را مانند زنان ترک اسیر کردیم و با نیزه‌های خود چگونه بر آنها کوفتیم. ای گوینده این شعر، خاک و سنگریزه بر دهانت باد، افتخار می‌کنی به کشتن قومی که خدا آنها را تزکیه نموده و مطهر و مقدس و منزّه قرار داده و پلیدی و آلودگی را از آنان برده است»؟

نهم - استشهاد عبدالله بن عقیف ازدی است به آیه تطهیر

چون ابن زیاد از کار کربلا و قتل و اسارت فارغ شد به مسجد آمده و خطبه خواند و گفت: شکر خدائی را که حق را ظاهر ساخت و اهل حق را پیروز نمود و امیرالمؤمنین یزید و پیروان او را یاری کرد و کذاب فرزند کذاب را کشت. هنوز عبید الله بن زیاد از این جمله نگذشته بود که عبد الله بن عقیف ازدی که از شیعیان خالص بوده و در جنگ جمل یک چشم خود را از دست داده بود و در جنگ صفین چشم دیگر خود را و در مسجد اعظم کوفه روزها را تا شب به نماز می‌ایستاد، برخاست و گفت: ای ابن زیاد تو کذاب فرزند کذابی و آن کس که به تو این مسند را داده و پدرش. ای دشمن خدا اولاد پیغمبران را می‌کشی و برفراز منبر مسلمانان به این جملات دروغ سخن می‌گوئی!

راوی این حدیث گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گفت: این سخن گو کیست؟ عبدالله گفت: سخن گو منم ای دشمن خدا، تو می‌کشی ذریه طاهره‌ای را که خدا هرگونه رجس و آلودگی را از آنان برده و به مقام طهارت رسانیده است، و گمان می‌کنی که بر دین اسلام هستی؟! و اغوئاة کجا هستند اولاد مهاجرین

(۱) «لهوف» ص ۱۳۶ و «جلاء العیون» شبر ص ۲۳۵

و انصار؟ چرا از امیر طاعی تو یعنی لعین پسر لعین (یزید بن معاویه) که به زبان رسول رب العالمین لعنت شده است انتقام نمی‌کشند؟ قَالَ: أَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ، أَتَقْتُلُ الذَّرِيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ تَزَعَمُ أَنَّكَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ، وَأَعْوَاهُ أَيْنَ أَوْلَادِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يَنْتَقِمُونَ مِنْ طَاغِيَّتِكَ اللَّعِينِ ابْنِ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^۱

دهم - استشهاد حضرت امام رضا علیه السلام به آیه تطهیر در مقابل مأمون

مرحوم صدوق ابن بابویه با سند متصل خود از ریّان بن صلت از حضرت رضا علیه السلام روایت کند که در پاسخ سؤال مأمون و علماء از آن حضرت در فرق بین آل - رسول الله و بین امت، فرمودند:

فَكَانَ الْوَرَاثَةُ لِلْعِثْرَةِ الطَّاهِرَةِ لَا لِغَيْرِهِمْ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ: مَنْ الْعِثْرَةُ الطَّاهِرَةُ؟ فَقَالَ الرَّضَا علیه السلام: الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ جَلَّ وَعَزَّ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» - الحديث^۲.

«وراثت رسول خدا اختصاص به عترت طاهره دارد و دیگران را در آن سهمی نیست. مأمون گفت: عترت طاهره چه کسانی است؟ حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن کسانی که پروردگار آنها را در کتابش وصف کرده و فرموده است: خداوند فقط اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه پلیدی و زشتی را زدوده و به مقام قدس و طهارت برساند.»

یازدهم - استشهاد سعد وقاص به آیه تطهیر در مقابل معاویه

شیخ طوسی در «امالی» با سند متصل خود از ابن عباس روایت می‌کند که معاویه در ذی طوی بود و من نزد او بودم که سعد وقاص آمد و بر او سلام کرد. معاویه گفت: ای اهل شام این سعد است و این دوست علی است. مردم شام سر خود را تکان داده و شروع کردند به سب امیرالمؤمنین علیه السلام. سعد گریه

(۱) «لهوف» ص ۱۴۶ و «جلاء العیون» شبر ص ۲۴۲.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث هشتم.

کرد. معاویه گفت: چرا گریه می‌کنی؟ سعد گفت: چرا گریه نکنم برای مردی از اصحاب رسول خدا که مردم او را در نزد تو سبّ می‌کنند و من قدرت بر تغییر این سنت ندارم.

در علی مزایائی بود که اگر یکی از آنها در من بود از دنیا و مافیها برای من بهتر بود.

یکی از آنها اینکه: یک مرد از اهالی یمن که مدعی بود علی به او جفا کرده است به علی گفت: شکایت تو را نزد رسول خدا خواهم برد. آن مرد بر پیغمبر وارد شد و نزد حضرت رسول اکرم راجع به امیرالمؤمنین صحبت کرد، حضرت فرمودند: تو را به خدائی که کتاب را به حقّ بر من فرستاد و اختصاص به رسالت داده است آیا از روی غضب این مطالب را درباره علی می‌گوئی؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمودند: آیا نمی‌دانی که من نسبت به مؤمنین صاحب اختیار هستم و بر آنها نسبت به خود آنها اولویت دارم؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمودند: کسی که من مولا و صاحب اختیار او هستم علی مولا و صاحب اختیار اوست.

و دیگر آنکه: در روز خیبر عمر بن الخطّاب را برای جنگ فرمان داد، او و تمام لشگریانش فرار کردند، حضرت رسول الله فرمودند: هر آینه رایت جنگ را به انسانی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را دوست داشته باشند، مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان آن حضرت بودند، و علی علیه السلام مبتلا به درد چشم بود، حضرت رسول او را طلبیدند و گفتند: رایت را بگیر. امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله می‌بینی چشمان من چگونه درد می‌کند، حضرت رسول اکرم با آب دهان خود به چشمهای او مالیدند. علی برخاست و عَلم جنگ را به دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.

سوّم آنکه: در بعضی از جنگها که پیغمبر رفت علی را به جای خود گذاشت، علی عرض کرد: یا رسول الله مرا با زنان و طفلان گذاردی؟ حضرت رسول فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت تو با من به منزله نسبت هارون برادر موسی باشد با موسی، با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نیست؟

و چهارم آنکه: پیغمبر همه درهای اصحاب را به مسجد بستند مگر در خانه

علی را.

پنجم آنکه: آیه تطهیر نازل شد «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ - الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.» پس رسول خدا علی را طلبیدند و حسن و حسین و فاطمه علیها السلام را طلبیدند فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً^۱.

و نسائی در «خصائص» از سعد درباره مناقب امیرالمؤمنین سه خصلت نقل می‌کند: یکی اعطاء رایت در روز خیبر، و دیگری حدیث منزلت، و سوم آیه تطهیر، و می‌گوید که: معاویه به سعد بن وقاص امر کرد که علی را سب کند و سعد امتناع کرد و به این سه فضیلت علی را ستود.^۲

و حاکم^۳ در «مستدرک» و طحاوی^۴ و ابن جریر طبری^۵ و ابن کثیر^۶ در تفسیر آیه تطهیر از سعد و قاص روایت کرده‌اند که قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ نَزَلَ عَلَيْهِ الْوَحْيُ، فَأَخَذَ عَلِيًّا وَ ابْنَيْهِ وَ فَاطِمَةَ وَ أَدْخَلَهُمْ تَحْتَ ثَوْبِهِ ثُمَّ قَالَ: هَؤُلَاءِ أَهْلِي وَ أَهْلُ بَيْتِي .

«چون آیه تطهیر بر پیغمبر اکرم فرود آمد دست علی و دو فرزندش حسنین و فاطمه را گرفت و در زیر لباس خود داخل نموده عرض کرد: اینان اهل من و اهل بیت من هستند.»

دوازدهم - استشهاد ابن عباس به آیه تطهیر در نزد نه نفر وارد شونده

احمد حنبل با اسناد خود از ابن میمون نقل می‌کند که می‌گوید: من در نزد ابن عباس نشسته بودم که نه نفر بر او وارد شدند. (و چون این خبر بسیار مفصل است مرحوم سید بحرانی می‌فرماید: ما همه آن را در باب غدیر خم نقل کرده‌ایم، و ده خصلتی را که ابن عباس در این حدیث برای امیرالمؤمنین نقل می‌کند در باب حدیث رایت ذکر کرده‌ایم، و لذا در این باب که باب آیه تطهیر است به همان فقره از حدیث که راجع به آیه تطهیر است اکتفا می‌شود).

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۸ حدیث بیست و نهم .

(۲) «خصائص» نسائی ص ۴ ، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۲۰ و ص ۲۱ سه خصلت را از سعد

روایت می‌کند.

(۳) «مستدرک» ج ۳ ص ۱۴۷ .

(۴) «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۶ .

(۵) «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۷ .

(۶) «تفسیر ابن کثیر» ج ۳ ص ۴۸۵ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَقَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱

ابن عباس گوید: «رسول خدا لباسش را برداشت و بر سر علی و فاطمه و حسن و حسین افکند و فرمود: خدا فقط اراده کرده است که هرگونه رجسی را از شما بزاید و شما را منزّه و مقدّس از جمیع عیوب قرار دهد».

و طبری در «تاریخ» خود بحث ابن عباس را با عمر راجع به نبوت و خلافت که بیان می‌کند و عمر می‌گوید: قریش امتناع داشت از اینکه نبوت و خلافت در یک خاندان جمع شود و جواب محکم و متین ابن عباس را به او، عمر به ابن عباس می‌گوید: بَلَعْنِي أَنْكَ تَقُولُ: إِنَّمَا صَرَفُوهَا عَنَّا حَسَدًا وَ ظُلْمًا، فَقُلْتُ: أَمَا قَوْلُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظُلْمًا فَقَدْ تَبَيَّنَ لِلْجَاهِلِ وَالْحَلِيمِ، وَ أَمَا قَوْلُكَ حَسَدًا فَإِنَّ إِبْلِيسَ حَسَدَ آدَمَ فَتَحَنُّ وَ لُدَّهُ الْمُحْسُوذُونَ، فَقَالَ عُمَرُ: هَيْهَاتَ أَبَتِ وَ اللَّهُ قُلُوبُكُمْ يَا بَنِي هَاشِمٍ إِلَّا حَسَدًا مَا يَحُولُ، وَ ضِعْنًا وَ غَشًّا مَا يَزُولُ، فَقُلْتُ: مَهَلًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تُصِيبَ قُلُوبَ قَوْمٍ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً، فَقَالَ عُمَرُ: إِلَيْكَ عَنِّي يَا بَنَ عَبَّاسٍ، فَقُلْتُ: أَفْعَلُ، فَلَمَّا ذَهَبَتْ لِاقْوَمِ اسْتَحْيَى مِنِّي فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ مَكَائِكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَرَأَعٍ لِحَقِّكَ مُحِبٌّ لِمَا سَرَّكَ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ لِي عَلَيْكَ حَقًّا وَ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ فَمَنْ حَفِظَهُ فَحِظْهُ أَصَابَ، وَ مَنْ أَضَاعَهُ فَحِظْهُ أَحْطَأَ، ثُمَّ قَامَ فَمَضَى^۱.

عمر می‌گوید: «ای ابن عباس به من رسیده است که تو گفتی: خلافت را از ما خاندان بنی هاشم از روی ظلم و حسد ربودند. ابن عباس در جواب گفت: اما اینکه گفتی: از روی ظلم، صحیح و مطلبی واضح است که هر جاهل و شخص با تجربه و کارکرده‌ای می‌فهمد. و اما اینکه گفتی: از روی حسد، بدرستی که ابلیس به آدم حسد کرد و ما فرزندان آدم نیز مورد حسد واقع شده‌ایم. عمر گفت: هیهات سوگند به خدا ای بنی هاشم در دل‌های شما حسدی است که بر نمی‌گردد و کینه و غشی است که از بین نمی‌رود».

ابن عباس گفت: آرام باش ای عمر به دل‌های مردمی که خداوند هر گونه

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۷ حدیث هفتم.

(۲) «تاریخ طبری» ج ۳ ص ۲۸۹ و «البدایة والنهائة».

آلودگی و عیبی را از آنان زدوده و پاک و مطهر و مقدس نموده است چنین نسبت ناروایی مده. عمر گفت: ای ابن عباس از نزد من برخیز و دور شو، ابن عباس گفت: برمی‌خیزم، و همین که برخاست عمر از او خجالت کشید گفت: ای ابن عباس برجایت بنشین، سوگند به خدا من مراعات حال تو را می‌کنم و دوستدار خرسندی تو هستم. ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین (ای عمر) من بر تو حقی دارم و بر هر مسلمان حقی دارم، اگر کسی حرف مرا شنید و به کار بست و اندرز من در او اثر کرد خودش بهره و حظ خود را دریافت کرده است، و اگر نشنید و به نظر بی‌اهمیتی تلقی کرد خودش حظ و بهره خود را ضایع کرده است.»

و همچنین از احمد حنبل روایت است با سند خود از عمرو بن میمون: قَالَ: اِنِّي لَجَالِسٌ اِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ اِذَا اَتَاهُ تِسْعَةٌ رَهْطٌ فَقَالُوا: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ: اِمَّا اَنْ تَقُومَ مَعَنَا وَاِمَّا اَنْ يُحَلُّوْنَا هُوْلَاءِ، قَالَ: بَلْ اَقُومُ مَعَكُمْ، قَالَ: وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ صَاحِبٌ قَبْلَ اَنْ يَعْمَى، قَالَ: فَاَبْتَدَوْا فَتَحَدَّثُوا فَلَا تَدْرِي مَا قَالُوا، قَالَ: فَجَاءَ يَنْفُضُ ثَوْبَهُ وَ يَقُولُ: اَفُّ تُفُّ وَ قَعُوا فِي رَجُلٍ لَهٗ عَشْرٌ خِصَالٌ - اِلَى قَوْلِهِ - وَ اَخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ ﷺ ثَوْبَهُ فَوَضَعَهُ عَلٰى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنَ وَ حُسَيْنَ وَ قَالَ: «اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيرًا»^۱

عمرو بن میمون می‌گوید: «من در نزد ابن عباس نشسته بودم، ناگهان جماعتی که نه نفر بودند وارد شدند و گفتند: ای ابن عباس یا با ما بیاید در مکانی خلوت و یا افرادی که در اینجا هستند بگو بروند و ما تنها با تو مذاکره داریم، ابن عباس گفت: بلکه من با شما در جای خلوت می‌آیم. و در آن وقت ابن عباس نابینا شده و چشمش صحیح بود، می‌گوید: ابن عباس رفت و آنها با ابن عباس به صحبت و حدیث مبادرت نموده مطالبی گفتند که ما ندانستیم چه بود، اما همین که ابن عباس نزد ما آمد دیدیم جامه خود را میتکاند (کنایه از براءت و بیزارگی گفتار آنان است) و می‌گوید: اَفُّ و تُفُّ، اینها عیب مردی را می‌گویند که ده خصلت بی‌نظیر خدا به او عنایت نموده است (آنگاه ابن عباس یکایک از آن صفات و مزایا را می‌شمرد) تا آنکه می‌گوید: و رسول خدا لباس خود را برداشته و بر سر او و فاطمه و حسن و

(۱) «مسند» احمد حنبل ج ۱ ص ۳۲۱ الطبع الاول و «الرياض النضرة» للمحب الطبري ج ۲

ص ۲۶۹ و «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۱۹.

حسین انداخته و گفت: خداوند اراده کرده است که از شما خاندان رسالت هرگونه عیب و رجسی را برطرف گرداند و شما را پاک و منزّه و مبرّی از جمیع عیوب قرار دهد».

سیزدهم - استشهاد امّ سلمه به آیه تطهیر

اوّل - استشهاد اوست به این آیه در عصمت امیرالمؤمنین علیه السّلام وقتی که غمّره همدانیّه نزد او آمده و از حال امیرالمؤمنین بعد از شهادت آن حضرت سؤال کرد. طحاوی در کتاب «مشکل الآثار» گفته است: قَالَتْ عُمْرَةُ الْهَمْدَانِيَّةُ: أَتَيْتُ أُمَّ سَلَمَةَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا فَقَالَتْ: مَنْ أَنْتِ؟ فَقُلْتُ: عُمْرَةُ الْهَمْدَانِيَّةُ. فَقَالَتْ عُمْرَةُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرِينِي عَنْ هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي قُتِلَ بَيْنَ أَظْهُرِنَا فَمُحِبٌّ وَمُبْغِضٌ - ثَرِيدُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - قَالَتْ أُمَّ سَلَمَةَ: أَتُحِبُّنِي أَمْ تُبْغِضُنِي؟ قَالَتْ: مَا أُحِبُّهُ وَلَا أُبْغِضُهُ... قَالَتْ: فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» وَمَا فِي الْبَيْتِ إِلَّا جِبْرِيلُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعَلِيٌّ وَقَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: إِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرًا، فَوَدِدْتُ أَنَّهُ قَالَ: نَعَمْ، فَكَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا تَطَّلُعُ الشَّمْسُ وَتَعْرُبُ^١.

عمره همدانیّه گوید: «من بر امّ سلمه وارد شدم و سلام کردم. گفت: که هستی؟ گفتم: من عمره همدانیّه هستم ای امّ المؤمنین، مرا از حالات این مردی که در میان ما او را کشتند (مقصود علی بن ابیطالب است) آگاه کن چون بعضی از مردم دوستدار او هستند و بعضی دشمن او هستند و بغض او را در دل دارند.

امّ سلمه گفت: تو آیا او را دوست می‌داری یا دشمن؟ گفتم: نه دوست دارم و نه دشمن. (امّ سلمه در اینجا مطالبی را بیان کرد که در کتاب نوشته شده و جایش را خالی گذارده‌اند) گفت: پس در آن وقت خدا این آیه را فرستاد که: خدا فقط اراده کرده است شما خانواده رسالت را از زشتی و پلیدی پاک نموده و از هر عیب و علتی مصون دارد. من عرض کردم: یا رسول الله من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمود: تو در نزد خدا صاحب درجه‌ای هستی. سوگند به خدا دوست داشتم که پیغمبر

(۱) «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۶.

جواب مرا بله بدهد و مرا از اهل بیت قرار دهد، اگر چنین می‌گفت برای من از تمام روی زمین و جاهائی که آفتاب بر آن می‌تابد بهتر بود».

دوم - استشهاد اوست به این آیه در عصمت امام حسین در وقتی که خبر شهادت آن حضرت را آوردند. در «مسند» احمد حنبل با سلسله سند خود روایت می‌کند از عبدالحمید بن مهران از سهل قال: قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجَةَ النَّبِيِّ ﷺ حِينَ جَاءَ نَعْيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعْنَتْ أَهْلَ الْعِرَاقِ فَقَالَتْ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، غَرُّهُ وَأَذَلُّهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَأَيُّ رَأَيْتُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ جَاءَتْهُ فَاطِمَةُ غُدِيَّةً بِرُمَّةٍ قَدْ صَنَعَتْ فِيهَا عَصِيدَةً تَحْمِلُهَا فِي طَبَقٍ لَهَا حَتَّى وَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ - أَلَيْ أَنْ قَالَتْ - فَاجْتَذَبَ كِسَاءً مِنْ تَحْتِي خَيْرِيًّا كَانَ بِسَاطِئًا لَنَا عَلَى مَنَامَةٍ فِي الْمَدِينَةِ فَلَفَّهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَخَذَ طَرَفِي الْكِسَاءِ وَالْوَلَى بِيَدِهِ إِلَى رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلِ بَيْتِي، أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا^۱.

سهل می‌گوید: « چون خبر شهادت حضرت سیدالشهداء ﷺ به مدینه رسید، ام سلمه مردم عراق را لعنت کرد و گفت: کشتند فرزند پیغمبر را خدا بکشد آنها را، او را فریفتند و ذلیل کردند خدا آنها را لعنت کند.

من در وقتی که فاطمه ﷺ حریره در دیگ سنگی پخته و در طبقی نهاده صبحانه برای پیغمبر آورده بود و در مقابل آن حضرت نهاد، دیدم که رسول خدا پنج تن را با هم مجتمع نموده - و داستان کساء را بیان می‌کند و بعد می‌گوید - کسائی که فراش من بود و خیرری بود از زیر پای من کشید همان کسائی که فراش ما در مدینه در وقت خوابیدن بود، آنگاه آن را پیچید و دو طرف آن را گرفت و بر سر آنان قرار داد و با دست خود به سوی خدا اشاره‌ای نمود و در دعا گفت: بار پروردگارا ایشان اهل بیت من هستند آنها را از هر عیبی مصون بدار و هر قذارت کدورتی را از آنان برطرف گردان».

چهاردهم - استشهاد واثله بن اسقع است به آیه تطهیر وقتی که سر حضرت سید الشهداء ﷺ را به شام آوردند.

(۱) «غایة المرام» ص ۲۸۸ حدیث ۸ ودر «مسند» احمد ص ۲۹۸ جلد ۶ از مسند ام سلمه از شهر بن حوشب روایت کرده است و نیز در «تفسیر طبری» ج ۲۲ ص ۶ و «مشکل الآثار» ج ۱ ص ۳۳۵.

احمد حنبل با سند متصل خود از شداد بن عبد الله روایت می‌کند که او می‌گوید: سَمِعْتُ وَائِلَةَ بْنَ الْأَسْقَعِ وَقَدْ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَظَهَرَ سُوراً فَعَضِبَ وَائِلَةُ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أزالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا أَبَدًا بَعْدَ إِذْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ يَقُولُ فِيهِمْ مَا قَالَ. قَالَ وَائِلَةُ: رَأَيْتُنِي ذَاتَ يَوْمٍ وَقَدْ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي مَنْزِلٍ أُمَّ سَلَمَةَ قَدْ جَاءَ الْحَسَنُ فَأَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَخَذَهُ الْيَمَنِيَّ وَقَبَّلَهُ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَخَذَهُ الْيُسْرَى وَقَبَّلَهُ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ دَعَا بِعَلِيٍّ فَجَاءَ ثُمَّ أَرْدَفَ عَلَيْهِمْ كِسَاءً خَبِيرًا كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، قُلْتُ لَوَائِلَةَ: مَا الرِّجْسُ؟ فَقَالَ: الشُّكُّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱.

قَالَ أَبُو أَحْمَدَ الْعَسْكَرِيُّ: يُقَالُ: إِنَّ الْأَوْزَاعِيَّ لَمْ يَرَوْ فِي الْفَضَائِلِ حَدِيثًا غَيْرَ هَذَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ^۲.

شداد بن عبد الله گوید: «در وقتی که سر حضرت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را آوردند، مردی از اهل شام وائله بن اسقع را ملاقات کرد و از شهادت حضرت اظهار سرور کرد، وائله به غضب درآمد و گفت: سوگند به خدا از زمانی که شنیدم رسول خدا در منزل ام سلمه درباره آل عبا چه گفت، پیوسته محبت علی و حسن و حسین در دل من است. آنگاه وائله تمام خصوصیات آن مجلس اصحاب کساء را بیان می‌کند و می‌گوید: مثل اینکه آن منظره هم الآن در مقابل نظر من است، و برای عبد الله بن شداد آیه تطهیر را از زبان رسول خدا در شأن پنج تن می‌خواند. عبد الله می‌گوید: به وائله گفتم: مراد از رجس چیست؟ گفت: شک در خداوند عز و جل». ابو احمد عسکری می‌گوید: درباره اوزاعی گفته شده است که در فضائل غیر از این حدیث چیز دیگری نقل نکرده است، و خدا داناتر است.

إِنَّ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا وَوَصِيَّهُ وَابْنَيْهِ وَابْنَتَهُ الْبُتُولَ الطَّاهِرَةَ

(۱) «غایه المرام» ص ۲۸۷ حدیث ششم، «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۴۳ و ص ۴۴.

(۲) «اسد الغابه» ج ۲ ص ۲۰.

أَهْلُ الْعِبَاءِ فَإِنِّي بِلَوْلَائِهِمْ أَرْجُو السَّلَامَةَ وَالتَّجَا فِي الْآخِرَةِ^۱

یعقوب بن حمید گوید: و در این قضیه شاعر سروده است:

بِأَبِي حَمْسَةَ هُمْ جُبُّوا الرَّجْسَ كِرَاماً وَطَهَّرُوا تَطْهِيراً

أَحْمَدُ الْمُصْطَفَى وَفَاطِمُ أَعْنَى وَ عَلِيّاً وَ شُبَّراً وَ شَبِيْرًا

مَنْ تَوَلَّاهُمْ تَوَلَّاهُ ذُو الْعَرْشِ وَ لَقَّاهُ نَضْرَةً وَ سُرُورًا

وَ عَلَى مَبْنِضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ أَصْلَاهُمْ الْمَلِيكُ سَعِيرًا^۲

و محمد بن طلحه شافعی بعد از ذکر روایات نزول آیه تطهیر در شأن خمسۀ

طیبه اشعار زیر را ذکر نموده است:

هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى لِمُعْتَصِمٍ بِهَا مَنَاقِبُهُمْ جَاءَتْ بِوَحْيٍ وَإِنزَالٍ

مَنَاقِبُ فِي الشُّورَى وَ سُورَةِ هَلْ آتَى وَ فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ يَعْرِفُهَا التَّالِي

وَ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ الْمُصْطَفَى فَوَدَّادُهُمْ عَلَى النَّاسِ مَفْرُوصٌ بِحُكْمٍ وَ إِسْجَالٍ

فَضَائِلُهُمْ تَعْلُو طَرِيقَةَ مُنْتَهَى رَوَاهُ عَلَوْا فِيهَا بِشَدِّ وَ تَرْحَالٍ^۳

باری از مجموع این احادیثی که بیان شد چه از طریق

تواتر احادیث در

عامه و چه از طریق شیعه و چه احادیثی که ابتداءً

نزول آیه تطهیر

این قضیه را بیان کرده است و شأن نزول آیه تطهیر را

درباره پنج تن

منحصراً در پنج تن عليه السلام دانسته است و چه احادیثی که به عنوان

استشهاد و احتجاج بیان شده و رسول خدا و امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حسنین و

حضرت سجاد و زینب و فاطمه صغری و حضرت امام رضا و سعد بن ابی وقاص و

ابن عباس و ام سلمه و واثله بن اسقع به آن استشهاد نموده و هیچ کس منکر نشده و

مخالفت ننموده است استفاده می شود که حدیث کساء از مسلمات و متواترات است

که بیش از هفتاد روایت که بیشتر آنها از طریق عامه است و نزدیک به چهل سند

(۱) «فصول المهمة» ابن صباغ ص ۸ گوید: این شعر را بعضی در طهارت اهل بیت سروده اند.

(۲) «مناقب» ابن المغازلی ص ۳۰۷.

(۳) «مطالب السؤل» ص ۸.

متصل دارد در این قضیه در کتب بزرگان^۱ و مهره فن حدیث و تفسیر و تاریخ و کتب فضائل و مناقب با بسیاری از سندهای صحیح و حسن و موثق ضبط و ثبت شده است. و برای هر کس که فی الجمله اطلاع بر کتب اخبار داشته باشد جای تردید و شبهه نمی ماند که این مزیت و شرافت که مقام عصمت است طبق این روایات قطعیه انحصار به حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام دارد، زیرا شواهد و قرائن قولیه و عملیه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله به قدری است که هر خیبر و بصیری را بر این امر واقف و از مرحله شک و ظن و احتمال بیرون برده او را به سر حد قطع و علم یقین می رساند.

اولاً - رسول خدا پنج تن را با هم جمع نموده و پهلوی هم زنان پیامبر مصداق نشانیده و دعا برای عصمت آنها نموده است نه آنکه در اهل بیت نیستند اطاق متفرق باشند تا شبهه آن رود که اختصاصی به آنان ندارد بلکه فرضاً اگر دیگری هم در آنجا بود مشمول این فضیلت می شد.

ثانیاً - آنکه عبا و کسای خیبری بر سر آنها کشیده و بدین قسم آنها را در یک مرتبه متصل به هم که جامع آنها همان بودن در زیر کسا باشد قرار داده است. و ثالثاً - این انحصار به قدری قوی و غیر قابل تردید است که در مکان خلوت در اطاق ام سلمه این کساء را انداخته که بفهماند منحصراً این عصمت راجع به اینهاست زیرا که چون در مکان خلوت آن حضرت این کسا را انداختند فهمیده می شود که مراد، حصر حقیقی است نسبت به تمام افراد حاضرین و غائبین، اما اگر مکان پرجمعیتی بود چنین محتمل بود که در میان جماعت حاضرین این عدّه مخصوص گشته اند و نسبت به دیگران این حصر فهمیده نمی شد.

رابعاً - آنکه می فرماید: **اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي** «خدایا اینان اهل بیت من اند» یعنی این افراد فقط اهل بیت مرا تشکیل می دهند، و اگر احیاناً افراد دیگری مانند زنهای پیغمبر یا اقوام و عشیره آن حضرت نیز جزء اهل بیت بودند باید بفرماید: **هَؤُلَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي** «خدایا این افراد زیر کساء از جمله اهل بیت من هستند» نه اینکه

(۱) بالأخص در کتاب «غایة المرام» بحرانی و «عبقات الأنوار» میر حامد حسین هندی و «شواهد -

التنزیل» حاکم حسکانی.

بگوید: اهل بیت من هستند.

خامساً - آنکه به امّ سلمه فرمودند: **تَنْحَى عَنْ أَهْلِ بَيْتِي** «از اهل بیت من دور شو»، اگر زن پیغمبر جزء اهل بیت بود چگونه این جمله صحیح بود؟ بلکه خود این عبارت می‌رساند که به زوجه آن حضرت عنوان اهل بیت باز نمی‌گردد، اهل - بیت افرادی هستند جدا، و زوجه فردی است جدا غیر از آنها.

سادساً - در آن مکان خلوت که جز این پنج تن و امّ سلمه کسی نبود امّ سلمه تقاضای ورود در زیر کسا را نمود و گفت: یا رسول الله من هم از اهل بیت هستم؟ حضرت فرمودند: در همان جایی که هستی بایست **قَفِي بِمَكَانِكِ**، راه و روش تو خوب است، عاقبت تو به خیر است و لیکن از جمله این افراد نیستی و حق ورود در زیر کساء خیبری که متعلق به خود توست و فرش اطاق خود توست در اطاقی که محل سکونت اختصاصی خود توست نداری، و او می‌گوید: اگر رسول خدا به سؤال من جواب مثبت می‌داد برای من از تمام نقاطی که بر آن آفتاب بتابد بهتر بود، و حتی آنکه می‌گوید: چون گوشه کسا را بالا زدم که اجازه دخول از رسول خدا بگیرم حضرت رسول به شدت کسا را از دست من کشید **فَأَجْتَذِبُهُ مِنْ يَدِي**، و فرمود: در جای خود باش، من از تو راضی هستم و خوشنودم لیکن این مقام مقام دگری است.

سابعاً - آنکه رسول خدا یک دست خود را از زیر کساء بیرون آورده و به طرف آسمان بلند فرموده و عرض می‌کند که: بار پروردگارا هر پیغمبری اهلی دارد و اینان اهل من هستند، تا خوب نشان دهد انحصار اهل را در آنان کما آنکه در بعضی از روایات وارد شده که یک دست خود را روی سر آنان گذاشت و دست دیگر را از کساء بیرون آورده و دعا نمود.

ثامناً - آنکه رسول خدا این عمل را چند مرتبه تکرار نمود، و آنچه از روایات استفاده می‌شود دو مرتبه در خانه امّ سلمه بوده و یک بار در خانه حضرت فاطمه علیها السلام بوده است گرچه ظاهراً آیه تطهیر فقط یک بار آن هم فقط در خانه امّ - سلمه نازل شده است تا به واسطه تکرار این عمل حصر اهل بیت را در افراد زیر کساء بیشتر بفهماند.

تاسعاً - آنکه پیوسته در مواقع نماز در خانه فاطمه و علی آمده و صدا می‌زد: **الصَّلَاةَ** «نماز» خدا شما را رحمت کند، سلام خدا بر شما اهل بیت، و آنگاه این آیه

تطهیر را بر آنان قرائت می نمود. این عمل را چهل روز یا شش ماه و یا هشت ماه و یا نه ماه و در نماز صبح تا آخر عمر خود انجام می دهد برای چه؟ منظور و مقصود آن حضرت از این عمل چه بود؟ مگر یک مرتبه آیه تطهیر را در شأن آنها قرائت کردن کافی نبود؟ برای آنکه تمام مردم و تمام مسلمانان چه افرادی که در مدینه هستند و چه افرادی که در طول این مدت از خارج به مدینه می آیند همه مطلع شوند و برای دیگران نیز این عمل آن حضرت را نقل کنند.

و عجیب است که آن حضرت به این ندا تنها اکتفا نمی فرمود بلکه با دو دست دو طرف در خانه را می گرفت و آنگاه ندا می فرمود: **الصَّلَاةَ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً».**

در صورتی که اگر زنهای پیغمبر جزء اهل بیت بودند لااقل یک مرتبه باید پیغمبر این ندا را در خانه خود برای زنهای خود بنماید، و هیچ کس ادعا ننموده حتی بعضی از زنهای پیغمبر که خیلی دوست داشتند که محترم و معزز باشند چنین دعوائی ننموده اند و در هیچ روایت نیامده در هیچ کتابی دیده نشده است، بلکه خود عائشه که یکی از راویان این حدیث است خود معترف است که این آیه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام است، و بعد از رحلت حضرت رسول اکرم نیز هیچ دیده نشده که یکی از زنهای آن حضرت خود را جزء اهل بیت بدانند یا به آیه تطهیر در شأن خود استشهاد کند، و نیز دیده نشده است که یکی از صحابه یا تابعین زنهای رسول خدا را جزء اهل بیت بدانند و به آیه تطهیر در شأن آنها استشهاد کنند.

حتی آنکه عائشه وقتی که برای جنگ با امیرالمؤمنین به بصره حرکت کرد با معیت طلحه و زبیر و محمد بن طلحه و عبد الله بن زبیر و مروان حکم، ودوازده هزار نفر از اصحاب رسول خدا و غیره را با خود به بصره برد، کاغذها به بزرگان بلاد از اصحاب رسول خدا و غیر اصحاب نوشت و آنها را به یاری خود دعوت کرد و در آن نامه ها القاب خاصی برای خود می نویسد مانند **حَبِيبَةُ رَسُولِ اللَّهِ** یا **أُمُّ الْمُؤْمِنِينَ**، ولی ابداً اسمی و رسمی از عنوان اهل بیت بر خود نمی گذارد و نمی تواند بگذارد، و هیچ دیده نشده که به آیه تطهیر در شأن خود استدلال کند با آنکه در آن مواقع عجیب و مواقع خطیر لازم بلکه ضروری بود برای جلب مردم و دفاع از جرم خود به کوچک ترین

چیزی که در او شائبه فضیلت و مزیتی است متشبث گردد.

از همه اینها گذشته می‌بینیم در حضور معاندین مانند معاویه و امثال او چون شان نزول آیه تطهیر را فقط درباره پنج تن حکایت می‌کنند انکار ننموده‌اند.^۱

باری تا به حال آنچه گفته شد، راجع به شأن نزول آیه و بیان روایات وارده در این باب بود، اینک باید به تفسیر آیه شریفه و مفاد و مفهوم آن عطف توجه کنیم:

إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ... إِنَّمَا از حروف حصر است بلکه در نزد اهل ادب از عربیت از سایر ادوات حصر قوی‌تر است، و مفادش حصر اراده خدا در عصمت اهل بیت است. چون اولاً - حصر اراده خدا را در ضمیر کُم می‌نماید لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ لِيَكُنْ أَهْلًا - البیت که منصوب است چه بنابر باب اختصاص بوده باشد یا از باب مدح یا از باب ندا یعنی أَحْصُ أَهْلَ الْبَيْتِ يَا أُمَّدْحُ أَهْلَ الْبَيْتِ یا يَا أَهْلَ الْبَيْتِ در هر صورت مفسّر و مبین ضمیر عَنْكُمْ است و در نتیجه حصر اراده خدا در عصمت اهل بیت خواهد شد.

و این حصر در واقع به دو حصر تجزیه و قسمت می‌شود: اول - حصر اراده خدا در عصمت، که همان از بین بردن رجس و طاهر کردن بوده باشد و مفادش این می‌شود که خدا غیر از اراده عصمت اراده دیگری درباره اهل بیت ندارد.

دوم - حصر اراده خدا در عصمت خصوص اهل بیت و مفادش این می‌شود که خدا اراده عصمت در غیر اهل بیت ندارد، مثل آنکه کسی بگوید: من به خانه شما نیامدم مگر برای زیارت شما که اولاً می‌فهماند برای زیارت آمده و مقصودی دیگر نداشته است و ثانیاً می‌فهماند که فقط برای زیارت شما آمده نه زیارت شما و افراد دیگر. و البته استفاده دو حصر مستقلاً از یکی از آداة حصر مشکل است لیکن بدین

(۱) راجع به آیه تطهیر یک مطلب باید بحث و تدقیق گردد و روشن شود که لغت اهل البیت به چه عنایتی ذکر شده است، آیا عنایت این است که آنها ساکنان همیشگی بیت رسول الله هستند و با آن حضرت در یک خانه زندگی می‌کنند؟ که البته موجب اشکال است یا مقصود نسل آن حضرت است؟ یا اساساً از اول لغت بیت یک مفهوم معنوی انسانی در نظر گرفته شده است. بنابر بعضی از معانی رسول خدا خود از اهل البیت و فردی از اهل البیت است، و بنابر بعضی از معانی دیگر ایشان خودشان از اهل البیت خارجند و معمولاً معصومین دیگر را اهل بیت رسول الله می‌خوانند و خود ایشان اهل بیت رسول الله خوانده نمی‌شوند، علاوه چگونه است که گاهی ابن عباس و محمد بن الحنفیه تا رسیده زید بن علی بن الحسین خود را از اهل البیت می‌خوانند و چون از نقطه نظر روایات وارده، اهل البیت اختصاص به پنج تن و نه امام از ذریه حضرت سید الشهداء دارد استفاده این معنی از اهل البیت به عنایت خاصه لغوی و استعمالیه شایان دقت است.

قسم که بیان شد یک حصر است که به دو حصر تجزیه و تقسیم می‌گردد. و این اراده خدا اراده تکوینی اوست نه اراده تشریحی که عبارت از حکم و قانون و امر و نهی بوده باشد، چون معلوم است که اینها اختصاص به اهل بیت ندارد بلکه جمیع امت بلکه جمیع بشر در این اراده مساوی هستند، و چون اراده پروردگار بلکه هر اراده‌ای خواه تکوینی و خواه تشریحی از مراد تخلف نمی‌کند، منتهی در تشریح، مراد جعل حکم است و در تکوین مراد، عین وقوع در عالم کون و خارج است، بنابراین اراده عصمت - خدا عین تحقق عصمت و واقعیت عصمت درباره آنهاست، **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ!**

و به بیان دیگر اراده خدا علت پیدایش موجودات است و علت از معلول تخلف نمی‌پذیرد، بنابراین اراده عصمت مستلزم تحقق عصمت است. و مراد از رجس^۲ قذارت است و چیز قذر چیزی را گویند که طبع از آن متنفر و نفس از آن

(۱) سوره یس: ۳۶ - آیه ۸۳ .

(۲) در «نهایه» ابن اثیر ج ۲ ص ۲۰۰ گوید: الرجس: القذر و قذیر عن الحرام و الفعل القبیح و العذاب و اللعنة و الکفر . و در «لسان العرب» ج ۶ گوید: الرجس: القذر... و الرجس: العذاب کالرجز و اما الرجز فالعذاب و العمل الذی یؤدی الی العذاب، و الرجس فی القرآن: العذاب کالرجز، و قال ابن الکلبی فی قوله تعالی: **فَإِنَّهُ رَجَسٌ**، الرجس: المأثم، و قال مجاهد: **كَذَلِكَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ** قال: ما لآخر فیہ، و قال ابو جعفر: **أَمَّا یُرِیدُ اللَّهُ لَیْذَہِبَ عَنْکُمُ الرَّجْسَ** اهل البیت و **یَطْہِرْکُمْ** تطهیراً قال الرجس الشک. **انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه**، قال الزجاج: الرجس فی اللغة اسم لكل ما استقدر من عمل فبالغ الله فی اسم هذه الاشياء و سماها رجساً، و یقال: رجس الرجل رجساً و رجس یرجس: اذا عمل عملاً قبیحاً و قال ابن الکلبی: **رجس من عمل الشیطان** ای مأثم، و فی الحدیث: **اِذَا كَانَ أَحَدُکُمْ فِی الصَّلَاةِ فَوَجَدَ رَجْسًا أَوْ رَجْزًا فَلَا یَنْصَرِفُ حَتَّى یَسْمَعَ صَوْتًا أَوْ یَجِدَ رِیحًا وَ رَجْسَ الشَّیْطَانِ: وَ سَوَسْتَهُ.**

و در «تاج العروس» ج ۴ ص ۱۵۹ گوید: و الرجس بالكسر: القذر و الشئ القذر، و قال ابن الکلبی فی قوله تعالی: **فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فَسَقًا**، و کذا فی قوله تعالی: **رجس من عمل الشیطان**. قال الرجس: المأثم و الرجس: العذاب و العمل المؤدی الی العذاب . و فی الہذیب: و اما الرجز فالعذاب و العمل الذی یؤدی الی العذاب، و الرجس العذاب کالرجز قلبت الزای سیناً کما قیل: **الاسد و الازد**. و قال ابو جعفر فی قوله تعالی: **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطہرکم تطہیراً** ای الشک. و رجس (کفرح و کرم) رجساً و رجاسة ککرامة عمل عملاً قبیحاً. و قال فی «مجمع البحرین» قوله تعالی: **كَذَلِكَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَی الذِّینِ لَا یُؤْمِنُونَ** ای اللعنة فی الدنیا و العذاب فی الآخرة. قوله: **فَزَادْتُمْ رَجْسًا** ای ننتأ الی ننتهم، و النتن عبارة عن الکفر ای کفرأ الی کفرهم. قوله: **أَمَّا یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت**: ای الاعمال القبیحة و المأثم و الرجس لطح الشیطان و وسوسته و در «شرح قاموس اللغة» گوید: رجس: پلیدی.

مشمئز می‌گردد، و در فارسی کثافت و آلودگی و پلیدی را گویند. گاهی از اوقات این پلیدی به حسب ظاهر است مانند پلیدی خوک در قول خداوند عز و جل که می‌فرماید: **أَوْ لَحْمِ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ** (سوره انعام ۶- آیه ۱۴۵)، و گاهی از اوقات به حسب باطن است و آن همان کثافات معنوی است مانند کفر و شرک و شک به خداوند عز و جل و کردار ناشایسته و اخلاق ناپسندیده چنانکه فرماید: **وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَأْوَاهُمُ كَافِرُونَ** (سوره توبه ۹- آیه ۱۲۵).

«و اما آن کسانی که در دلهای آنان مرض است نزول سوره قرآن موجب زیادی کثافت نفس و پلیدی روان آنها می‌گردد و پلیدی تازه بر روی پلیدی سابق نفس آنان وارد می‌کند و در حال کفر جان می‌دهند».

و علی ای حال این پلیدی معنوی یک نوع اثر شعوری و ادراک نفسانی از تعلق قلب است به اعتقاد باطل و یا عمل زشت و قبیح، چون اصل معنی رجس و حقیقت ریشه و ماده آن همان تزلزل و اضطراب و حرکت و نوسان است و تمام اعتقادهای باطل و یا اعمال قبیحه از اضطراب نفس و عدم اطمینان سرچشمه می‌گیرد، بنابر این از بین بردن رجس، از بین بردن اضطراب و نوسان روحی و شک و تردید و در نتیجه از بین بردن اعتقادات باطل و اخلاق زشت و ملکات ردیه و پست و بالأخره اعمال ناپسند و ناشایسته خواهد بود. و چون طهارت در مقابل قذارت، و تطهیر اهل بیت ملازم با زدوده شدن کثافات روحی و اخلاقی و گناه است، بنابر این با جمله **وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً** می‌رساند که هر صفت نیک و هر ملکه نیکو و هر عقیده پاک و هر کردار پسندیده جایگزین آن مراتب از قذارت خواهد شد، یعنی به جای شک، ملکه یقین و اطمینان، و به جای بخل و حسد و حقد و کینه و شخصیت طلبی و جاه‌پرستی و مال اندوزی و ریاست طلبی، ملکه انفاق و ایثار و گذشت و عفو و اغماض و خداپرستی و خدا دوستی و ذل عبودیت در مقابل عظمت حضرت رب الارباب خواهد نشست، و آن همان ملکه عصمت است که از آیه استفاده می‌شود.

بنابراین چون به اراده الهیه نفس اهل بیت منزّه و مبرای از هرگونه عیب و کدورت معنوی شده است ملکات و اخلاق آنها که قوای نفس محسوب می‌شوند به دنبال طهارت نفس نیز پاک و منزّه خواهد بود و به دنبال ملکات و اخلاق، اعمال آنها که زائیده شده اخلاق و ملکات و نیات آنهاست صالح و پسندیده خواهد بود، بنابراین

از اهل بیت معصیت سر نمی‌زند به علت آنکه نیت معصیت نمی‌کنند، و نیت معصیت نمی‌کنند چون میل و اشتهای به گناه را ندارند، و میل و اشتهای به گناه را ندارند چون در نفس آنان نقطه تاریک و سیاهی یا خط آلوده و کثیفی نیست تا به پیرو آن، این میل و اشتهایی که حکم طفل متولد از قوای نفسانیّه را دارد پیدا شود. و چون این آیه مبارکه ذهاب رجس را از نفوس آنان می‌رساند، بنابراین از همه مراتب وجودی آنان که تابع و پیرو نفس آنان است ذهاب رجس خواهد شد.

و این عالیترین درجه عصمت است، یعنی عصمت در سر و عصمت در نفس و عصمت در قوای خیالیّه و وهمیّه و عصمت در افعال خارجیّه، عَصَمَكُمُ اللّٰهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ اَمْنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ وَ اَذْهَبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَكُم تَطْهِيراً^۱.

و از همین جا می‌توان استدلال بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نمود چون خود آن حضرت مدعی خلافت بعد از رسول اکرم بودند و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز مدعی خلافت آن حضرت بودند و نیز حضرت زهراء علیها السلام به امامت آنها قائل بودند و چون این چهار نفر از اهل بیت هستند و به مقتضای آیه کریمه، معصوم‌اند و معصوم دروغ نمی‌گوید چون دروغ رجس است، بنابراین بالاستلزام امامت آن حضرت ثابت است، و از این استدلال برای عامّه که منکر امامت آن حضرت اند راه گریزی نیست.

و می‌توان استدلال بر غضب فدک نمود چون حضرت صدیقه علیها السلام به مقتضای این آیه معصوم است و معصوم دروغ نمی‌گوید و مال مردم را نمی‌برد، اگر فدک مال مسلمانان بود چگونه معصوم ادعای ملکیت آنرا برای خود می‌نماید؟!

مرحوم سید شرف الدین (ره) گوید: نهبانی در اول کتاب خود بنام «الشرف - المؤبد» آیه تطهیر را ذکر کرده و سپس گوید: جماعتی از اعلام (عامّه) از این آیه استفاده عصمت برای اهل بیت علیهم السلام نموده‌اند، و اینک ما عین الفاظ او را بیان می‌کنیم.

امام ابو جعفر محمد بن جریر طبری در «تفسیر» خود می‌گوید: خدا می‌گوید: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَاءَ يَا أَهْلَ مُحَمَّدٍ وَيُطَهِّرَكُم مِّنَ الدَّنَسِ الَّذِي**

(۱) یک فقره از زیارت جامعه کبیره.

يَكُونُ فِي مَعَاصِي اللَّهِ تَطْهِيراً.

«خدا اراده کرده است که هرگونه زشتی و بدی و عمل شنیعی را از شما ای اهل محمد از بین ببرد و شما را از چرک و کثافت روحی که نتیجه معاصی و گناه در مقابل عظمت حریم درگاه قدس کبریائی است پاک و پاکیزه گرداند.»
و از ابو زید روایت شده است که: إِنَّ الرَّجْسَ هَاهُنَا الشَّيْطَانُ «مراد از رجس در آیه تطهیر شیطان است.»

و نیز طبری به سند متصل خود از سعید بن قتاده روایت کرده است که او در قول خداوند تعالی: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً گفته است مراد: أَهْلُ بَيْتِ طَهَّرَهُمُ اللَّهُ مِنَ السُّوْءِ وَحَصَّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ. «معنی آیه این است که خدا شما اهل بیت را از هر سوء و بدی پاک گردانیده و به رحمت خاصه خود اختصاص داده است.»

و ابن عطیه گوید: مراد از رجس، گناه و عذاب است، و بر نجاسات و نقصان‌ها نیز گفته می‌شود، و همه این مراتب را خدا از اهل بیت زدوده است. و امام نووی گفته است: مراد از رجس، شک است و بعضی گفته‌اند: عذاب است و بعضی گفته‌اند: گناه است.

و ازهری گفته است: رجس اسمی است برای هر چیز بد و کثیف خواه عمل انسان باشد خواه غیر آن.

و شیخ محیی الدین عربی رجس را در باب ۲۹ از «فتوحات مکیه» به معنای تمام زشتی‌ها معنی نموده است و عبارت او به هنگام ذکر پیامبر چنین است: قَدْ طَهَّرَهُ اللَّهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ تَطْهِيراً وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرِّجْسَ، وَهُوَ كُلُّ مَا يَشِينُهُمْ فَإِنَّ الرِّجْسَ هُوَ الْقَذْرُ عِنْدَ الْعَرَبِ، هَكَذَا حَكَى الْفَرَّاءُ.^۱

«خداوند پیغمبر و اهل بیتش را از هر زشتی و هر عیب معنوی پاک نموده است چون معنی رجس قذر است در نزد اعراب و قذر هر چیز بد و زشت و قبیح را گویند خواه ظاهر باشد خواه باطن.»

صدوق با سند متصل خود از عبد الغفار الجازی از حضرت صادق علیه السلام

(۱) «الکمة الغراء» پاورقی ص ۲۱۷ و ص ۲۱۸.

روایت کرده است فی قول الله عزَّ وَّجَلَّ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً « قَالَ: الرِّجْسُ هُوَ الشُّكُّ »^۱.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: « مراد از رجس در آیه تطهیر شک است ».

و محمد بن حسن صفار در «بصائر الدرجات» با سند خود از حضرت امام - محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمودند: الرِّجْسُ هُوَ الشُّكُّ وَلَا نَشْكُ فِي رَبِّنَا أَبَدًا^۲. «مراد از رجس، شک است و ما هیچ گاه در خدای خود شک نمی نمایم».

و نظیر این تفسیر را محمد بن یعقوب کلینی با دو سند متصل خود از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام در ذیل روایت مفصلی نقل می کند،^۳ و ما در پاورقی صفحات قبل از « تاج العروس » و « لسان العرب » نقل کردیم که آنها از حضرت ابی - جعفر امام محمد باقر علیه السلام را به معنی شک حکایت کرده اند.

و از محمد بن عباس ابن ماهیار با سند متصل خود از حضرت صادق، از حضرت باقر، از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده است که قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: فَضَّلَ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يَكُونُ كَذَلِكَ، وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: « إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً، فَقَدْ طَهَّرَنَا اللهُ مِنَ الْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ عَلَيَّ مِنْهَا هَاجِ الْحَقِّ »^۴.

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فضل و شرف اهل بیت که در گفتار خداوند در قرآن مجید آمده است این طور نیست که می پندارند؛ خداوند در آیه تطهیر می فرماید: ما رجس را از آل محمد برداشتیم و به آنها طهارت دادیم. پس خداوند تبارک و تعالی ما را از هر عمل قبیحی چه ظاهر و چه باطن بر اساس و منهاج حق و صراط مستقیم پاک و مبرا داشته است».

و در تفسیر «الدَّر المَشْتُور» ج ۵ ص ۱۹۹ گوید:

أَخْرَجَ ابْنُ جُرَيْرٍ وَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ قَتَادَةَ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - فِي قَوْلِهِ: «إِنَّمَا

(۱) «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث پنجم.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث چهارم.

(۳) «غایة المرام» ص ۲۹۳ حدیث دوم و ص ۲۹۳ حدیث سوم.

(۴) «غایة المرام» ص ۲۹۵ حدیث پانزدهم.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» قَالَ: هُمْ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرَهُمُ اللَّهُ مِنَ السُّوءِ وَأَخْتَصَّهُمْ بِرَحْمَتِهِ. قَالَ: وَ حَدَّثَ الضَّحَّاكُ بْنُ مُزَاهِمٍ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَقُولُ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ طَهْرَهُمُ اللَّهُ مِنْ شَجَرَةِ النَّبُوءَةِ وَمَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ. وَ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَ الطَّبْرَانِيُّ وَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ وَ ابْنُ يُونَيْمٍ وَ الْبَيْهَقِيُّ مَعاً فِي الدَّلَائِلِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْخَلْقَ قِسْمَيْنِ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قِسْماً، فَذَلِكَ قَوْلُهُ: «وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ»، فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ (ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: فَأَنَا وَ أَهْلُ بَيْتِي مُطَهَّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ).

در خطبه ۸۶ از «نهج البلاغه» امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَيْ تُوَفِّكُونَ وَ الْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ وَ الْآيَاتُ وَاضِحَةٌ وَ الْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يَتَاهُ بِكُمْ وَ كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَ بَيْنَكُمْ عِثْرَةٌ بَيْنَكُمْ وَ هُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ وَ أَعْلَامُ الدِّينِ وَ أَلْسِنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَ رُدُّوهُمْ وَرُودَ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ .^۱

ابن ابی الحدید در شرح این فقرات گوید: و رسول خدا بیان فرموده است که مراد از عترت کیست آنجا که گفته است: اِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ گفته است عِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، و در جائی دیگر وقتی که کساء بر سر اهل خود انداخت و آیه اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ نازل شد خودش بیان فرمود که: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَادْهَبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ. اگر بگوئی این عترتی که امیرالمؤمنین در این جمله از خطبه قصد فرموده کیست؟ می گویم: مقصود اوست و دو فرزندش، و اصل در حقیقت خود اوست چون دو فرزندش تابع او هستند و نسبت آن دو به امیرالمؤمنین با وجود خود آن حضرت مثل نسبت ستارگان درخشان در مقابل طلوع خورشید تابنده است، و پیغمبر به این رمز اشاره فرموده است که وَ أَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا. و اینکه فرمود: وَ هُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ جمع زمام است مثل آنکه حق را دایره مدار آنها فرموده است که هر جا دور زند حق نیز با آنها دور زند و هر جا بروند حق با آنها به همان جا برود، همچنانکه ناقه پیرو زمام خود است و تابع آن، و پیغمبر بر این حقیقت اشاره فرموده که وَ ادْرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ. و

(۱) «نهج البلاغه» طبع مصر با حواشی عبده ص ۱۵۴.

اینکه فرمود: **وَ الْأَسِنَّةُ الصِّدْقُ** این از الفاظ شریفه قرآن است، قال الله تعالی: **وَ اجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ** چون از آنها نه حکمی و نه گفتاری صادر نمی‌شود مگر آنکه موافق حق است، و صواب آن است که آنها را خدا مانند زبانهای صدق قرار داده که ابداً از آنجا دروغ بر نمی‌خیزد و مثل آنکه بر راستی مَهر شده است.

و اینکه فرمود: **فَأَنْزَلُوهُمْ مَنَازِلَ الْقُرْآنِ** در این جمله سرّ بزرگی پنهان است و آن اینکه امیرالمؤمنین مکلفین را امر فرموده به اینکه عترت را در بزرگداشت و تعظیم و انقیاد و اطاعت از اوامر مانند قرآن قرار دهند.

اگر بگوئی: از این سخن امیرالمؤمنین استفاده می‌شود که عترت معصوم‌اند پس رأی اصحاب شما در این مطلب چیست؟ می‌گویم: ابو محمد بن متّویه در کتاب «کفایه» تصریح کرده بر آنکه علی علیه السلام معصوم بوده است و اگر چه واجب العصمة نبوده و عصمت نیز شرط امامت نیست لیکن ادّله و نصوص دلالت بر عصمت او دارند، و یقین بر صفای باطن و مغیبات او قائم است، و این عصمت از اختصاصات اوست که احدی از اصحاب رسول خدا حائز این مقام نیستند، و فرق آشکاری است بین گفتار ما که بگوئیم: زید معصوم است و بین گفتار ما که بگوئیم: زید واجب العصمة است چون امام است و شرط امام این است که معصوم بوده باشد. آن سخن اوّل مذهب ماست و سخن دوّم مذهب امامیه^۱.

بالجمله ما در معنای رجس کلام مؤالف و مخالف را بیان کردیم تا دانسته شود همه بر این معنی متّفق‌اند که مراد از آن در این آیه هر گونه آلودگی و پلیدی ظاهری از اعمال قبیحه و کردار ناپسندیده، و پلیدیهای باطنی از شکّ و شرک و کفر و ملکات سیئه و اخلاق ناستوده و نیات خاطرات نکوهیده است، و اهل بیت از همه مراتب آنها معصوم هستند. و این معنی از عصمت منافات با اختیار آنان در اعمال و انتخاب آنان در کیفیت عمل ندارد چه این اراده خدا خارج از مرحله اختیار نیست بلکه از راه اختیار است و در این صورت محقّق اختیار و مثبت انتخاب است. خدا که هویت و ذات آنها را پاک نموده است، همه مراحل وجودی آنان را پاک نموده، و یکی از

(۱) «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ۲۰ جلدی ج ۶ ص ۳۷۵ الی ص ۳۷۷ و عین این مطلب را

نیز از ابن ابی الحدید محدث بحرانی در «غایة المرام» ص ۲۹۱ تحت عنوان حدیث سی و ششم نقل کرده است.

مراحل، اختیار است. بنابراین افعالی که از آنها سر می‌زند همه بر پایه اختیار بوده است و چون اختیار متولد از نفس شریف و پاک و مبرا است لذا با اختیار، افعال و اعمال پسندیده را می‌نمایند نه به اضطرار و جبر، و در مقابل آنان افرادی که ذاتشان شقی است و نقطه خیری در آن مشهود نیست به پیرو نفس آلوده و کثیف، ملکات و اخلاق، و به پیرو آن نیات و خاطرات، و به پیرو آن اعمال آنها قبیح و زشت می‌باشد، و افراد دیگر که بین این دو دسته واقع‌اند آنها قدری طهارت نفس دارند و قدری آلودگی، و به هر مقدار که آلودگی کمتر باشد و طهارت بیشتر، افعالشان در خارج بهتر و خالص‌تر و پسندیده‌تر است، و به هر درجه که طهارت کمتر و آلودگی بیشتر، نیات و کردارشان در خارج تاریک‌تر و از اخلاص دورتر و کثیف‌تر است. و بین این مرحله مردمانی لا تُعَدُّ و لا تُحْصَى در درجات مختلف قرار گرفته‌اند و اعمال هر یک زائیده نیت، و نیت هر یک زائیده ملکات نفسانی، و ملکات نفسانی بر اثر اختلاف درجات آلودگی و طهارت نفوس آنها متفاوت است، از کوزه همان برون تراود که در اوست.

مَلَكْنَا فَكَانَ الْعَفْوُ مِثْلًا سَجِيَّةً فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالذَّمِّ أَبْطَحُ
وَحَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَارَى فَطَالَ مَا غَدَوْنَا عَلَى الْأَسْرَى فَتَعَفَوْا وَنَصَفَحُ
وَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا وَكُلُّ إِنْءَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يَرِشَحُ

عفو و اغمازی که امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان خود مانند مروان حکم و عائشه بعد از واقعه جمل نمود عقل را مبهوت می‌کند، اینها بر پایه عصمت است چون تا نفس بدین پایه پاک و منزّه نباشد عمل خارجی به این حد پاک و مبری نخواهد بود.

وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَتُورِكُمْ وَطَبِئَتِكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَشِيهِ مُحَدِّقِينَ^۱.

إِلَى أَهْلِ بَيْتٍ أَذْهَبَ الرَّجْسُ عَنْهُمْ وَصُفُّوا مِنَ الْأَذْنَانِ طُرًّا وَطَبِئُوا
إِلَى أَهْلِ بَيْتٍ مَا لِمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا مِنَ النَّاسِ عَنْهُمْ فِي الْوَلَايَةِ مَذْهَبُ
وَ حُبُّهُمْ مِثْلُ الصَّلَاةِ وَإِنَّهُ عَلَى النَّاسِ مِنَ بَعْضِ الصَّلَاةِ لِأَوْجَبُ^۱

(۱) یک فقره از زیارت جامعه کبیره.

(۲) «دیوان السید الحمیری» ص ۶۶.

أما شبهاتی که در پیرامون این آیه وارد شده است:

اول - آنکه مراد از اراده، اراده تشریحیه خداست یعنی خدا اراده کرده است که به وسیله امر و نهی و وعد و وعید و تشریح احکام و سنن شما را به مقام طهارت برساند و بنابراین طهارت مستند به افعال آنها خواهد بود در اثر پیروی از احکام خدا؛ مثل آنکه می فرماید: مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ^۱

« خدا نخواستہ است که به واسطه احکام دینی شما را در مضیقه و تنگی بیفکند بلکه اراده کرده است که شما را پاک و منزّه کند و نعمتش را بر شما تمام کند»، و بنابراین از آیه تطهیر استفاده عصمت نخواهد شد.

این شبهه صحیح نیست چون اگر مراد از اراده تطهیر، اراده تشریحیه بود این اختصاص به اهل بیت نداشت بلکه اراده تشریحیه او شامل تمام مسلمین بلکه تمام افراد بشر می شود. حکم و قانون و امر و نهی برای همه آنهاست و اراده طهارت و رفع قذارت به وسیله جعل قانون نسبت به همه عمومیت دارد، و سابقاً ذکر کردیم که آیه با انما شروع شده و از آن حصر استفاده می شود یعنی منحصرأ خدا درباره اهل بیت اراده تطهیر کرده است و البته این اراده تکوینیه خواهد بود و آن مستلزم عصمت است، مانند آنکه درباره مریم می فرماید: وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ^۲.

« و زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم خدا تو را برگزیده و پاک و منزّه قرار داده و برگزیده از میان زنهای جهان».

معلوم است که این پاکی در این آیه پاکی ذاتی قبل از عمل است نه پاکی مسبب و معلول از عمل و بعد از عمل، بلکه می توان گفت: آیه تطهیر (انما یرید الله) در اراده تکوینیه و استفاده عصمت از این آیه صریح تر است چون ممکن است احتمال داده شود که طهارت مریم طهارت حاصل از امر و نهی و تشریح بوده است گر چه این احتمال خلاف ظاهر است، لکن خلاف نص و خلاف صراحت نیست، اما در

(۱)سوره مائده : ۵ - آیه ۶.

(۲)سوره آل عمران : ۳ - آیه ۴۲.

آیه تطهیر چون آنما نصّ در حصر است و حصر، منافات با عمومیت تکلیف نسبت به همه افراد دارد، لذا آیه تطهیر در ایفای معنی عصمت برای اهل بیت قوی تر است از آن آیه در ایفای معنی عصمت برای مریم.

و اگر گفته شود که: مراد از اذهاب رجس و تطهیر، همان اراده تقوای شدید است که خدا آنرا فقط از اهل بیت خواسته است و تکلیف آنها را سخت تر قرار داده مانند آنکه بر رسول اکرم نماز شب واجب بوده است و روزه وصال جایز بوده است و نظایر اینها از تکالیف سخت و صعب، و بنابراین مراد از اراده خدا در این آیه همان اراده تشریحیه و جعل حکم می باشد و این منافات با حصر این اراده در اهل بیت ندارد.

جواب آن است که: اهل بیت مجموع پنج تن هستند بدون شک و خود حضرت رسول هم از اهل بیت اند و عصمت آن حضرت بلا شک مسبب از عمل نبوده بلکه موهبت الهیه بوده، بنابراین معنی ندارد شدت تکلیف نسبت به آن حضرت مقدمه برای طهارت شود، خلاصه آنکه این آیه در مقام امتنان و موهبت امر فوق العاده ای است و در حصول طهارت به وسیله تکلیف سخت چه متنی خواهد بود. و چون اراده اذهاب رجس و تطهیر در آیه مبارکه نسبت به همه اهل بیت به سیاق واحد و کیفیت واحدی است بنابراین مراد از اراده، اراده تشریحیه و جعل حکم نخواهد بود.

دوم - آنکه مراد از اهل بیت خصوص زنهای پیغمبر بوده باشند و مراد از اراده اذهاب رجس و تطهیر، ملازمت تقوای شدید و مراعات احکام شرعیّه است بیش از سایر مسلمانان، بقرینه آنکه در آیات قبل تصریح می کند بر آنکه ثواب آنها در صورت اطاعت امر خدا دو برابر، و عقاب آنها نیز در صورت مخالفت امر خدا و بجا آوردن کار قبیح دو برابر است، و نیز تصریح می کند که شما مانند سایر زنها نیستید. و علاوه بر آن آیه تطهیر در میان آیات راجعه به زوجات رسول خدا واقع شده، قبل از این آیه و بعد از این آیه از احکام و تکالیف آنها بیان شده است و چگونه می شود یک نیمه از یک آیه راجع به غیر آنها باشد و صدر آن آیه راجع به زوجات و ذیل آن راجع به خمسّه اصحاب کساء؟ و شاهد بر گفتار روایاتی است که آیه تطهیر را اختصاص به زنهای رسول خدا داده است.

أما آیات قبل و بعد این است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَازِوْا جِبِكَ إِن كُنْتُمْ تُرَدْنَ

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزَيَّنَّهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكَنَّ وَأَسَرِّحْكَنَّ سَرَاخًا جَمِيلًا * وَإِنْ كُنْتُمْ تُرْذِنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنِ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لِحْمًا لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَحْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَقُرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ « إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا » * وَاذْكُرْنَ مَا يُبْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنْ اللَّهُ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا^۱.

اما روايات آنکه، سیوطی در تفسیر خود و ابن حجر هیتمی گفته‌اند که: این قول به ابن عباس نسبت داده شده است.^۲

سیوطی گوید: ابن ابی حاتم و ابن عساکر از عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند که او گفته است: «إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ دِرْبَارَةَ زَنَانِ يَغْمِرُ ﷺ نَازِلَ شَدِيدَةً». و عکرمه گفته است: «مَنْ شَاءَ بَاهِلُتْهُ، إِهْمَا نَزَلَتْ فِي أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ» هر کس بخوهد من حاضر هستم با او مباحله کنم که این آیه درباره زنان پیغمبر وارد شده است.»

و دیگر آنکه ابن مردویه از طریق سعید بن جبیر از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که او گفته: «درباره زنان پیغمبر وارد شده است.»

روایت سوم آنکه ابن جریر و ابن مردویه از عکرمه روایت کرده‌اند که او در قول خداوند: «إِمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» قال: لَيْسَ بِالَّذِي تَذْهَبُونَ، إِمَّا هُوَ نِسَاءُ النَّبِيِّ ﷺ.»

عکرمه در این آیه تطهیر گفته: «مراد از اهل بیت آن نیست که شما عقیده دارید، مراد زنان پیغمبرند.»

روایت چهارم آنکه ابن سعد از عروه درباره آیه تطهیر روایت کرده است که او گفته: این آیه در اطاق عائشه وارد شده و مراد از اهل بیت، زنها پیغمبرند.^۳

(۱) سورة احزاب، ۳۳: آیه ۲۸ تا ۳۴.

(۲) «الذّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸ و «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.

(۳) «الذّرّ المنثور» ج ۵ ص ۱۹۸.

باری این چند حدیث را دشمنان اهل بیت و مبلّغین خوارج و دست پروردگان بنی امیه حربه دست خود قرار داده و تا توانسته‌اند کوشیده‌اند که به وسیله آن مدلول آیه را از اهل بیت عصمت برگردانند و اذهان بعضی از غیر مطلعین از تفاسیر و اخبار را مشوّش نمایند. و ما به حول و قوه خدا چنان دروغ و افترای آنان را روشن می‌کنیم که برای احدی جای تردید نماند.

راویان روایات فوق از دو طریق این گفتار را ذکر کرده‌اند، یکی از طریق عکرمه، و دیگری از طریق مقاتل بن سلیمان، و هر دو نفر آنها از دروغگویان معروف و روایت سازان مشهورند؛ و در نزد عامه روایتشان دارای ارجح و قیمت نیست و بر اساس عقیده مذهبی خود که از دشمنان اهل بیت عصمت بوده‌اند خواسته‌اند مسیر مدلول آیه را از آنها منحرف کنند.

اما عِکْرَمَةُ، غلام ابن عباس دارای مذهب خوارج بوده و بالاخص از پیروان نجد - حروری است که عداوتشان با امیرالمؤمنین علیه السلام به درجه نهایت است، و عکرمه از مبلّغین آنها بوده و به اطراف مسافرت می‌کرده و مردم را به مذهب خوارج و عداوت با امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت می‌کرده است، و چون غلام ابن عباس بوده و ابن - عباس از مشاهیر و معاریف اسلام است و رابطه‌اش با پیغمبر، معلوم و سوابقش مشهود است لذا هر دروغی را که به پیغمبر نسبت می‌داده به وسیله ابن عباس بوده و می‌گفته است ابن عباس مولای من از رسول خدا چنین و چنان روایت کرد، و لذا در این آیه تطهیر نیز از قول ابن عباس نقل می‌کند که مراد زن‌های پیغمبر بوده‌اند.

ذهبی در «میزان الاعتدال»^۱ احوال او را مفصلاً ذکر کرده و مرحوم سید - شرف الدین ملخص آن را در بحث آیه تطهیر آورده است. ^۲ محصل مطلب آنکه: عکرمه از غلاة خوارج بوده و در تبلیغ این مرام دریغ نمی‌نموده است.

از ابن مداینی نقل است که او گفته: عکرمه تابع نجد حروری است (و حروریّه از شدیدترین دشمنان امیرالمؤمنین هستند).

و یعقوب حَضْرَمی گوید: چون عکرمه از طایفه اباضیه بود (و آنها از غلات

(۱) «میزان الاعتدال» ج ۳ از ص ۹۳ تا ص ۹۷.

(۲) «الکلمة الغراء» ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۳.

خوارج‌اند) لذا همهٔ مسلمین را غیر از خوارج کافر می‌دانست. و عکرمة در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: در این مسجد یک نفر مسلمان نیست و همه کافرند.

مصعب زبیری گوید: عکرمة خارجی مذهب بوده است، و عطاء، عکرمة را از اباضیه می‌دانست.

و احمد حنبل گوید: عکرمة از صُفْرِیّه بوده است (و آنها نیز از غلات خوارج بوده‌اند).

یحیی بن بُکَیْر گوید: عکرمة به مصر رفت و از آنجا اراده داشت به مغرب برود، و تمام خوارجی که در مغرب هستند دین خود را از عکرمة گرفته‌اند.

و خالد بن عمران گوید: ما در مغرب زمین بودیم موسم حج رسید، عکرمة در مغرب بود و می‌گفت: من دوست داشتم که در دست خود حربه‌ای داشتم و در راه حاجیان که حج کرده می‌ایستادم و همه را گردن می‌زدم (چون قائل به کفر همهٔ اهل قبله بود غیر از طائفه خوارج). و راجع به قرآن نیز بدبین بوده و نظر سوء داشته است.

ایوب از عکرمة حکایت کرده که او می‌گفت: خداوند آیات متشابه را در قرآن آورده تا مردم را گمراه کند.

این راجع به مذهب و عقیده او. اما دربارهٔ کذب و دروغ او داستان‌ها گفته‌اند. ابن ابی شعیب گوید: از حالات عکرمة از محمد بن سیرین پرسیدم، در پاسخ گفت: کذاب و دروغگوست.

عَفَّان گوید که: وَهَّیْب گفت: من در نزد یحیی بن سعید انصاری و ایوب بودم که سخن از عکرمة به میان آمد، یحیی بن سعید گفت: مردی کذاب است، ابراهیم بن میسره گوید: طاوس یمانی می‌گفت: اگر غلام ابن عباس عکرمة دروغگو نبود مردم از نواحی دور برای اخذ علم از او کاروان‌ها حرکت می‌دادند.

ابراهیم بن مُنْذِر گوید: هشام بن عبدالله مخزومی گفت: شنیدم که ابن ابی - ذنب می‌گفت: من عکرمة را ملاقات کردم، در گفتارش موثق نبود.

محمد بن سعد گوید: عکرمة مردی دانشمند و کثیرالعلم بود ولیکن به حدیث او اهل روایات اعتناء نمی‌کنند و مردم دربارهٔ او سخن‌ها می‌گویند. داستان جعل احادیث دروغ او جای تردید نیست.

عبدالله بن حارث گوید: روزی در منزل علی پسر عبدالله بن عباس رفتم دیدم عکرمه را با طناب یا زنجیر در گوشهٔ حیات در بیت الخلاء بسته‌اند. به علی گفتم: از خدا شرم نمی‌کنی که غلام پدر خود را در مستراح بسته‌ای؟ علی بن عبدالله گفت: این مرد خبیث، دروغ بر پدر من می‌بندد (و از زبان او دروغ از رسول خدا می‌گوید).

و یاقوت رومی در کتاب «مُعْجَم» در احوالات عکرمه این داستان را نقل می‌کند و سپس از یزید بن زیاد نقل کرده که او گفته است: من روزی بر علی پسر عبدالله بن مسعود وارد شدم و عکرمه را در قید و طناب در مستراح بسته بود، گفتم: چرا این طور کردی؟ علی بن عبدالله گفت: این مرد بر پدر من عبدالله بن مسعود دروغ می‌بندد.

بنابراین دو حکایت گاهی علی بن عبدالله بن عباس به علت دروغ‌هائی که بر پدرش عبدالله بن عباس بسته بود او را در زنجیر نموده بود و گاهی علی بن عبدالله بن مسعود به علت دروغ‌هائی که بر پدرش عبدالله بن مسعود بسته او را کنار بیت التخلیه محبوس و مقید نموده بود.

و چون معروف شده بود که عکرمه به مولای خود ابن عباس خیانت کرده و از قول او دروغ می‌گوید لذا ابن مسیب روزی به غلام خود که نامش بُرد بود می‌گفت: بر من دروغ نبندی همان طور که عکرمه بر آقای خود عبدالله بن عباس دروغ می‌بست. و نظیر این گفتار نیز از عبدالله بن عمر روایت شده که او نیز به غلام خود که نامش نافع بود می‌گفت: بر من دروغ نبندی چنانکه عکرمه بر مولای خود دروغ می‌بست.

و بر همین اصل بزرگان حدیث از عامه روایات او را نپذیرفتند و جز بخاری دیگران اعتماد بر روایت او نکرده‌اند. مُسَلِّم بن حجاج از روایت او اجتناب می‌نمود و جز یکی دو مورد روایتی را از او که مؤید و مقرون به روایات دیگر بود روایتی از او نقل نکرد. مطرف بن عبدالله گوید: شنیدم از مالک که بدش می‌آمد در حضور او نام عکرمه را بزند و از او حتی یک روایت نقل نکرد.

و احمد حنبل گوید: یاد ندارم که مالک از عکرمه روایتی نقل کرده باشد مگر در یک موضوع.

و اما دربارهٔ سایر افعال و کردار عکرمه:

از کتاب علی بن المدینی نقل شده است که او گفته است: شنیدم از یحیی بن سعید که می‌گفت: از ایوب نقل کرده‌اند برای من در وقتی که نام عکرمه در نزد او برده شده است به اینکه نماز را خوب نمی‌خواند، ایوب در جواب گفته است: آیا نماز می‌خواند؟

و فضل سنیانی گوید: دیدم عکرمه را ایستاده و مشغول بازی با نرد بود. یزید بن هارون گوید: عکرمه در بصره آمد، ایوب و یونس و سلیمان تیمی به دیدن او آمدند در آن حال عکرمه صدای غناء و موسیقی شنید، به واردین گفت: ساکت شوید و سپس گفت: خدا بکشد او را چه خوب می‌نوازد. یونس و سلیمان که این عمل را از عکرمه دیدند دیگر نزد او نیامدند و بر همین اساس بود که مردم در جنازه عکرمه که در سنه ۱۰۵ یا ۱۰۶ یا ۱۰۷ فوت کرد حاضر نشدند. سلیمان بن معبد رسنجدی گوید: عکرمه و کثیر عزه هر دو در یک روز فوت کردند، همه مردم برای تشیع جنازه کثیر حاضر شدند و جنازه عکرمه را ترک کردند و کسی در آن شرکت نکرد مگر سیاه پوستان مدینه.

و مصعب زبیری گوید: چون عکرمه رأی خوارج داشت حاکم مدینه در جستجوی او بود، عکرمه نزد داود بن حصین مختفی شد تا از دنیا رفت و در مدت حیات خود برای تبلیغ مذهب خوارج به نقاط مختلف دنیا سفر کرد.

ابوطالب گوید که: از احمد حنبل شنیدم که می‌گفت: عکرمه از داناترین مردم بود ولیکن مذهب صفریه از خوارج را داشت؛ و جایی را وانگذاشت مگر آنکه بدانجا سفر کرد، به خراسان و شام و یمن و مصر و افریقا رفت. و نزد امراء و سلاطین می‌رفت و از آنها طلب جایزه می‌کرد، و به نجد نزد طاوس یمانی رفت و یک ناقه از او گرفت.

باری این مختصر از احوالات او بود که ما از «میزان الاعتدال» نقل کردیم. با ملاحظه اینکه مذهب خوارج را داشت و با ملاحظه دروغگو بودن او بالاخص که جایز می‌دانست در راه عقیده دروغ بگوید، روشن می‌شود که سر این روایات مجعوله او چه بوده و به چه علت مراد از اهل بیت را در آیه تطهیر به زنان پیغمبر تفسیر کرده است. خوارج دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام هستند بالاخص عکرمه که از غلات آنها و بالاخص که از مبلغین این مذهب بوده و برای تبلیغ به کشورهای دوردست سفر

می کرده و عقیده خود را در بین مردم منتشر می نموده است. و آیا در این صورت می توانسته است شأن نزول آیه تطهیر را که دربارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام است بیان کند و او را در بین مردمی که می خواهد آنها را از او برگرداند امام معصوم و مفترض — الطّاعه قلمداد کند! أبداً!

او که مردی دانشمند بوده و خود می گوید: چهل سال در خانهٔ ابن عباس بودم و برای مردم بیان حدیث و علم می کردم و طرق و فنون علم را آشناسم، و چون مردی گناه کار و اهل معصیت و دروغ است لذا بهترین وسیله را برای اغوای مردم و دعوت آنها به مذهب خوارج این می بیند که مدلول آیه را از اهل بیت عصمت منحرف کند و به زنه‌های پیغمبر که با آنها عداوتی ندارد نسبت دهد؛ و چون خود در زمان پیغمبر نبوده، لذا بهترین وسیلهٔ استخدام، مولایش عبدالله بن عباس است که به این مرد وجیه و مورد احترام مسلمین نسبت دروغ می دهد و می گوید: من که خانه زاد او هستم و چهل سال در خانهٔ او تعلیم علم به مردم نمودم چنین می گویم که او گفته است، شأن نزول آیه دربارهٔ زنه‌های رسول الله است. و لذا برای اثبات این مطلب، خود را تا سرحدّ مباهله حاضر کرده است، چرا در سایر مسائل اخلاقی ادّعای مباهله ننموده و فقط در این مسأله که با عقیدهٔ او تماس داشته است ادّعای مباهله می کند؟

و از همین که خود او می گوید: *لَيْسَ بِالَّذِي تَذْهَبُونَ* «مراد از اهل بیت آنچه که شما مردم می پندارید نیست» خوب معلوم می شود که در جوّ فکری مردم، مراد از اهل بیت، آل عصمت بوده‌اند و عکرمه برای تحریف این فکر در بازارها ندا می کرده که ای مردم مراد، اهل بیت عصمت نیستند، تا سرحدی که علی بن عبدالله بن عباس با تهدید و وعد و وعید نتواند او را از عملش باز دارد و مجبور شود در خانه با طناب یا زنجیر محبوسش کند که نتواند در میان مردم برود و از زبان پدرش دروغ بگوید، و یا به رسول خدا نسبت دهد.

این راجع به روایت عکرمه که هویت و سندش معلوم شد و دروغش آشکار، گرچه در «اسباب النّزول» واحدی روایتی در این باره از سعید بن جبیر از ابن عباس بدون واسطهٔ عکرمه نقل می کند.^۱ لکن همان طور که از سیوطی روایتی را از ابن-

(۱) «اسباب النّزول» ص ۲۶۷.

مردویه از سعید بن جبیر از ابن عباس به واسطه عکرمه ذکر کردیم به نظر می‌رسد که این دو روایت، روایت واحدی بوده و در روایت واحدی تدلیس شده و برای تعمیه افکار، عکرمه کذاب را از او ساقط کرده‌اند.

و اما **مقاتل بن سلیمان** که او نیز راوی این حدیث است، او نیز از دروغگویان معروف و حدیث سازان مشهور است و در دروغگوئی از رفیقش عکرمه دست کمی ندارد، و نسائی او را از جمله کذابین و حدیث سازان قرار داده است.^۱ و جوزجانی همانطور که در ترجمه مقاتل از «میزان الاعتدال» به دست می‌آید گفته است که: او کذاب و جسور است^۲، و به منصور دوانیقی می‌گفته است: بین چه حدیثی را میل داری من درباره تو روایت کنم تا من آنرا بسازم. و به خلیفه مهدی عباسی می‌گفته است: اگر بخواهی من برای شما احادیثی در شأن و فضیلت جد شما عباس بسازم! مهدی در جواب گفته است که ما احتیاج نداریم.^۳

سید شرف الدین گوید: او از دشمنان سرسخت امیرالمؤمنین بوده و ذاب او این بوده که روایاتی که در فضیلت و منقبت آن حضرت از رسول خدا وارد شده است از آن حضرت بر می‌گردانده و به دیگران نسبت می‌داده است تا جائی که دروغش آشکار و در بین مردم مفتضح و رسوا شد.

و در «**وفیات الاعیان**» ابن خلکان است که ابراهیم حربی گوید: مقاتل بن سلیمان (برای خاموش کردن نور امیرالمؤمنین و مبارزه علمی با آن حضرت) می‌گفت: **سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ** «از عرش خدا گذشته، از آنچه پائین تر از عرش است از من سئوال کنید». مردی گفت: وقتی که آدم ابوالبشر حج کرد سر او را که تراشید؟ مقاتل در جواب او مبهوت شد.

جوزجانی گوید: شنیدم از ابالیمان که می‌گفت: مقاتل اینجا آمد و پشت خود را به قبله نموده، به دیوار تکیه کرده گفت: **سَلُونِي عَمَّا دُونَ الْعَرْشِ**، و نظیر این ادعا را در مکه کرد، مردی برخاست و گفت: بگو بینم امعاء و روده‌های مورچه کجای اوست؟ مقاتل ساکت شد. و این حکایت را نیز ابن خلکان در شرح احوال مقاتل

(۱) «دلائل الصدق» مظفر، ج ۲، ص ۹۵.

(۲) «الکمة الغراء» ص ۲۱۳.

(۳) در «الغدیر» ج ۵ ص ۲۶۶ این مطلب را از بعضی از معتمدین نقل کرده است.

بیان کرده و گفته است: علاوه بر دروغگوئی که داشته نزد علماء یهود و نصاری می‌رفته، و قرآن را طبق کتابهای آنها تفسیر می‌نموده است.

أبو حاتم بُستی گوید: كَانَ مُقَاتِلٌ يَأْخُذُ عَنِ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى عِلْمَ الْقُرْآنِ الَّذِي يُوَافِقُ كُتُبَهُمْ. و لذا خداوند را به مخلوقات تشبیه می‌نموده است و برای خدا دست و پا و چشم و گوش و غیر ذلک قائل بوده است.

ابن خَلْكَان گوید: مقاتل از مُرْجئه بوده است و از غُلَات مُشَبِّهه. و جماعتی از اعلام مانند ابن حزم ظاهری در ص ۲۰۵ از جزء چهارم کتاب «فصل» و شهرستانی در کتاب «ملل و نحل» به این مطلب تصریح کرده‌اند.

در «میزان الاعتدال» در ترجمه مقاتل از أبوحنیفه نقل می‌کند که می‌گفت: جَهْمٌ در نفی تشبیه آن قدر افراط کرده تا سرحدی که گوید: إِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِشَيْءٍ «خدا اصلاً چیزی نیست». و مقاتل در اثبات آن قدر افراط کرده که خدا را مانند مخلوقات دانسته است.

و بالجمله حال مردی که چنین باشد روایت او معلوم است که از درجه اعتبار ساقط و در نزد صاحبان دانش و معاریف جرح و تعدیل، محتاج به بحث و اطاله کلام نیست و بالاخص در مثل آیه تطهیر و شأن نزول آن که تماس شدید عقیدتی با آنان داشته است. لیکن چون این حقایق بر بعضی از اعلام عامه مخفی بوده برای رأی و روایت آنها وزنی قائل شده‌اند.

در اینجا صرف نظر از همه این مطالب در متن و مفاد روایات آنها با صرف نظر از شخصیت آنان بحث می‌کنیم تا قدر و قیمت این روایات مجعوله مسلم گردد.

از آنچه با دقت و تأمل در روایات وارده به دست می‌آید آن است که: در زبان عرب لفظ اهل را بر زنان استعمال نمی‌کنند مگر از باب توسعه در لغت و به نحو مجاز.

در «صحیح مسلم» وارد است که از زید بن أرقم سؤال کردند که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر چیست، آیا زنان رسول خدا هستند؟ در پاسخ گفت: نه، سوگند به خدا زن با شوهرش زمانی زیست می‌کند و سپس مرد او را طلاق می‌دهد

(و رابطه‌اش قطع می‌شود) و زن به سوی پدرش و اقوامش بر می‌گردد.^۱ و سابقاً گفتیم که: چون امّ سلمه خواست در زیر کساء داخل شود حضرت فرمودند: از اهل من دور شو. معلوم می‌شود که عنوان اهل بر امّ سلمه صدق نمی‌کرده است و حضرت با این عنوان او را دور کرده‌اند، با آنکه امّ سلمه زوجه حضرت بوده است. و از روایتی که سیوطی نقل می‌کند پس از آنکه امّ سلمه می‌گوید: **الستُ مِنْ أَهْلِكَ!** قال: **إِنَّكَ إِلَى خَيْرِ إِنْكَ مِنْ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ**.^۲ «آیا من اهل شما نیستم؟ حضرت فرمودند: عاقبت تو به خیر است، تو از زنان پیغمبر هستی». از اینکه حضرت عنوان اهل را از او برداشته و عنوان زوجه را در مقابل به جای آن گذاشته‌اند استفاده می‌شود که زن‌ها اهل مرد نیستند و شاید مراد از اهل مرد افرادی باشند که با او پیوند غیر قابل زوال داشته باشند مانند دختر و پسر و نواده، و زن گرچه در مدتی با عقد زواج رابطه با مرد پیدا می‌کند لکن این پیوند قابل زوال بوده به طلاق و غیره از بین می‌رود.

علاوه اگر مراد از اهل بیت، زن‌های رسول خدا بودند این شرفی بود برای آنها که در مواقع حساس به آن مباهات و افتخار می‌نمودند، و دیده نشده است که یکی از زن‌های رسول خدا این ادعا را بکند و این لقب را به خود نسبت دهد تا دیگران از اقربا و بستگان زن‌های رسول اکرم از این شرف استفاده نموده و نسبت اهل البیت را به زن‌های رسول خدا داده باشند، و حتی معاویه که از لقب ام المؤمنین خواهرش امّ حبیبه دختر ابوسفیان سوء استفاده نموده بر فراز منبر شام به خود لقب و عنوان **خال المؤمنین** می‌دهد، اگر بر خواهرش عنوان اهل بیت صادق بود مسلماً کوس **أنا أهل البيت** را به صدای بلند می‌نواخت، و نیز ابوبکر و عمر کوس **أنا أبو أهل البيت** شان بلند بود. لیکن همه مقرر و معترف‌اند بر آنکه این آیه در شأن پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین **علیهم‌السلام** نازل شده است.

و علاوه در آیه مبارکه خطاب اهل البیت با ضمیر جمع مذکر آمده است: **لِيُدْهِبَ عَنْكُمْ وَيَطْهَرَكُم** و در صورتی که آیه درباره زنان رسول خدا بود باید ضمیر

(۱) «صحیح مسلم» باب فضائل علی علیه السلام.

(۲) «الذّر المنثور»، ج ۵ ص ۱۹۸.

جمع مؤنث بیاورد و بگوید: **لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ الَّذِي فِيكُمْ وَيُطَهِّرَكُمُ** و این جهت بدیهی است.^۱ و اما جواب از آنکه آیه تطهیر در بین آیات راجعه به زنان رسول خداست و به وحدت سیاق باید راجع به زنان آن حضرت بوده باشد به چند وجه است:

اول- آنکه وحدت سیاق ظهوری بیش نیست و در مقابل نص، قابل اعتماد نیست؛ تمسک به سیاق در مقابل نص، اجتهاد در مقابل نص است، و با وجود آن همه نصوص صریحه قطعیه از شیعه و سنی قریب به چهل طریق متفاوت از سنت و شیعه و بیش از هفتاد سند که همگی متفق بوده‌اند بر آنکه شأن نزول آیه پنج تن هستند و با این نصوص یقینیه دیگر برای وحدت سیاق چه ظهور و اعتباری خواهد بود؟!

دوم: آنکه اگر مراد زن‌های رسول خدا باشند باید ضمیر مخاطب مؤنث باشد نه مذکر، و این شاهد قوی و برهان ساطعی است بر آنکه مراد، زن‌های رسول خدا نیستند.

سوم: در کلام **بُلْغَاءَ وَفُصْحَاءَ** جمله‌های استطرادیه زیاد استعمال می‌گردد یعنی در عین حالی که در سخن گفتن با شخص یا جماعت خاصی مواجه‌اند، ناگهان روی خطاب را از آنها برگردانده جمله دیگری را برای افاده مقصود دیگری ذکر می‌کنند و دوباره دنبال مطلب اول را گرفته و با همان شخص یا همان جماعت به سخن می‌پردازند؛ مانند کسی که مشغول خطابه خواندن در حضور جماعتی است ناگهان در بین خطابه به خادم رو کرده و می‌گوید: چراغ را نزدیک بیاور، یا بلندگو را روشن کن، و نظیر این جمله‌های استطرادیه در قرآن کریم بسیار است. مثل قول خداوند تعالی در وقتی که سخن عزیز مصر را درباره زلیخا بیان می‌کند که: **إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُمْ إِنَّ كَيْدَكُمْ عَظِيمٌ وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ**، عزیز مصر در بین این دو کلام متصل به یکدیگر که هر دو خطاب با زلیخاست (این قضیه از مکر شما زنان است و مکر شما بزرگ است، ای زلیخا از این گناه خود توبه و استغفار کن) خطاب به یوسف نموده

(۱) در «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث سی و یکم از علی بن ابراهیم در تفسیر خود از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام در آیه تطهیر روایت اجتماع اهل بیت را در زیر کساء نقل می‌کند و پس از آن می‌گوید: قال أبو الجارود: و قال زيد بن علي بن الحسين: ان ذلك جهل من الناس الذين يزعمون انما اراد بهذه الآية ازواج النبي وقد كذبوا وأثموا. وإيم الله لو عني بها ازواج النبي لقال: ليذهب عنكم الرجس ويطهركن تطهيرا و لكان الكلام مؤنثا كما قال: و اذكرن ما يتلى في بيوتكن و كستن كأحد من النساء.

می گوید: **يُوسُفُ أَعْرَضُ عَنْ هَذَا** « ای یوسف از این مطلب درگذر».

و در باره ملکه سبا بلقیس می فرماید که: او به اهل مملکت و اعیان خویش گفت: **إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ**. وَ اِئْتِي مُرْسِلَةً إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةً بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ.^۱

چون حضرت سلیمان برای بلقیس پیغام می فرستد و او را دعوت به اسلام می کند یا هشدار به عذاب سخت می دهد، بلقیس به نزدیکان خود می گوید: «پادشاهان چون در شهری وارد شوند فساد می کنند و عزیزان آن شهر را ذلیل می کنند - و بدان ای پیغمبر که روئے پادشاهان چنین است - و من به سوی سلیمان هدیه ای خواهم فرستاد و سپس مترصدم که فرستادگان من از نزد سلیمان چگونه بر می گردند». در این جا ملاحظه می شود که جمله **بدان ای پیغمبر که روئے پادشاهان چنین است** خطاب خداست به پیغمبر اکرم در ضمن بیان و حکایت گفتار بلقیس به اعیان شهر سبا.

و در سوره واقعه خداوند می فرماید: **فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ**.

« سوگند به موقعیت و محل ستارگان - و این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است - که این کتاب، قرآن کریم است». در این جا نیز جمله **و این سوگند اگر بدانند سوگند بزرگی است** در میان دو جمله قسم و جواب قسم فاصله واقع شده است. آیه تطهیر از همین قبیل است که جمله استطرادیه در بین آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است، چون در آیات راجعه به زنان امر و نهی و وعد و وعید و تشدید و نصایح و ادب است و احیاناً ممکن بود بعضی اهل بیت عصمت را مانند آنان پندارند، یا از جهت قرابت سببی سرزنش و ملامتی که بر زنها در بعضی از مواقع وارد می کردند بر اهل بیت وارد کنند، و یا منقصت و عیبی که احیاناً در زنها دیده می شد به واسطه قرابت سببی با اهل بیت موجب سرشکستگی و زبونی آنها گردد لذا در بین آن آیات با جمله استطرادیه، وجهه خطاب ناگهان عوض شده و با استعمال ضمیر جمع مذکر، خدا بیان می کند که اهل بیت عصمت از این تشدیدها و وعیدها دورند و

(۱) سوره نمل ۲۷ - آیه ۳۴ و ۳۵.

خداوند آنها را پاک و معصوم قرار داده است. و اگر این جمله استطرادیه در این موقع حساس نمی آمد این نکته معلوم نمی شد گرچه در جای دیگر خدا عصمت اهل بیت را بیان کرده باشد.

چهارم - آنکه ترتیب قرآن در هنگام نزول آیات بدین ترتیبی که جمع آوری شده و تدوین گشته نبوده است، و در این مطلب تمام مسلمانان عالم اتفاق دارند؛ چون آیات و سُور آخر قرآن غالباً مکی است و سُور اوائل قرآن مدنی است و اگر ترتیب جمع آوری قرآن به ترتیب نزول بود باید طبعاً سور کوچک در اوّل و سور بزرگ در آخر قرار گیرد، و سوره *إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ* که اولین سوره ای است که بر رسول اکرم نازل شده است باید در اوّل قرآن واقع شود در حالی که می بینیم چنین نیست. در بسیاری از سوره های مدنی چند آیه مکی است یا در بعضی از سوره های مکی یکی یا دو آیه مدنی آمده است. بنابراین چه بُعدی دارد که آیه تطهیر مستقلاً وارد شده و بعداً در هنگام جمع قرآن در بین آیات راجعه به زنان رسول اکرم قرار گرفته باشد و هیچکس از اصحاب یا زنان رسول خدا و علماء و مفسّرین و محدثین و مورّخین از مخالف و موافق ادّعا نکرده است که آیه تطهیر در ضمن آیات راجعه به زنان رسول خدا وارد شده است و این معنی نیز در خبری یا روایتی حتّی در روایت ضعیف السّنَد نیامده است. و با وجود آنکه می دانیم که ترتیب نزول غیر از ترتیب تدوین است به کدام حجت قاطعه می توانیم حکم به حجّیت وحدت سیاق نموده و بدان اتکا کنیم. و همه علماء شیعه و سنی اتفاق دارند بر آنکه وقتی قرینه قطعیه بر خلاف سیاق قائم گردد دیگر سیاق، ظهور و دلالتی نخواهد داشت؛ و تمام رُوات و محدثین شأن نزول آیه تطهیر را مستقلاً و جداگانه دانسته و گفته اند: در خانه ام سلمه با آن کیفیت مخصوص که همه اصحاب کساء در زیر کساء مجتمع بودند بر رسول اکرم نازل شده است.

والمُحَصَّلُ ممّا ذکرنا آنکه: ادّعی نزول آیه تطهیر در شأن زن های رسول دروغ و افترای محض است و ساخته و پرداخته دستهای بنی امیه و غلات خوارج و تابعین آنها از دشمنان اهل بیت علیهم السلام می باشد، و همانطور که مرحوم سیّد شرف الدین از امام ابی بکر شهاب الدین در کتاب «رشفة الصّادی» نقل کرده است:

دَعُوا كُلَّ قَوْلٍ غَيْرَ قَوْلِ مُحَمَّدٍ فَعِنْدَ بُرُوعِ الشَّمْسِ يَنْطَمِسُ النَّجْمُ^۱

«واگذارید هر سخنی را غیر از سخن محمد، چون در وقت تابش خورشید

ستاره محو می‌گردد.»

و ما در استدلالات اخیر خود از خوان علم و سفره دانش آن مرحوم: سید

شرف الدین عاملی - رضوان الله علیه - استفاده نمودیم.

سوّم - از شبهاتی که به آیه تطهیر وارد شده است آن که: مراد از اهل بیت ارحام

و ارقاب رسول خدا مانند اولاد عباس و اولاد جعفر و اولاد عقیل و تمام اولاد علی، و

بالآخره جمیع اولاد هاشم که صدقه بر آنان حرام است می‌باشد بنا بر روایتی که

مُسلِم در «صحیح» خود در باب فضائل علی علیه السلام از زید بن ارقم روایت کرده

است در وقتی که از او سؤال کردند: اهل بیت پیغمبر کیانند؟ آیا زن‌های پیغمبر

اهل بیت او هستند؟ در جواب گفت: نه، سوگند به خدا که زن با شوهرش زمانی

زندگی می‌کند و سپس مرد او را طلاق می‌دهد و او به اقوام و عشیره خود و به پدرش

می‌پیوندد؛ اهل بیت پیغمبر آن کسانی هستند که بعد از پیغمبر صدقه بر آنان حرام

است. در «الصواعق المحرقة» ص ۸۶ وارد است که ثعلبی در «تفسیر» خود آورده

که مراد از اهل بیت جمیع بنی‌هاشم هستند و سپس گفته: وَ يُؤَيِّدُهُ الْحَدِيثُ الْحَسَنُ

إِنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْتَمَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ وَ بَنِيهِ بِمَلَاءَةٍ ثُمَّ قَالَ: يَا رَبِّ هَذَا عَمِّي وَ صِنَوَابِي وَ هُوَ لَأَنْ

أَهْلُ بَيْتِي فَاسْتَرَهُمْ مِنَ النَّارِ كَسْتَرِي إِيَّاهُمْ بِمَلَاءَةٍ تِي هَذِهِ، فَأَمَمْتُ أُسْكُفَةَ الْبَابِ وَ حَوَائِطَ

الْبَيْتِ، فَقَالَ: آمِينَ وَ هِيَ ثَلَاثًا.

این استدلال از چند جهت باطل است: اول آنکه سؤالی که از زید بن ارقم

شده. درباره معنی اهل بیتی است که رسول خدا در کلام خود إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ

اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فرموده است و زید بن ارقم جواب به آن داده است. و

هر کس به «صحیح» مسلم مراجعه کند می‌بیند که سؤال از اهل بیت واقع در این

حدیث است نه اهل بیت واقع در آیه تطهیر. از زید بن ارقم درباره معنای اهل بیت در

آیه تطهیر روایتی نقل نشده است، پس چگونه ما آن معنایی از

(۱) «الکلمة الغراء» ص ۲۱۷.

اهل بیت را که در حدیث ثقلین کرده است به آیه تطهیر گسترش داده و در اینجا بیاوریم؟ و این آیا شبیه به مغالطه نیست؟ و اگر از زید بن ارقم از اهل بیت واقع در آیه سؤال می‌شد مسلماً اصحاب کساء را بیان می‌کرد چون این معنی واضح و قابل شک و تردید نیست؛ و چگونه تصور می‌شود که با وجود تنصیب رسول اکرم بر حصر اهل بیت به اصحاب کساء زید که خود نیز صحابی است مخالفت نموده و به غیر آن از جمیع بنی هاشم تفسیر نماید؟! و اما آنچه از معنی اهل بیت را که در حدیث شریف^۱ کرده است ممکن است مرادش مجموع از من حیث المجموع بوده باشد به اعتبار دخول ائمه اهل بیت در بنی هاشم و رهط رسول خدا، نه به اعتبار کل فرد از بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی، و قرینه بر این آن که خداوند عترت و اهل بیت را قرین با کتاب خود قرار داده که باطل در آن راه ندارد و این افراد قرین کتاب، که متحقق به حق اند فقط ائمه معصومین اند، و اگر احیاناً مراد او جمیع بنی هاشم به عنوان عموم استیعابی باشد چنانکه در یکی از روایات وارده از او تصریح به آل علی و آل -

(۱) در «غایة المرام» ص ۲۸۹ حدیث بیست و ششم از مسلم در «صحیح» خود از زید بن ارقم روایت کرده است: که قال: قام رسول الله خطيباً بما يدعى حُمًا بين مكة والمدينة محمد الله وأثنى عليه و وعظ و ذكر ثم قال: اما بعد ايها الناس انما انا بشر يوشك ان يأتيني رسول ربي و أجب و أنا تارك فيكم ثقلين اولهما كتاب الله فيه الهدى والنور فخذوا بكتاب الله و استمسكوا به، فحث على كتاب الله و رعّب فيه ثم قال: و اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي. فقال حصين: من اهل بيته يا زيد؟ أليس نساؤه من اهل بيته قال: لا، و لكن اهل بيته من حرم الصدقة بعده. و در صفحه ۲۹۰ حدیث بیست و هفتم از مسلم در «صحیح» خود با سند دیگر از زید بن ارقم روایت کند: قال: قال رسول الله: إني تارك فيكم الثقلين أحدهما كتاب الله، هو حيل الله من أتبعه كان على الهدى و من تركه كان على ضلالة، فقلنا: من اهل بيته، نساؤه؟ قال: لا، أيم الله ان المرأة تكون مع الرجل العصر ثم الدهر يطلقها فترجع إلى اهلها و قومها، اهل بيته اصله و عصبته الذين حرموا الصدقة بعده.

(۲) «غایة المرام» ص ۲۹۱ حدیث سی و چهارم، حموینی باسند خود از زید بن ارقم روایت کرده است که: خطبنا رسول الله فقال: لا أتی ترکت فيكم الثقلين احدهما كتاب الله عزوجل، من معه كان على الهدى، و من تركه كان على ضلالة، ثم اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي - ثلاث مرآت - فقلنا: من اهل بيته، نساؤه؟ قال: لا. اهل بيته عصبته الذين حرموا الصدقة بعده: آل علي و آل العباس و آل جعفر و آل - عقيل.

عبّاس و آل جعفر و آل عقیل شده است، این تفسیر، تفسیر به رأی است. چون به نظر و رأی خود شأن نزول آیه و مراد از اهل بیت را جمیع رهط و اقوام رسول خدا دانسته است، نه آنکه از رسول خدا روایت کرده باشد؛ و هر کس که این حدیث را در «صحیح مسلم» یا در «فرائد السمطين» حموی بیبند می‌داند که روایت از رسول - اکرم نیست؛ و بنابراین هیچ حجّت نیست و در برابر آن ادلّه قطعیه و براهین ساطعه و نصوص صریحه و احادیث متواتره صحیحه این تفسیر به رأی چه قدرتی دارد! و علاوه بر همه اینها اگر مراد از اهل بیت جمیع بنی هاشم باشند مسلماً مراد از اِذْهَابِ رَجَسٍ و تطهیر در آیه، عصمت نیست بلکه مراد همان تقوا و ملازمت طاعات باشد و این معنی منافات با حصر اِذْهَابِ رَجَسٍ در اهل بیت دارد زیرا که تقوا و ملازمت طاعت مرغوب الیه نسبت به جمیع مسلمانان است. و اما جواب از روایت مَلَاءَةٌ و جمع عبّاس و فرزندان، ظاهر است که روایت مجعول است چون علاوه بر ضعف سند، معارض با مدلول روایات دیگر است و بهتر آن است که از غور و غوص در آن خودداری کرد و هر کس بخواهد بر کیفیت ضعف سند و سایر جهات ضعف آنها مطلع گردد به «دلایل الصدق» مظفر ج ۲ ص ۷۳ مراجعه کند.

شبهه چهارم - آنکه مراد از اهل بیت زنان رسول خدا و اصحاب کساء بوده باشد، جمعاً بین الادلّه، و این معنی از فخر رازی در تفسیر آیه و از زمخشری در «کشاف» در تفسیر آیه ظاهر است. و این نیز باطل و مردود است.

اولاً - دلیل دخول زنان، روایات عکرمه و مقاتل بود که حالش معلوم شد و دیگر سیاق آیات است که آن هم روشن شد، بنابراین نوبت به جمع نمی‌رسد. جمع بین دلیل قطعی و شبهه مردود، اخذ دلیل و رد شبهه است.

و ثانیاً - منع امّ سلمه از دخول در زیر کساء اقوی دلیل است بر عدم دخول زنان رسول خدا در مدلول آیه.

ثالثاً - اگر غیر از علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام شخص دیگری هم در مدلول اهل بیت داخل بود باید رسول خدا در هنگام دعا در زیر کساء عرض کند: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي «اینان از جمله اهل بیت من هستند»، لیکن عرض کرد: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءَ أَهْلُ بَيْتِي وَ حَاصِنِي فَأَذِيبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً. «بار پروردگار اینان اهل بیت من هستند.»

و ابن حجر در «صواعق» گفته در بعضی از روایات است که رسول خدا فرمود: **أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارِبَهُمْ وَ سَلِمٌ لِمَنْ سَأَلَهُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ**^۱ و رابعاً - اگر مدلول آیه شامل زنان و اصحاب کساء جمعاً شود مسلماً مراد از تطهیر و اذهاب رجس عصمت نخواهد بود بلکه پاکی در اثر تقوا و طاعت و طهارت در اثر پیروی شرع و امر و نهی خواهد بود و این معنی نسبت به همه مسلمانان است و منافات با حصر مدلول آیه به لفظ **إِنَّمَا** دارد.

باری بحمدالله و المِنَّة بحث ما در پیرامون آیه تطهیر به پایان رسید و ثابت شد که احتمال دلالت آن بر غیر اهل عصمت مُجازف است. لیکن باید دانست که منافات ندارد شامل سایر ائمه معصومین گردد کما آنکه روایات وارده از طریق خاصه که سابقاً نقل کردیم بر آن دلالت دارد، زیرا این شمول نه از باب شأن نزول است بلکه از باب تطبیق و پیدا شدن مصداق است در آن زمانی که حضرت رسول اهل بیت را در زیر کساء بردند غیر از آن پنج نفر در زیر آسمان کبود اهل بیتی نبود و لیکن در باطن حضرت سیدالشهداء علیه السلام نه نفر دیگر بودند که بعداً یکی پس از دیگری مصداقیت برای عنوان اهل بیت را پیدا کردند مانند آیه اولوالامر که در زمان حضرت رسول منحصرأ شامل حضرت امیرالمؤمنین می شد لیکن بعداً در هر مصداقی از آن از اولاد آن حضرت که به دنیا آمدند تا قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف مصداق این عنوان بوده و وجوب طاعت، طبق آیه کریمه مترتب خواهد شد. و نظیر این مسأله از شأن نزول و تطبیق مدلول آیه به مصداق بعدی، در قرآن مجید بسیار است.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ مُحَمَّدٌ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَىٰ أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ.

و قد فرغت من تحرير هذه الأوراق ليلة الأربعاء من السابع عشر من شهر رمضان

المبارک سنة ۱۳۹۵ من الهجرة.

(۱) «الصواعق المحرقة» ص ۸۵.